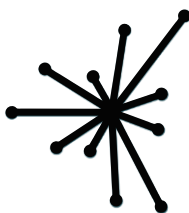


# پیوسته در حرکت

شادی وافر در بشارت هر

روزه



اندرو استایر

مترجم: آرینه سرکیسیان  
ویراستار: ادیسون غریبیان

Always Going

The Joyful Overflow of Everyday Evangelism

Andrew Steier

Copyright © 2024 Andrew Steier

979-8-990-8720-0-8 Hardcover

979-8-990-8720-1-1 Paperback

979-8-990-8720-2-8 Digital

Scripture quotations taken from The Holy Bible, New International Version® NIV® Copyright © 1973, 1978, 1984, 2011 by Biblica, Inc. Used with permission. All rights reserved worldwide.

Scripture quotations marked ESV are from the ESV® (The English Standard Version®), copyright © 2001 by Crossway, a publishing ministry of Good News Publishers. Used by permission. All rights reserved.

No part of this publication may be reproduced, or stored in a retrieval system, or transmitted, in any form or by any means, mechanical, electronic, photocopying, recording or otherwise, without the prior permission of Always Going.

Typeset by [www.greatwriting.org](http://www.greatwriting.org)

Printed in the United States of America

Published by Always Going

Cover design by Bill Giarratana

Every purchase goes toward challenging, equipping, and sending believers to live with an outward focus.

For bulk orders, custom editions, or to request the author to speak at your event, please contact [andrew@alwaysgoing.org](mailto:andrew@alwaysgoing.org).

Published in cooperation with Goodwill Media Services,  
[www.goodwillmediaservices.com](http://www.goodwillmediaservices.com)

## فهرست

۵ —	تحسین ها —
۱۰ —	پیش گفتار —
۱۷ —	مقدمه —
۲۳ —	عنصر نخست: انجیل —
۳۷ —	عنصر دوم: دل —
۵۱ —	عنصر سوم: زندگی —
۶۷ —	عنصر چهارم: جان های گمشده —
۸۱ —	عنصر پنجم: گسست —
۱۰۱ —	عنصر ششم: نقش —
۱۱۳ —	عنصر هفتم: نقشه —
۱۲۳ —	عنصر هشتم: پیروزی —
۱۳۵ —	پیوسته در حرکت —
۱۳۹ —	درباره پیوسته در حرکت —



## تحسین‌ها

بسیاری از کتاب‌هایی که درباره موضوع بشارت هستند، مانند رژیم‌های غذایی کوتاه‌مدت عمل می‌کنند؛ روشی را برای در میان گذاشتن ایمان مسیحی ارائه می‌دهند که با کمی تمرین می‌توان آن را به کار گرفت، اما وقتی شرایط دشوار می‌گردد، آن روش‌ها را کنار می‌گذاریم. اما کتاب «پیوسته در حرکت» خواننده را به سوی تغییری پایدار در سبک زندگی رهنمون می‌سازد؛ تغییری که در آن، انجیل به‌گونه‌ای طبیعی در گفتار و رفتارمان منتقل می‌شود. این کتاب احساس گناه را کنار می‌زند؛ و مسیحیان را از محدودیت‌ها آزاد می‌کند؛ و آن‌ها را تجهیز می‌کند تا با شادی، ماموریت خود را به انجام رسانند؛ ماموریتی برای افزودن شهروندان جدید به پادشاهی جاودانه خدا! و این امر با در میان گذاشتن خبر خوش انجیل در گفت‌وگوهای روزمره با افرادی که پیرامون ما قرار دارند، به انجام می‌رسد. من یقین دارم که هیچ سبک زندگی‌ای بهتر از این سبک زندگی وجود ندارد.

- گریگ استیر | بنیان‌گذار و ایده‌پرداز سازمان خدماتی

Dare ۲ Share

اندرو استایر کتابی تأثیرگذار درباره ارزش زندگی با تمرکز به دیگران، تحت عنوان «پیوسته در حرکت» نوشته است. او موضوع بشارت را به‌گونه‌ای مرحله به مرحله و رشدیابنده مطرح می‌کند که می‌تواند برای هر شخصی سودمند باشد. خواننده هم از نمونه‌ها و هم از نثر ساده و روان کتاب لذت خواهد برد و در عین حال، راه‌های عملی و ساده‌ای خواهد آموخت تا توانایی خود را برای در میان گذاشتن پیغام انجیل با کسانی که خدا در مسیر زندگی‌اش قرار می‌دهد، تقویت کند. خواندن این کتاب را قویاً توصیه می‌کنم.

- دکتر دن اسپیدر | بنیان‌گذار

Concentric Global & Sonlife Ministries

نویسنده Live Like Jesus & Chair Discipling

کتاب «پیوسته در حرکت» اثربخشی گسترده‌ای دارد. از برداشته شدن فشارها در امر بشارت آغاز می‌شود و تا جسارت بخشی برای بیان ایمان مان ادامه می‌یابد. اندرو استایر با داستان‌هایی ملموس و قابل درک، دل و ذهن خواننده را درگیر می‌سازد تا انجیل را بهتر درک کند و گام‌های عملی بعدی را برای در میان گذاشتن آن با دیگران بشناسد. با خواندن این کتاب، طرز تفکر خود را درباره بشارت دگرگون سازید و دعوت خود برای شاگردسازی را به کار گیرید.

- دکتر سوزان فریس | نویسنده کتاب

*Your True Story: The 50-Day Essential Guide to Your New Life with Jesus*

و بینانگذار سازمان

All In Ministries International

نسلی از مسیحیان وجود دارند که اشتیاق خود را برای رساندن خبر خوش نجات به همسایگان و دیگر ملل، از دست داده‌اند. کتاب «پیوسته در حرکت» نقشه‌راهی روشن برای درک هشت گام ساده، اما اساسی ارائه می‌دهد، تا هر شاگرد مسیح بتواند جسارت لازم برای در میان گذاشتن بزرگ‌ترین حقیقت به تمام انسان‌ها را، در همه جا داشته باشد. پس از بیست سال خدمت شبانی در بین جوانان، این کتاب را یکی از بهترین آثاری می‌دانم که تاکنون برای کمک به نوجوانان و بزرگسالان در شکل دادن الگویی روزانه برای داشتن بشارتی فعال ارائه می‌دهد. اندرو، از تو سپاسگزارم که دعوت خداوند را پذیرفته‌ای تا در این نسل صدایی باشی و تا ماموریت مهم ما ایمانداران را به ما یادآوری نمایی. من این کتاب را با تمام وجود به هر کلیسا، گروه جوانان، شبانان، و هر مسیحی‌ای که می‌شناسم توصیه می‌کنم. وقتی برای هدر دادن نداریم؛ بیایید «پیوسته در حرکت» باشیم.

- دن الکینز | شبان اجرایی

Northland Church & Next Gen-Students

اورلاندو، فلوریدا

خواندن کتاب عمیق اندرو استایر درباره بشارت انجیل را قویاً توصیه می‌کنم. این راهنمای تحول‌آفرین، فهمی عمیق از بشارت ارائه می‌دهد و خواننده را تشویق می‌کند تا زندگی‌ای «رو به دنیا» داشته باشد. استایر به‌زیبایی عناصر بنیادین عمق‌گیری در انجیل، تجربه دگرگونی قلب، شناخت و اطمینان از این حقیقت را که خدا چگونه از ما استفاده می‌کند، بررسی می‌کند. او بر اهمیت ارزش‌گذاری در خدمت بشارت تاکید می‌کند و کمک می‌کند تا بعد از هر بشارتی حس رضایت داشته باشیم و به همین سبب، این کتاب منبعی ارزشمند برای کسانی خواهد بود که می‌خواهند متبدل بگردند و ایمان خود را متعهدانه با دیگران در میان بگذارند.

- باب بامگارنر | برنامه‌ریز ارشد خدمات ماموریت‌محور کلیسای

First Coast، جکسون ویل، فلوریدا

استایر تعلیم روشن و روایت‌های جذاب را در هم می‌آمیزد تا به ما یادآوری کند محبت ما به خدا و دیگران باید از درون ما سرریز شود تا بدین‌گونه بتوانیم هدیه پر محبت خدا را با جان‌های گمشده در میان بگذاریم. بشارت از آنچه درون ماست سرچشمه می‌گیرد: محبت، حقیقت، و فیض؛ این‌ها همان چیزهایی هستند که جان‌های گمشده به آن نیاز دارند. کتاب «پیوسته در حرکت» به‌زیبایی یادآور می‌شود که بشارت از محبت ما به پدر و از رابطه ما با او سرچشمه می‌گیرد.

- استفانی نیکلسون | بنیان‌گذار خدمت

Here<sup>2</sup>There Ministries

رویکرد اغلب مسیحیان به ماموریت بزرگ عیسی، همانند مسافرانی است که نسبت به سخنان مهمان‌دار هواپیما در زمان توضیح مسائل ایمنی پرواز، توجه می‌کنند: نیمه‌گوش دادن، اندکی اضطراب، و امیدوار به اینکه هرگز مجبور به استفاده از آن روش‌ها نشوند. کتاب «پیوسته در حرکت» استایر بر این حقیقت تمرکز می‌کند که تنها زمانی می‌توانیم به‌طور موثر به دیگران خدمت کنیم که نخست از سلامت روحانی خودمان مطمئن باشیم. این کتاب، راهنمایی بسیار ضروری برای دگرگون ساختن زندگی‌هاست؛ راهنمایی که از زندگی خود شما آغاز می‌کند.

این کتاب توجه شما را به خود جلب خواهد کرد و اشتیاقی تازه برای در میان گذاشتن انجیل در شما برخواهد افروخت.

- پل نیش | شبان کلیسای

Century Baptist

بیسمارک، داکوتای شمالی؛ شبان جوانان پیشین استایر

با هر فصل از این کتابی که در مورد بشارت با دقت نوشته شده است، اشتیاق بیشتری در خود احساس کردم. «پیوسته در حرکت» بسیار فراتر از یک عنوان است؛ این کتاب ماموریتی عمیقاً معنادار است. اندرو به زیبایی تار و پود پیچیده آموزه، الاهیات، و کاربرد عملی را در اثری کاملاً جذاب و عمیقاً قانع کننده با هم درمی آمیزد؛ اثری که خواندنش ضروری است. این کتاب باید در کتابخانه هر ایماندار و وجود داشته باشد.

- فیلیپ ون لیر | رهبر خدمت برادران در سازمان «پیوسته در حرکت»

نویسنده؛ سخنران انگیزشی؛ بازیگر

سال هاست که اندرو را می شناسم و شاهد آن بوده ام که چگونه از یک شبان گروه جوانان در کلیسای محلی، به مردی با دید و رویای ماموریت محور در چندین کلیسا تبدیل شده است. در او این دو ویژگی را به وضوح دیده ام: اصالت و دیدی جسورانه در محبت کردن ایمانداران و بی ایمانان. بنابراین شگفت زده نشدم وقتی دیدم که در صفحات این کتاب اصالت و دید او منعکس شده بود. در واقع، این کتاب همان قدر که دعوتی برای کلیساست تا «پیوسته در حرکت» باشد، زندگی نامه ای شخصی اندرو نیز است.

- وس اسلاو | شبان با ۳۵ سال تجربه خدمت؛ و بنیان گذار

Slough Ministries International

معلم شبانان و خادمان در سراسر جهان با ۲۵ سال تجربه

من شاهد زندگی هزاران فارغ التحصیلی بوده ام که هر کدام مسیرهایی پرماجر، هدفمند و مشتاقانه را دنبال کرده اند؛ اما به ندرت دانشجویی را دیده ام که هر سه را با هم داشته باشد.

در زندگی اندرو استایر، ویژگی‌های ماجراجویی، هدفمندی، و اشتیاق یک‌جا دیده می‌شوند. من نام پسر من را اندریاس گذاشتم، کسی که بی‌تردید یک مبشر عالی بود و مردم را نزد عیسی می‌آورد. پس تعجب نمی‌کنم که اندرو استایر نیز همین نام را دارد. او برنامه و هدفی روشن دارد تا مردم را برای درمیان گذاشتن ایمان‌شان ترغیب کند؛ همیشه در حال انجام ماموریت، پیوسته در حرکت، و همیشه در حال رساندن خبر خوش عیسی. شما را تشویق می‌کنم که کتاب «پیوسته در حرکت» را بخوانید و آن را جدی بگیرید. این کتاب می‌تواند نه تنها زندگی شما، بلکه زندگی دیگران را نیز برای ابدیت دگرگون سازد.

- دکتر دیوید اولشاین | مدیر خدمت جوانان، خانواده و فرهنگ در دانشگاه

Columbia International University

و نویسنده The Mystery of Silence

مهم نیست که تا چه اندازه در مطالعه کتاب «پیوسته در حرکت» عمیق شده باشید، زیرا خواه هر صفحه را با دقت نشانه‌گذاری کنید و خواه نگاهی گذرا به هشت عنصر آن بیندازید، درک کتاب مقدسی عمیق‌تری از اراده خداوند برای قومش جهت دستگیری از جان‌های گمشده به دست خواهید آورد. من دعوت شده‌ام تا درباره آنچه خداوند برایم انجام داده و اینکه چگونه محبت او از وجود من به دیگران سرریز می‌شود، تأمل کنم، و به انسان‌ها به چشم پروژه نگاه نکنم، بلکه زندگی‌ام سرشار از مهرورزی نسبت به دیگران باشد. دانستن این موضوع که می‌توانم هر گفت‌وگوی بشارتی را ارزشمند بدانم و آن را ارج بنهم و در آن شادی کنم، عمیقاً دلگرم‌کننده است، و اکنون خود را آماده می‌بینم تا در گسترش پادشاهی خدا سهیم باشم.

- ایتن بینز | دانش‌آموخته سازمان خدماتی «پیوسته در حرکت»



## پیش‌گفتار

وقتی برای نخستین بار اندرو را ملاقات کردم، او اعتراف می‌کرد که در حال آزاد شدن و بهبودی است؛ آزادی از اینکه در نقش یک مسیحی «عامه‌پسند» ظاهر شود! یعنی زندگی او در این خلاصه شده بود که فرزند یک شبان باشد، در کالج کتاب‌مقدس تحصیل کند، و در نهایت به‌عنوان شبان تمام‌وقت در کادر کلیسا خدمت کند. هر کسی که حتی یکی از این موقعیت‌ها را تجربه کرده باشد، فشارهای درونی و بیرونی چنین جایگاهی را می‌شناسد؛ فشار این که او همیشه همان چیزی باشد که باید باشد، همان کاری را بکند که باید بکند، و همان سخنی را بگوید که باید بگوید. من هم این فشار را شخصاً تجربه کرده‌ام و با آن آشنا هستم. دقیقاً می‌دانستم او در چه وضعی قرار دارد، و همچنین می‌دانستم که به جای بودن در چنین وضعیتی، خدا چه زندگی زیبا و سرشار از شادی‌ای را به او هدیه داده است. اندرو مشتاق آن دعوت و ماموریتی بود که کلیسا داشت و باید شاهد او در جهان می‌بود. با این حال، احساس می‌کردم او هم‌زمان برای نخستین بار داشت کشف می‌کرد که راه‌رفتن با خدا با آن یوغی که عیسی وعده داد آسان است، چه معنایی دارد (متی ۲۸:۱۱-۳۰). این یعنی به شیوه‌ای خدا را پیروی کنید که از سر اجبار نباشد و هیچ انگیزه دیگری جز محبت به خدا، نیروی محرکه شما نباشد. از آن زمان تا امروز، اندرو با شادی، پشتکار، و دعا، خود را وقف مطالعه، تعلیم، و تحقق فرمان خدا برای رفتن و شاگردسازی نموده است. من در اندرو، عزرای معاصر را می‌بینم. عزرا کاهن و کاتبی بود که همراه قوم اسرائیل در تبعید بود و با وفاداری دل خود را بر این نهاد که «شریعت خداوند را مطالعه کند، به آن عمل نماید، و فرایض و احکام او را در اسرائیل تعلیم دهد.» (عزرا ۷:۱۰). عزرا مردم را به پرستشی لذت‌بخش ترغیب نمود و با تعلیم خود بیداری روحانی را در آنها برانگیخت. من باور دارم این کتاب نیز می‌تواند در زندگی روحانی شما همین

کار را انجام دهد. گذشته اندرو، رهایی و بهبودی او، و مکاشفات او همگی در کتاب «پیوسته در حرکت» به ما هدیه داده شده است.

چند ماه پیش، من از اندرو دعوت کردم تا همراه با من و یکی دیگر از رهبران کلیسا، به عنوان شنونده در کلاس حضوری تحصیلات تکمیلی در سطح ۷۰۰ با موضوع بشارت و شاگردسازی، شرکت کند. تصور کنید حدود بیست ساعت درس فشرده در مدت پنج روز، که توسط یکی از برجسته‌ترین معلمان جهان در زمینه ماموریت مسیحی، ارائه می‌شد. دکتر اسکات سانکوویست رئیس دانشکده الاهیات<sup>۱</sup>، استاد این درس بود. او از همان دانشگاهی فارغ‌التحصیل شده که من هم در آنجا درس خوانده‌ام. او فردی فروتن با خدمتی درخشان است، و عمیقاً مشتاق بشارت و خدمات ماموریت‌محور است. بی‌تردید او در این حوزه صاحب‌نظر است.

هفته فوق‌العاده‌ای داشتیم. در حالی که با اشتیاق به دعوت خدا در زندگی شخصی برای کلیسای جهانی می‌اندیشیدیم، یادگرفتیم؛ روی‌پردازی کردیم؛ شوخی کردیم و از اینکه می‌توانستیم در رابطه‌ای محبت‌آمیز با خدا در ماموریت نجات‌بخش او همراه شویم، شاد بودیم. هنگامی که در آن دوره حضور داشتیم، می‌توانستم هیجان و اطمینان روزافزون را در چشمان اندرو ببینم. هر شب آن دوره، کار و جهت‌گیری خدمتی کتاب «پیوسته در حرکت» را تایید می‌کرد. این داستان را برای آن تعریف می‌کنم تا شما مطمئن باشید که محتوای این کتاب از لحاظ الاهیاتی مستحکم است. اندرو با مهارت، پیوندهای عملی و عمیق میان الاهیات مسیحی، پرورش روحانی، و عمل بر اساس ایمان ما را بررسی می‌کند. افزون بر این، او به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که همه ما بتوانیم آن را درک کنیم. او در هر فصل، پرسش‌هایی ژرف و چالش‌برانگیز مطرح می‌کند که ما را ترغیب می‌کند با رخوت روحانی خود روبه‌رو شویم، با باورهای الاهیاتی‌مان کشتی بگیریم، و اشتیاق مخفی و عمیق درونی خود را برای داشتن مشارکت شادمانه با خدا در تحقق ماموریت او، کشف کنیم.

بر کسی پوشیده نیست که دنیای امروز ما به‌شدت فردگرا و خودمحور گشته است. فرهنگ خودمحورانه نه‌فقط در شبکه‌های اجتماعی، بلکه در هر گوشه از جامعه ما نفوذ کرده است. با

<sup>۱</sup> Gordon-Conwell Theological Seminary

این همه، من باور دارم که درست در همین زمان، نسلی در حال برخاستن است که با اشتیاق در جست‌وجوی راهی متفاوت است؛ راه عیسی مسیح؛ راهی پرشکوه که با فروتنی و خدمت کردن به دیگران شناخته می‌شود (فیلیپیان ۲: ۳-۴؛ متی ۲۰: ۲۶). زیرا در نهایت، هدف حقیقی، شادی راستین، و پاداش نهایی در همین مسیر به‌دست می‌آید. هشت عنصر مطرح‌شده در کتاب «پیوسته در حرکت»، مسیر ملموسی را برای پرورش زندگی‌ای آگاهانه و «رو به دنیا» فراهم می‌کنند؛ زندگی‌ای که هر مسیحی هم به آن نیاز دارد و هم در حقیقت آن را می‌خواهد. به‌کار بستن این محتوا می‌تواند هزاران کلیسا را از پژمردگی و مرگ در سال‌های آینده نجات دهد. هر کلیسایی که این پیغام را جدی بگیرد، می‌تواند جریان امور را نه فقط در سرزندگی روحانی افراد، بلکه در رشد پادشاهی خدا نیز به‌طرزی اساسی دگرگون سازد.

من افتخار این را داشته‌ام که بینم اندرو چگونه در کنار نوایمانان و ایمانداران باتجربه قرار می‌گیرد و به آنان کمک می‌کند تا «گسست‌های انجیلی» خود را بشناسند، با ترس‌های-شان روبه‌رو شوند، و بیاموزند که با جسارت و شادی به ماموریت خدا پیوندند. رویکردی که در این کتاب ارائه شده، قابل‌درک و قابل‌حصول است و از روش‌های شرم‌محور بشارتی که شاید در گذشته تجربه کرده باشید، به‌دور است. کتاب «پیوسته در حرکت» محبت شما را نسبت به عیسی شعله‌ور خواهد ساخت؛ شما را به زندگی دعایی عمیق‌تری با خدا رهنمون خواهد ساخت؛ و نگاه و شیوه سخن گفتن شما درباره مسیح با بی‌ایمانان را به‌کلی دگرگون خواهد کرد. افزون بر همه اینها، پس از خواندن این کتاب، باری برای جان‌های گمشده بر دل خواهید داشت که با این حال سبک خواهد بود، زیرا نقش خود را در شهادت دادن و نقش خدا را در نجات به‌درستی درک خواهید نمود.

اگر نمی‌دانید چگونه پیغام نجات عیسی را با عزیزان، دوستان، همسایگان، یا همکاران بی‌ایمان خود در میان بگذارید...

اگر با شنیدن واژه بشارت، دچار اضطراب می‌شوید...

اگر با داشتن خبرخوش در رساندن آن به دیگران جا زده‌اید و ترس مانع از حرکت شما گشته است...

یا اگر برای در میان گذاشتن ایمان خود با دیگران شادی و اشتیاقی ندارید...

در این صورت کتاب «پیوسته در حرکت» برای شما کتابی دگرگون‌کننده خواهد بود. پیغام مرکزی این کتاب آن است که مسیحیتِ مبتنی بر «تلاش فردی» و «تظاهر»، به تاریخ پیوندد، و شهادت دادن به‌طور طبیعی به امری بدیهی و روزمره برای هر ایمانداري تبدیل شود.

دعای من این است که این کتاب شما را آزاد سازد تا از حضور خدا عمیقاً لذت ببرید و با اشتیاق هدیه او را با دیگران قسمت کنید.

- کایل نلسون شان ارشد کلیسای

Fathom در جکسون ویل فلوریدا

Fathom Family Foundation، رئیس،

## تقدیم به ائمن

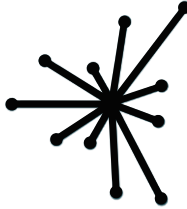
تو دوست همیشگی و همراه وفادار من هستی. ارادت تو به مسیح و عشق بی‌قید و شرط تو نسبت به دیگران، جلوه‌ای تماشایی از تک‌تک واژه‌های این کتاب است.

«او باید ارتقا یابد و من باید کوچک شوم»

یوحنا ۳: ۳۰



## مقدمه



### درباره ایمان و فوتبال

من تماشای بازی‌های فوتبال را دوست دارم، البته منظورم فوتبال آمریکایی است، نه آن بازی که فوتبال واقعی است و واقعاً در آن با پا به توپ ضربه می‌زنند. برای من شگفت‌انگیز است که چگونه یک فرد معمولی، می‌تواند یک توپ بیضی شکل را از فاصله شصت یاردی برای هم‌تیمی خود پرتاب کند؛ هم‌تیمی‌ای که با سرعتی همچون یک قهرمان المپیک در حال دویدن است و نفر سومی نیز با تمام توان می‌کوشد که او را متوقف کند. وقتی می‌بینم همه اینها چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند، متحیر می‌شوم.

شاید آسان به نظر برسد که پس از مشاهده مکرر چنین صحنه‌هایی، آن‌ها را در ذهن مجسم کنیم و بگوییم: «خب! این فوتبال است؛ انسان‌هایی با توانی فراتر از حد معمول کارهایی به‌ظاهر ناممکن انجام می‌دهند و شصت هزار هوادار هیجان‌زده آنان را تشویق می‌کنند.»

ما فقط آن لحظه را می‌بینیم؛ یعنی محصول نهایی را. آنچه نمی‌بینیم، پدری است که بیست سال پیش برای نخستین بار توپ را به سوی پسرش پرتاب کرد. سال‌های تمرین را نمی‌بینیم؛ تمام دفعاتی که این ورزشکاران به‌جای خوردن همبرگر سالاد را انتخاب کردند؛ یا چه شب‌هایی که به مطالعه استراتژی بازی‌ها پرداختند. ما مربیان، سالن بدنسازی، یا هزاران تمرینی که یک حرکت چندین بار اشتباه اجرا شد را نیز نمی‌بینیم. ما محصول نهایی را می‌بینیم، نه مسیر را.

بشارت انجیل نیز به همین شکل چندان دشوار به نظر نمی‌رسد. همان‌گونه که شنیدن واژه فوتبال، صحنه‌هایی از فریاد هواداران و حرکات موجی را در ذهن ما زنده می‌کند، واژه بشارت نیز فکر ما را به سوی لحظه‌ای خاص یا رویدادی معین می‌کشاند؛ یعنی محصول نهایی. جای تعجب نیست که وقتی کسی در مورد بشارت صحبت می‌کند، ما مضطرب می‌شویم. دانستن اصول اولیه و یکی دو روش ساده یک چیز است، اما اینکه به‌طور منظم آنچه که به آن ایمان داریم را با کسانی که دوستشان داریم در میان بگذاریم، چیز دیگری است؛ آن هم به‌گونه‌ای که ناراحت‌کننده، قضاوت‌گرایانه، یا ساختگی نباشد! گذشته از این که چنین کاری تا چه اندازه می‌تواند ترسناک باشد، ما احساس می‌کنیم صلاحیت کافی برای انجام این کار را نداریم؛ به اندازه کافی مجهز نشده‌ایم یا شایسته انجام آن نیستیم؛ و این همانند همان حسی می‌بود اگر از من می‌خواستند که پاس گل مسابقه سوپرپول را پرتاب کنم. من دیده‌ام که چنین افکاری انگیزه و اعتماد به نفس بسیاری از کسانی را که به کتاب مقدس ایمان دارند، به کلیسا می‌روند، و عیسای مسیح را دوست دارند، از بین برده است. یک نکته روشن است. در نگاهی که بسیاری از مسیحیان نسبت به بشارت دارند، مشکلی وجود دارد؛ نوعی نگاه منفی که لرزه بر اندام ما می‌اندازد و دهان ما را بسته نگه می‌دارد.

اما اگر موضوع را اشتباه فهمیده باشیم چه؟ اگر به شما بگویم که بشارت آن چیزی نیست که ما می‌شناسیم، چه؟ این ترس فلج‌کننده از گفت‌وگوهای سخت یا رد شدن آشکار، کاملاً قابل درک است، زیرا ما ماموریت خدا برای رساندن پیام نجات به جان‌های گمشده را درست درک نکرده‌ایم.

اگر همه کسانی که از رساندن پیغام نجات به طور فعالانه پرهیز کرده‌اند یا از آن دست کشیده‌اند، تنها به این فکر کنند که می‌توانند دوباره هلمت‌های<sup>۲</sup> خود را بر سر بگذارند و بر سر تمرین حاضر شوند، چه می‌شود؟! نه خبری از سوپرپول است و نه تماشاگری، فقط قرار است با چند حرکت نرمشی آغاز کنیم. خب، اگر چنین بود، به‌گمانم امروز بشارت‌دهندگان بیشتری در میان خود می‌داشتیم، این‌طور نیست؟

برای مثال، خودتان را در نظر بگیرید. همین که این کتاب را می‌خوانید، در واقع تصمیم گرفته‌اید گام بعدی ایمان خود را بردارید و برای ملحق شدن به این ماموریت الهی مجهز شوید. شما نگاه خود را از مرز ایمان شخصی‌تان فراتر برده‌اید و به سوی کسانی دوخته‌اید که نیاز دارند پیام دگرگون‌کننده عیسی مسیح را بشنوند. همچنین این نشان دهنده آن است که شما می‌خواهید نسبت به بزرگترین حکم (متی ۲۲:۴۰-۳۶) و ماموریت بزرگ (متی ۲۸:۱-۲۰) واکنش نشان می‌دهید تا بتوانید بپوهه خدای خود را با تمام وجود محبت کنید، و همچنین همسایه خود را همچون خویشان محبت نمایید؛ چون قرار است بروید و شاگردسازی کنید. شما یا برای نخستین بار است که وارد میدان شده‌اید، یا پس از پایان نیمه اول از روی نیمکت، دوباره به بازی بازگشته‌اید.

آنچه در ادامه می‌آید، صرفاً یک روش یا ترفندی دیگر نیست تا به مجموعه ابزارهای بشارتی شما افزوده شود، بلکه نوعی جهان‌بینی «رو به دنیا» است که شما را برمی‌انگیزد تا با هر کسی، در هر زمان، و در هر مکانی، باب بشارت را باز کنید؛ این جهان‌بینی دیدگاهی تازه به شما می‌بخشد و به شما کمک می‌کند تا خود و دیگران را آن‌گونه که خدا در نظر داشته، ببینید.

بدون یک جهان‌بینی درست و رویکرد «رو به دنیا»، بشارت به یک وظیفه، یک محصول، یا یک مقصد تبدیل می‌شود. آنچه قرار بود از زندگی طبیعی و روزانه یک ایماندار سرریز باشد، به رویدادی الزامی تغییر شکل می‌دهد؛ به کاری اجباری و نه با شادی! بیایید به جای آنکه تنها بر خط پایان تمرکز کنیم، زمانی را صرف کنیم تا بشارت را در سطحی عمیق‌تر درک کنیم و به آنچه پیش از هر بشارتی رخ می‌دهد، بنگریم. بیایید در حالی که به خدا نزدیک‌تر می‌شویم، اعتماد و جسارت خود را در امر بشارت ارتقا دهیم. در این مسیر، با آنچه من دوست دارم آن را عناصر یک زندگی «رو به دنیا» بنامم، روبه‌رو خواهید شد:

انجیل - آیا در انجیل ریشه دارم؟

دل - آیا دل من دگرگون شده است؟

زندگی - آیا زندگی من بازتاب‌دهنده آن چیزی هست که ادعا می‌کنم به آن ایمان دارم؟

جان‌های گمشده - آیا انگیزه دارم که خبر خوش را به دیگران برسانم؟

گسست - آیا برای بشارت انجیل تردید دارم؟

نقش - آیا به نحوه کارکرد خدا در وجودم اطمینان دارم؟

نقشه - آیا آمادگی من از محبت سرچشمه می‌گیرد؟

پیروزی - آیا هر گفتگویی را در مورد انجیل ارزشمند می‌دانم؟

این هشت عنصر با یکدیگر عمل می‌کنند تا وابستگی ما را به خدا تحکیم ببخشند و ما را برای حرکت سوی کسانی که خدا را نمی‌شناسند، ترغیب نمایند. اینها همان غذای رژیمی، تمرین با وزنه، و ساعت‌های طولانی تمرین هستند که به ما کمک می‌کنند با آهنگی موزون رشد کنیم، حتی اگر این راه ساده‌ترین یا سریع‌ترین راه نباشد. وقتی موضوع بشارت را به‌درستی بررسی کنیم، یعنی آن را جاری شدن محبت الاهی در زندگی طبیعی و روحانی خود بدانیم، و وقتی برای شکل دادن یک جهان‌بینی با رویکرد «رو به دنیا» تلاش کنیم، مشتاقانه به دنبال این خواهیم بود تا در مورد انجیل با دیگران مکالمه‌ای داشته باشیم. زیرا این بخشی از هویت ماست، نه فقط کاری که انجام می‌دهیم.

از صمیم قلب از شما سپاسگزارم که آن‌قدر شجاع بوده‌اید تا گام بعدی ایمان خود را بردارید. سپاسگزارم که این سفر را آغاز کرده‌اید؛ سفری که شما را با نور انجیل به سوی جهانی تاریک رهنمون خواهد گشت. حالا هلمت خود را بردارید، چون تمرین تازه آغاز شده است.

- اندرو استایر

بنیان‌گذار سازمان «پیوسته در حرکت»

## خودآزمایی

- وقتی واژه «بشارت» را می‌شنوم، چه تصاویر و احساساتی در ذهنم شکل می‌گیرد؟
- در مقیاس یک تا ده، تا چه اندازه با در میان گذاشتن ایمان خود با دیگران، احساس راحتی می‌کنم؟
- هر چند وقت یک‌بار به ایمان دیگران فکر می‌کنم؟
- آیا خودم را از میدان بازی کنار کشیده‌ام؟



## عنصر نخست

### انجیل



## آیا در انجیل ریشه داریم؟

### محرك‌های ماموریتی

نخستین ایستگاه در مسیر زندگی با رویکرد «رو به دنیا» جایی است که بسیاری از مردم از کنار آن به‌سادگی عبور می‌کنند. این مثل این است که پمپ‌بنزینی سه مایل بیرون از شهر قرار دارد، و من نیاز فوری به پُر کردن باک نمی‌بینم، چون می‌خواهم شتابان به مقصد برسم. برای من بسیار پیش آمده که با دستانی فشرده بر فرمان، از خداوند خواسته‌ام که به سبب حواس‌پرتی، غرور، یا برنامه‌ریزی ضعیف، به من پمپ‌بنزینی همان نزدیکی‌ها نشان دهد. شاید فراموشی برای پر کردن بنزین در یک سفر جاده‌ای کمی مضحک به‌نظر برسد، اما گمان می‌کنم شما نیز چیزی شبیه به این را تجربه کرده باشید. چه از کنار یک پمپ‌بنزین با شتاب گذشته باشید، چه پیش از ورزش صبحانه نخورده باشید، یا شب امتحان تا صبح بیدار مانده باشید، به‌راحتی می‌توان اهمیت سوخت‌گیری را در زندگی روزمره نادیده گرفت. تمرکز افراطی ما بر مقصد، محصول، یا رویداد، حواس ما را از یکی از بنیادی‌ترین عناصر یک زندگی ماموریت‌محور منحرف می‌کند.

پس اکنون که مکث می‌کنیم و به مسیر می‌اندیشیم، بیایید این موضوع را با این پرسش آغاز کنیم. اگر بنزین، سوخت خودروهای ماست و پروتئین سوخت تمرین‌های ورزشی ما، پس چه چیزی سوخت بشارت ما است؟ چه چیزی موتورهای ماموریتی ما را روشن و فعال نگاه

می‌دارد؟ آن عاملی که هم نگاه ما را به سمت بیرون و هم به سوی کسانی معطوف نگاه می‌دارد که به مسیح نیاز دارند، چیست؟ درست حدس زدید: انجیل!

### بهترین خبر ممکن

انجیل، فقط چهار کتاب کتاب مقدس نیست؛ سبک خاصی از موسیقی کُر هم نیست؛ و قطعاً مجموعه‌ای از جملات انگیزشی برای خودیاری نیز نیست. به سادگی می‌توان گفت که انجیل، بهترین خبری است که می‌توان تصور کرد. در واقع، واژه «انجیل» در اصل به معنای خبر خوش است. اما این خبر چیست؟ نویسنده، جی. مک استایلز، می‌گوید: «انجیل، پیام فرح‌بخشی از جانب خداست که ما را به نجات رهنمون می‌شود.»<sup>۳</sup>

این خبری است که هویت و هدف ما را به ما یادآوری می‌کند، به ما کمک می‌کند تا جهان پیرامون خود را درک کنیم، و به آینده امیدوار باشیم. انجیل، از یک سو به معنای تمامی واژگان کتاب مقدس است و از سوی دیگر نیست. بسیاری بر این باورند که تمام کتاب مقدس پیام انجیل را منتقل می‌کند، و من با این دیدگاه موافقم. هر آیه‌ای دم خداست و رشته‌ای مهم در تار و پود داستان نجات خدا به‌شمار می‌آید. دیگران نیز ممکن است بگویند دانستن نام پسر ارشد نوح برای نجات ضروری نیست، و من باز هم با آنان موافقم. اما شگفتی انجیل در این است که می‌تواند حاصل یک عمر یادگیری را در چند واژه ساده بیان کند. اجازه دهید با مثالی این را توضیح دهم.

### سادگی جنگ ستارگان

وقتی هفت‌ساله بودم، با پدر و مادرم فیلم جنگ ستارگان<sup>۴</sup> را دیدم. آن صحنه را به خوبی به یاد دارم، چون پیش از آن هرگز چنین چیزی ندیده بودم. با شگفتی تماشا می‌کردم که چگونه لیزرها روی صفحه می‌درخشند، شمشیرهای نوری به هم برخورد می‌کنند، و موسیقی

<sup>۳</sup> J. Mack Stiles, *Evangelism: How the Whole Church Speaks of Jesus* (Wheaton, IL: Crossway, ۲۰۱۴), ۳۳

<sup>۴</sup> *Star Wars: Episode IV—A New Hope*

در لحظات پرتنش اوج می‌گیرد. این تجربه، فاصله‌ای بسیار زیاد با برنامه‌های عروسکی داشت. آن روز، زندگی من تغییر کرد. با چیزی روبه‌رو شدم که آن قدر شگفت‌انگیز و گیرا بود که هویت من دیگر به حالت قبلی باز نگشت.

من به یک طرفدار جدی جنگ ستارگان تبدیل شدم. خواسته‌هایم تغییر کرد و آرزو داشتم عروسک‌های شخصیت‌های جنگ ستارگان و تفنگ‌های اسباب‌بازی آن را داشته باشم. افکارم نیز تغییر کرد، به طوری که در خیال خود تصور می‌کردم اگر روزی شمشیر نوری خودم را در دست بگیرم چه خواهد شد. و این فقط آغاز ماجرا بود. آیا می‌دانستید که فیلم‌های تاثیرگذار بیشتری نیز وجود دارند؟

مقصودم این است که عشق من به جنگ ستارگان، مرا وارد مسیری برای یادگیری بیشتری کرد. یعنی بعد از آن من تمام مجموعه‌های آن را تماشا کردم، بازی‌هایم را انجام دادم، و کتاب‌هایم را خواندم. حتی یک دایرةالمعارف جنگ ستارگان نیز دارم که پر از اطلاعات جزئی و نمودارهاست. اما اگر از اندروی هفت‌ساله می‌پرسیدید که جنگ ستارگان چیست، می‌توانستم آن را در چند کلمه خلاصه کنم: نیکویی بر شرارت پیروز می‌شود. همین چند کلمه، نیز به درستی تمام دنیای جنگ ستارگان را به تصویر می‌کشد و هم فقط گوشه‌ای از آن را نمایان می‌کند.

ما می‌توانیم پیغام انجیل را نیز به همین صورت ببینیم. هشت واژه‌ای که برای به‌خاطر سپردن آن به‌کار خواهیم برد، هم به درستی مسیحیت را خلاصه می‌کند و هم فقط گوشه‌ای از حیاتی که مسیح برای ما مهیا نموده را نمایان می‌سازد.

### هشت واژه ساده

در کانون پیغام انجیل، چهار بخش وجود دارد که در هماهنگی کامل با یکدیگر عمل

می‌کنند:

- ✓ خدای قدوس
- ✓ انسان گناهکار
- ✓ منجی کامل

## ✓ سرنوشت ابدی

هر یک از این بخش‌ها مستلزم ساعت‌ها، ماه‌ها، و سال‌ها مطالعه و تحقیق هستند. باور نمی‌کنید؟ بسیار خوب، وقتی قدوسیت خدا را به‌طور کامل درک کردید، با من تماس بگیرید! منظورم را متوجه شدید؟ این کار سال‌ها زمان می‌برد.

من در سادگی جنگ ستارگان به آن دل‌بسته شدم و سپس در طی سال‌ها مطالعه عمیق‌تر، در شناخت آن رشد کردم. باید مراقب باشیم که از دیگران، چیزی را مطالبه نکنیم که خود ما برای درک آن سال‌ها زمان صرف کرده‌ایم. در واقع، شاید برخی از ما اصول اولیه انجیل را آن‌قدر که فکر می‌کنیم، درک نکرده باشیم. بگذارید توضیح بدهم:

در سال ۲۰۲۲، من یک درس یک‌روزه بشارت برای حدود شصت ایماندار در جکسونویل فلوریدا برگزار کردم. نمایندگانی از هشت کلیسای مختلف شرکت کرده بودند، اما با وجود تفاوت در اندازه کلیسا، فرقه، سن، جنسیت، و بلوغ روحانی، یک نظرسنجی پیش از جلسه نشان داد که فقط بیست‌وپنج درصد از شرکت‌کنندگان احساس می‌کردند که با اطمینان زیاد می‌توانند اصول اساسی پیغام انجیل را بیان کنند. این را نمی‌گویم تا از کسی انتقاد کنم یا کسی را شرم‌نده سازم؛ فقط می‌خواهم بر اهمیت درک انجیل قبل از بشارت تأکید کنم. به یاد داشته باشید که این افراد، مبشران مسیح بودند که هشت ساعت کامل از روز خود را به این کلاس اختصاص داده بودند. حال، پاسخ یک عضو معمولی کلیسا را تصور کنید! اگر واقعاً می‌خواهیم زندگی‌هایی «رو به دنیا» داشته باشیم، باید با اصول اولیه پیغام انجیل احساس راحتی داشته باشیم و از آن اطمینان داشته باشیم و در بیان آن مسلط باشیم.

### خدای قدوس

همانند همه چیز، انجیل نیز با خدا آغاز می‌شود. خدا همیشه به‌عنوان پدر، پسر، و روح - القدس وجود داشته است. او از هر جهت کامل و قدوس است. خدا به چیزی نیاز نداشت، اما به‌خاطر محبت عظیم خود، ما را آفرید تا در باغ عدن، یعنی بهشت بر زمین، با او زندگی کنیم

و از زندگی در حضور او لذت ببریم. ما اوج آفرینش او هستیم و به شباهت خود او آفریده شده‌ایم (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷).

می‌توانیم ادامه دهیم و عمیق‌تر به صفات خدا، مانند رحمت، محبت، شکیبایی، فیض، پارسایی، غضب، انصاف، و بسیاری از صفات دیگر بپردازیم. می‌توانیم در سراسر کتاب مقدس جست‌وجو کنیم و توصیف‌هایی از خدا را بیابیم، مانند مشاور شگفت‌انگیز، خدای قدیر، پدر جاودانی، و سرور سلامتی (اشعیا ۹: ۶). عمق این بخش از انجیل بی‌نهایت است، و با این حال، برای معرفی انجیل به کسانی که به آن نیاز دارند، فقط کافی است تا کمی در قدوسیت خدا غوطه‌ور شویم.

### انسان گناهکار

خبر خوش با خدای نیکو آغاز می‌شود، اما به همان‌جا ختم نمی‌شود. با وجود آنکه همه‌چیز، حتی رابطه‌ای صمیمی با خدا، به ما عطا شده بود، باز راضی نشدیم. ما بیشتر خواستیم، فریب خوردیم و از او نافرمانی کردیم، و به دنبال راه دیگری گشتیم که با راه کامل خدا در تضاد بود (پیدایش فصل ۳). ما این راه را گناه می‌نامیم، و این گناه به مانعی میان ما و خدای قدوس تبدیل شده است.

ما گناه را در همه‌جا در پیرامون خود می‌بینیم. برخی از اعمال هستند که به‌طور عمومی از سوی انسان‌ها محکوم می‌شوند، حتی از سوی کسانی که به هیچ قدرت برتری ایمان ندارند. درک این موضوع که گناه ما چه نقشی در ماموریت خدا برای بازگرداندن بشر به حالت اولیه دارد، برای داشتن گفت‌وگوهای واقعی و صادقانه با کسانی که می‌کوشند دنیای سقوط‌کرده پیرامون خود را بفهمند، امری کلیدی است.

### نجات‌دهنده کامل

انجیل با جدایی ما از خدا پایان نمی‌یابد. اگر چنین بود، دیگر خبر چندان خوشی وجود نداشت. خدا ما را رها نکرد تا از نو آغاز کند، بلکه برنامه نجات را برای ما طراحی نمود. خدا پسر خود، عیسی مسیح، را فرستاد تا به‌جای ما بمیرد. مزد گناه، مرگ است، و عیسی، یگانه

بی‌گناه، داوطلبانه جانش را داد تا راهی فراهم سازد که ما برای همیشه در خانواده الاهی پذیرفته شویم؛ و سپس با برخاستن از قبر، بر مرگ پیروز شد.

ذهن ما به‌سختی می‌تواند چنین محبتی را درک کند. بسیاری این را کاملاً باورناپذیر می‌دانند؛ یا خود را شایسته چنین فداکاری‌ای نمی‌بینند، یا این اندیشه را به تمسخر می‌گیرند و نمی‌پذیرند که خدا خود را تا چنین حد خود را فروتن کرده باشد. راستش را بخواهید، حتی من نیز با وجود تسلیم کامل به مسیح، هنوز در شگفتم که چرا خدایی چنین قدوس، برای گناهکاری چون من جان داد.

### سرنوشت ابدی

نکته آخر ما، هم مایه امیدواری عظیم است و هم هشدار جدی است. هنگامی که از بی‌ایمانی بازگشت می‌کنیم و برای نجات، کاملاً بر خدا توکل می‌کنیم، در خانواده الاهی او پذیرفته می‌شویم و دلی تازه به ما بخشیده می‌شود که مشتاق او می‌باشد. هرگاه از معیار قدوسیت او کوتاه می‌آییم، چشم به عیسی می‌دوزیم که بدهی ما را پرداخت و ما را به رایگان آمرزد. ما روزبه‌روز بیشتر شبیه مسیح می‌گردیم تا آن هنگام که برای همیشه با او در آسمان باشیم. اما در مقابل، کسانی که از توبه و تسلیم شدن به خدا سر باز می‌زنند، تا ابد، در جهنم، از خدا جدا خواهند بود.

این همان پرسش بزرگی است که در ذهن هر انسانی ایجاد می‌شود. پس از پایان زندگی من بر زمین، چه خواهد شد؟ انجیل در مورد این موضوع به روشنی توضیح می‌هد و کسانی را که تسلیم می‌شوند، به خانواده الاهی فرا می‌خواند.

### هماهنگی انجیل

این چهار بخش، که در هشت واژه ساده بیان شده‌اند، هسته اصلی پیغام انجیل هستند. این‌ها همان بنیادی هستند که هنگام در میان گذاشتن پیغام امیدبخش عیسی مسیح با دیگران، ماموریت خود را بر آن بنا می‌کنیم. اما ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود. هر بخش، نقشی

ویژه و حیاتی در کل پیام دارد. از خود پرسید: اگر یکی از این بخش‌ها حذف شود، آیا انجیل دیگر خبر خوش باقی می‌ماند؟ بیابید لحظه‌ای این مسیر را دنبال کنیم.

اگر خدای قدوس را از انجیل حذف کنیم، چه می‌شود؟ در این صورت، باید چیزهایی مانند آفرینش ما، هدف و معنای زندگی ما، و حس درونی ما نسبت به درست و نادرست بودن را نیز کنار بگذاریم. این‌گونه بنیاد هر نظم و اخلاقیاتی فرو می‌ریزد؛ و فراتر از آن ناامیدی؛ اینکه بدون هیچ نور هدایت‌کننده‌ای، تنها رها شویم تا خودمان معنای زندگی را بفهمیم نیز بی‌معنا می‌گردد. اما به‌گمان من، دردناک‌ترین چیزی که با حذف خدا از دست می‌رود، محبت است. خدا انسان را به‌خاطر محبت آفرید. او با محبت خود ما را نگاه می‌دارد، ما می‌توانیم در محبت او آرام بگیریم، و می‌توانیم اعتماد کنیم که محبت او نیکوست، زیرا او قدوس است.

اگر انسان گناهکار را حذف کنیم چه؟ حتماً می‌شود از این بخش صرف‌نظر کرد، درست است؟ خیر! اگر بخواهیم آشوب کامل این دنیای سقوط‌کرده را توضیح دهیم، باید به گناه انسان اشاره کنیم. این حقیقت که انسان گناه کرد و گناه او را از خدای قدوس جدا ساخت، به‌گونه‌ای عجیب تسلی‌بخش است. این‌گونه به این موضوع نگاه کنید. اگر هیچ چیز هرگز خراب نشده بود، آن‌وقت معنایش این می‌شد که خدا جهان را همین‌گونه که اکنون هست، یعنی در حالت سقوط‌کرده، آفریده است. اما خدا دنیایی سقوط‌کرده نیافرید. او بهشتی کامل آفرید و از ما خواست به او اعتماد کنیم. گناه ما را از خدا جدا می‌کند، اما همین نیز بخشی اساسی از خبر خوشی است که باید آن را بیان کنیم.

بسیار خوب، پس هر دوی این موضوعات مهم هستند، اما اگر نجات‌دهنده کامل را حذف کنیم چه می‌شود؟ گمان نمی‌کنم لازم باشد خیلی در این باره توضیح بدهم. این مانند آن است که شخصیت‌هایی چون نئو را از ماتریکس، لوک را از جنگ ستارگان، یا فرودو را از ارباب حلقه‌ها حذف کنیم. بدون قهرمان، همه امیدها از بین می‌رود!

و در نهایت، اگر سرنوشت ابدی را حذف کنیم، آیا انجیل هنوز خبر خوش خواهد بود؟ دوباره به همان جایی بازمی‌گردیم که از آن آغاز کردیم؛ به پرسش‌هایی که در ذهن همه انسان‌هاست مطرح می‌شود که بالاخره چه می‌شود؟ چرا باید پیغام انجیل را باور کنیم؟ حذف

سرنوشت ابدی، پایان داستان را از ما می‌گیرد. خدا در آغاز با انسان بود (پیدایش ۱: ۲۶-۳۰).  
و در پایان نیز می‌خواهد با انسان باشد (مکاشفه ۳: ۲۱).

انجیل با وجود سادگی‌اش، باید به‌طور کامل بیان شود. شبان من اغلب می‌گوید: «اختصار همراه با کامل بودن، یک فضیلت است.» او وقتی می‌بیند من شروع به پرچانگی می‌کنم، این جمله را بر زبان می‌آورد که واقعا حقیقت دارد. اختصار نیز مهم است، اما تنها وقتی سودمند است که با کامل بودن همراه باشد. بسیاری برای اینکه انجیل دلپذیرتر و پذیرفتنی‌تر به‌نظر برسد، بعضی بخش‌های آن را کنار گذاشته‌اند، اما با این کار، زیبایی و قدرت آن را از حذف کرده‌اند.

### تسلط در بیان انجیل

اینکه فقط خبر انجیل را بدانیم مهم نیست؛ باید بتوانیم آن را به‌گونه‌ای طبیعی منتقل کنیم. شما هم قطعا شاهد اعلام خبر خوش انجیل توسط اشخاصی بوده‌اید که می‌دانستند چه می‌خواهند بگویند، اما در نحوه ارائه دچار مشکل شده‌اند. این همان تسلط در بیان انجیل است.

به نظرسنجی‌ای که در فلوریدا انجام دادم، فکر کنید. پرسش این نبود که آیا مبانی پیام انجیل را می‌دانید و به آن ایمان دارید؛ بلکه پرسش این بود که آیا می‌توانید اصول پیغام انجیل را بیان کنید؟ پیش‌تر اشاره کردم که همه حاضران اقرار کردند که به‌مسیح ایمان دارند؛ به عبارت دیگر، آنان تمام ابدیت خود را بر چیزی بنا کرده بودند که هفتاد و پنج درصدشان حتی نمی‌توانستند آن را با واژه‌های خود بیان کنند!

تسلط در بیان انجیل، صرف داشتن اطلاعات نیست؛ بلکه حاصل تمرینات منظم است. این باید از درون ما جاری می‌شود، نه اینکه با زحمت از درون ما به بیرون کشیده شود. وقتی درباره این موضوع فکر می‌کنم، به سفری می‌اندیشم که در نوجوانی به آفریقا داشتم. همراه گروه جوانان مان به کشور کامرون رفتیم، جایی که هرگز پیش از آن نرفته بودم. من نه زبان آنها را می‌دانستم و نه درباره کشور آنها چیزی می‌دانستم. بنابراین وقتی به آنجا رسیدم، تنها کاری که می‌توانستم بکنم این بود که سرم را تکان بدهم، اشاره کنم، و سعی کنم از نرم-

افزارهای ترجمه استفاده کنم. من نمی‌توانستم زبان فصیحی داشته باشم. حتی اگر ساعت‌ها مطالعه می‌کردم و هرچه می‌توانستم یاد می‌گرفتم، باز هم نمی‌توانستم روان صحبت کنم. من در بیان جملات دست‌پا شکسته عمل می‌کردم و نمی‌توانستم مسلط صحبت کنم.

سالیانی که در کلیساهای محلی خدمت کرده‌ام، صدها مکالمه درباره انجیل داشته‌ام. بنابر تجربه من، از هر ده باری که از افراد پرسیده‌ام انجیل چه می‌گوید؛ نه بار پاسخ این بوده که عیسی بر صلیب برای گناهان تو مرد. اینجاست که تنش بین اطلاعات و تسلط در بیان، اهمیت پیدا می‌کند. اجازه دهید با یک مثال توضیح دهم:

— یک مسیحی: باید به انجیل ایمان بیاوری.

— غیرمسیحی: انجیل چیست؟

— یک مسیحی: این خبر خوش است که عیسی بر صلیب برای گناهان تو مرد!

— غیرمسیحی: چرا؟ من که از او نخواستم این کار را بکند. من حالم خوب است!

بیا باید لحظه‌ای مکث کنیم. از اینجا به بعد، شما چه خواهید گفت؟ این موقعیتی است که بارها آن را تجربه کرده‌ام، هم شخصاً و هم در گفت‌وگو با ایماندارانی که از تجربه‌های بشارتی خود سخن گفته‌اند. این مثال دو نیاز اساسی را برجسته می‌کند: هماهنگی پیام انجیل و تسلط ما در بیان آن. اگر تنها با اطلاعاتی در مورد انجیل وارد مباحث بشارتی شویم، گفت‌وگوهای ما به ارائه سخنرانی تبدیل می‌شوند. ما فقط می‌توانیم چیزهایی را بگوییم که با دقت آماده و حفظ کرده‌ایم. اما تسلط در بیان انجیل یعنی بتوانم جهت گفت‌وگو را به‌طور طبیعی دنبال کنیم.

— غیرمسیحی: چرا؟ من که از او نخواستم این کار را بکند. من حالم خوب است!

— یک مسیحی مسلط: کاملاً درک می‌کنم. اما آیا متوجه شده‌اید که دنیای اطراف ما چقدر به‌هم‌ریخته است؟

— غیرمسیحی: بله، تا حدی.

— یک مسیحی مسلط: خوب، من باور دارم که خدا دنیا را این‌گونه نیافرید، بلکه انسان‌ها از خدا نافرمانی کردند و همین باعث شد جهان سقوط کند.

- غیرمسیحی: خب، این چه ربطی به من دارد؟
- یک مسیحی مسلط: یعنی همه ما گناهکاریم، همه ما خطا می‌کنیم، و همه ما به نجات‌دهنده‌ای نیاز داریم تا رابطه ما را با خدا اصلاح کند.
- غیرمسیحی: فکر می‌کنم منطقی است.
- مسیحی مسلط: پس وقتی می‌گوییم عیسی برای گناهان ما مرد، منظورم این است که او راهی مهیا کرد تا رابطه ما با خدا اصلاح شود و هر آنچه را که تا به حال خراب کرده‌ایم، پاک کند. تنها چیزی که او از ما می‌خواهد این است که به او اعتماد کنیم.
- غیرمسیحی: منظورت از اعتماد کردن به او چیست؟
- مسیحی مسلط: یعنی زندگی خودمان را به او بسپاریم و مطابق با روش او زندگی کنید. ما درباره این موضوع در کتاب مقدس می‌خوانیم. اگر بخواهید، می‌توانم یک کتاب-مقدس به شما بدهم و با هم آن را بخوانیم. اما باید بدانیم که روزی ما در آسمان با خدا خواهیم بود؛ نه بر اساس خوبی خودمان، بلکه بر اساس تسلیم شدن مان به عیسی.
- برای داشتن یک زندگی «رو به دنیا»، ما نیاز به درکی عمیق از هماهنگی انجیل، همراه با آمادگی، تسلط بر موضوع، و اطمینان برای همراه شدن با مسیر گفتگو، داریم.

### کار نیکو کردن از پر کردن است

پس چگونه می‌توانیم در بیان انجیل مسلط باشیم؟ چگونه می‌توانیم از انعطاف‌پذیری داشته باشیم و از قرار گرفتن در قالبی مشخص دوری کنیم و به جای سخنان از پیش آماده، گفت‌وگوهایی محبت‌آمیز و طبیعی داشته باشیم؟ پاسخ، تمرین است.

حتماً آن ضرب‌المثل قدیمی را شنیده‌اید که می‌گوید: «کار نیکو کردن از پر کردن است» اما فعلاً لازم نیست به دنبال کمال باشیم. بهتر است این‌گونه بگوییم: «تمرین، کار را آسان‌تر می‌کند.» تنها راهی که می‌شود انتقال پیام انجیل راحت‌تر و مطمئن‌تر صورت پذیرد، تمرین است.

این نخستین بار از دفعات بسیاری است که از تمرین سخن خواهم گفت. وقتی کسی در حال یادگیری زبان دوم است، آیا عاقلانه است که آن زبان را فقط در حضور کسانی به کار بگیرد که زبان مادری‌شان همان است؟ خیر! این اصلاً منطقی نیست. ما در خانه، در ماشین، زیر دوش، برای حیوانات خانگی مان، و در صد جای دیگر تمرین می‌کنیم تا وقتی واقعاً لازم شد که مثلاً در بالای برج ایفل آدرس دست‌شویی را پرسیم، به‌جای آنکه با پانتومیم و دستپاچی منظور خود را برسانیم، بتوانیم آرام و طبیعی از انتظامات محل دستشویی را پرسیم. نخستین چیزی که می‌توانید با یک دوست، همسر، والدین، یا شبان‌تان تمرین کنید، درک شما از پیغام انجیل است. از کسی که به او اعتماد دارید بخواهید درباره هر بخش از انجیل از شما پرسشی کند. موضوعاتی چون خدای قدوس، انسان گناهکار، نجات‌دهنده کامل، و سرنوشت ابدی. آنچه را درباره هر یک از این مفاهیم می‌دانید با این افراد تمرین کنید و وقتی کارتان تمام شد، این نکات را با هم بررسی کنید و دوباره از نو آغاز کنید.

راه بسیار خوب دیگر برای تمرین کردن این است که تسلط خود بر پیغام انجیل را تمرین کنید. این بار پیغام انجیل را از «سرنوشت ابدی» آغاز کنید و از آنجا به سه بخش دیگر برسید. سپس از «انسان گناهکار» شروع کنید و دوباره همان کار را انجام دهید. هدف این است که در ضمن داشتن یک گفت‌وگوی طبیعی، همه بخش‌های پیغام انجیل را به‌صورت روان و یکپارچه در سخنان خود بگنجانید. از کسی بخواهید با طرح پرسش‌های دشوار و قرار گرفتن در نقش مخالف، شما را به چالش بکشد. به یاد داشته باشید کسی با شما دشمنی ندارد و شما در امنیت قرار دارید، و احساس ناراحتی در فرایند رشد، امری طبیعی است.

سپس، و این بخش جالب ماجراست، جای خود را عوض کنید. مشاهده کنید و یادداشت بردارید که طرف مقابل چگونه پیغام انجیل را ارائه می‌دهد. شاید شما با تمرین به کمال نرسید، اما باور کنید که حتماً کار را آسان‌تر انجام خواهید داد.

## پیام یکسان، روش‌های متفاوت

اگر در کلیسا رشد کرده باشید، احتمالاً با یکی از صدها یا هزاران روش برای در میان گذاشتن انجیل آشنا شده‌اید. برای مثال، روش «راه رومیان» با برجسته کردن چهار آیه، ایمانداران را قدم‌به‌قدم در مسیر بشارت هدایت می‌کند (رومیان ۳:۲۳؛ ۶:۲۳؛ ۵:۸؛ ۱۰:۹). استایلز، همان کسی که تعریف بشارت را برای ما ارائه کرد. او معمولاً چهار پرسش رایج را مطرح کند:

- ✓ خدا کیست؟
- ✓ چرا ما در چنین آشفتگی‌ای گرفتار شده‌ایم؟
- ✓ مسیح چه کاری انجام داد؟
- ✓ چگونه می‌توانیم نزد خدا بازگردیم؟

روش‌های دیگر نیز شامل جزوه‌های ساده و قابل توزیع، سه دایره، پل، چهار قانون روحانی، و حتی آن «مهره‌های انجیلی» است که بچه‌های من یک روز از کلاس یکشنبه با دستبند آنها را به خانه آوردند. صدها، اگر نگوئیم هزاران، راه برای بیان اصول بشارت انجیل وجود دارد.

اکنون با دقت گوش کنید، زیرا این مهم‌ترین نکته‌ای است که در تمام این فصل تکرار خواهم گفت. مهم نیست کدام یک از این روش‌ها را انتخاب می‌کنید، به شرط آنکه پیام انجیل را به روشنی و به‌طور کامل منتقل کنید. ممکن است یک فرقه روشی را بپسندد و فرقه‌ای دیگر روش متفاوتی را ترجیح دهد. مردم پیوسته در حال ابداع شیوه‌های تازه برای در میان گذاشتن پیام انجیل هستند، اما باید این را کاملاً روشن بگوئیم. روش‌ها ممکن است تغییر کنند، اما پیام هرگز تغییر نکرده و هرگز نیز تغییر نخواهد کرد.

جوهر زندگی «رو به دنیا»، حفظ نمودن و تکرار کردن طوطی‌وار مطالب نیست، بلکه داشتن تشخیصِ محبت‌آمیز و آگاهانه و هدفمند است. پس یک روش، یا دو روش، یا سی روش را حفظ کنید. مهم نیست از یک مکعب استفاده می‌کنید، از یک یا دو پرسش جالب،

یا از چند مهره رنگی، بلکه پرسشی مهم که همه ما باید از خود پرسیم این است: «چرا برای این شخص از این روش استفاده می‌کنم؟» همان‌گونه که در فصل‌های بعد خواهیم دید، هر شخص در زندگی‌اش در قسمت‌هایی بیش از هر چیزی به پیغام انجیل نیاز دارد. وظیفه ما این است که با حکمت تشخیص دهیم چگونه همان پیغام را با افراد مختلف، از هر طبقه و پیشینه‌ای، در میان بگذاریم.

### ریشه‌دار

پیغام انجیل تنها نخستین عنصر یک زندگی «رو به دنیا» است، اما یقین دارم اکنون می‌بینید که این عنصر تا چه اندازه‌ای حیاتی است. انجیل همان سوختی است که در باک ما ریخته می‌شود تا به سوی جان‌های گمشده حرکت کنیم.

هر یک از این عناصر با یک پرسش آغاز می‌شوند، و پرسش این فصل چنین است: آیا من در انجیل ریشه دارم؟ نه این که آیا انجیل را می‌دانم؟ یا آیا در بیان انجیل مسلط هستم؟ این‌ها پرسش‌های مهمی هستند، اما در مقایسه با پرسش نخست، در الویت دوم قرار می‌گیرند. بشارت یک رویداد نیست، بلکه یک ثمره است. این مثل شخصی است که برای یک امتحان درس بخواند، اما روز بعد همه‌چیز را فراموش کند، بسیار آسان است که از انجیل را از بر کنیم، آن را با دیگران در میان بگذاریم، و سپس با احساس رضایت روز بعد آن را فراموش کنیم. اما این آن نوع زندگی‌ای نیست که ما به‌عنوان پیروان مسیح به آن دعوت شده‌ایم. من سخنان داوود را در مزمور ۶۳ بسیار دوست دارم:

«خدایا، تو خدای من هستی،

با تمام وجود، تو را می‌جویم؛

جان من تشنه‌توست،

و پیکرم مشتاق تو،

در زمین خشک و بی‌طراوت و بی‌آب!» (مزمور ۶۳: ۱)

ما دعوت شده‌ایم که هر روز درباره انجیل تامل کنیم و از چشمه نیکویی و فیض خدا سیراب شویم و آنچه خدا برای ما انجام داد را به یاد آوریم. ما دعوت شدیم تا بخش‌های پنهان زندگی خود را تسلیم او کنیم، و سپس آن فیض را به سوی دیگران جاری بگردانیم. ریشه‌دار بودن در انجیل یعنی اینکه پیوسته از خدا تغذیه شویم، نه آنکه فقط هفته‌ای یک‌بار در ضیافت روحانی شرکت کنیم.

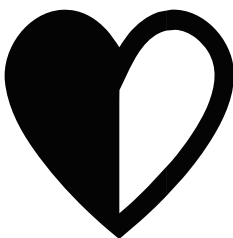
پس اکنون که این بخش به پایان می‌رسد و به موضوع بعدی می‌رسیم، شما را دعوت می‌کنم که درک خود از خبر خوش و مسلط بودنتان در بیان پیغام انجیل را بررسی کنید و از خود بپرسید آیا من در انجیل ریشه دارم؟

### خودآزمایی

- تا چه اندازه در بیان اصول اساسی انجیل، احساس اطمینان دارم؟
- بهترین شیوه‌هایی که تاکنون برای ارائه پیغام انجیل شنیده‌اید، چه بوده‌اند؟ نقاط قوت و ضعف‌های هر یک این روش‌ها چه بوده است؟
- چرا هنگام تصمیم‌گیری درباره چگونگی درمیان گذاشتن پیغام انجیل، تشخیص و تمییز اهمیت به‌سزایی دارد؟
- چرا مهم است پیش از آن که پیغام انجیل را با دیگران در میان بگذاریم، خودمان در آن ریشه داشته باشیم؟

## عنصر دوم

### دل



---

### شادی دست دوم

لحظات دگرگون کننده زندگی، مسری هستند. هنوز هم به روشنی روزی را به یاد دارم که بهترین دوستم نخستین وسیله نقلیه خود را خرید؛ یک فورد رنجر مشکی! نمی دانم وقتی با من تماس گرفت و این خبر را داد، کدام یک از ما بیشتر هیجان زده بودیم. خوب به یاد دارم که با چه شوقی منتظر بودم تا برای نخستین بار به دنبال من بیاید. چه لذتی داشت که با هم در شهر دور زدیم، و چقدر خوشحال بودیم که بالاخره ماشینی داریم.

فهمیدن این که چرا او هیجان زده بود، چندان دشوار نیست، مگر نه؟ او پشت فرمان این هدیه تازه نشسته بود، باد خنک کولر به صورتش می خورد و هر وقت می خواست موج رادیو را عوض می کرد. اما چرا من، که در خانه نشسته بودم، باید از تجربه شخص دیگری این همه خوشحال می شدم؟ پاسخ واقعاً ساده است. چون او همه چیز را برایم تعریف کرد. آن را به گونه ای توصیف کرد که مقاومت ناپذیر به نظر می رسید. من شادی را در صدایش می شنیدم. وقتی توضیح می داد که این هدیه ساده چگونه زندگی او را تغییر داده، من نیز به وجد می آمدم.

## هدیه نیکوی خدا

احتمالاً از همین حالا می‌توانید حدس بزنید که این مثال ما را به کجا می‌رساند. ما به‌عنوان مسیحیان، هدیه‌ای شگفت‌انگیز دریافت نموده‌ایم؛ چیزی بسیار هیجان‌انگیزتر از یک ماشین دست‌دوم کم‌کارکرد با چند خش و فرورفتگی. اگر عنصر نخست ما چیزی است که باید به آن ایمان داشته باشیم، پس با ایمان و تسلیم، دسترسی نامحدودی به خدای خالق داریم. ما با الف و یاه، آغاز و پایان، رابطه‌ای شخصی داریم. به ما هدیه‌ای بخشیده شده است که زندگی ما را دگرگون کرده و برای همیشه نیز دگرگون خواهد کرد. کتاب مقدس آن را این‌گونه توصیف می‌کند:

«و دلی تازه به شما خواهیم بخشید و روحی تازه در اندرونتان خواهیم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهیم داد. روح خود را در اندرونتان خواهیم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهیم گردانید، و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد.» (حزقیال ۳۶:۲۶-۲۷)

فرزندان تولد تازه یافته خدا چه چیزی را دریافت می‌کنند؟ قلبی تازه! نه قلبی فیزیکی که خون را به اندام‌های ما برساند، بلکه هویتی تازه که ما را در عمیق‌ترین و درونی‌ترین سطح از وجودمان دگرگون می‌سازد. انجیل اعلام می‌کند که ما از خدا جدا افتادیم و به‌سبب ابزار معیوبی که در اختیار داریم، یعنی دلی سرد و مرده چون سنگ، نمی‌توانیم با نیروی خود فاصله میان خود و قدوسیت او را پُر کنیم. اما خدا وعده می‌دهد که به ما دلی تازه و گوشتی ببخشد؛ دلی که راه او را بر راه‌های خود ترجیح می‌دهد. این دل دیگر در بند خواهش‌های گناه‌آلود نیست، بلکه به‌وسیله روح خدا هدایت می‌شود.

پولس رسول برای توضیح آنچه هنگام تسلیم شدن به خدا رخ می‌دهد، از استعاره فرزندخواندگی استفاده می‌کند و ما را فرزندان خدا و وارثان با مسیح می‌خواند:

«زیرا آنان که از روح خدا هدایت می‌شوند، پسران خدایند. چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا درمی‌دهیم: «آبا، پدر. و روح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود.» (رومیان ۸: ۱۴-۱۷)

### بیش از یک پیام

می‌توانستم صفحه‌ها، فصل‌ها، و ده‌ها کتاب درباره هدیه نجات و معنای آن برای ایمانداران بنویسم، بی‌آنکه بتوانم آن را به‌طور کامل بیان کنم. اما بیایید کمی عقب برویم و پرسش مهم را بپرسیم. چرا در کتابی که درباره بشارت به دیگران است، این همه وقت را صرف صحبت درباره خودمان بکنیم؟ اگر عنصر نخست، یعنی انجیل، بنیاد بنایی سالم برای بشارت «رو به دنیا» را برای ما گذاشت، عنصر دوم، یعنی دل، ساختن آن بنا را آغاز می‌کند.

به دوست من و ماشینش برگردیم. هدیه‌ای به او داده شد. او حس داشتن چنین هدیه‌ای را تمام و کمال تجربه کرد. وزن و مسئولیت نگهداری و مراقبت از آن هدیه را نیز احساس کرد. پس هیجان من بعد از آن تماس تلفنی برای چه بود؟! من در فرایند خرید هیچ نقشی نداشتم. رنگ آن را من انتخاب نکرده بودم. کلیدها را به من ندادند. اما با این حال، وقتی او زنگ زد و درباره هدیه‌ای که به او داده شده بود، با من حرف زد، بسیار شاد گشتم؛ هم به‌خاطر دوستم که دوستش داشتم، و هم به‌خاطر این احتمال که شاید من هم بتوانم اندکی از شادی او را تجربه کنم. حالا بگذارید همه‌چیز را با هم در نظر بگیریم.

پیغام انجیل در ساده‌ترین بیان، یک وعده است؛ وعده دلی تازه برای کسانی که به‌سوی خدا باز می‌گردند. این پیام، به‌خودی‌خود، نجات‌بخش نیست. دعوتی است برای تسلیم شدن، نه فرمولی جادویی که باید آن را برای بی‌ایمانان تکرار کنیم. ما دعوت شده‌ایم که این پیام را با دیگران در میان بگذاریم، اما آنچه در ابتدا فقط اطلاعاتی ساده، هرچند هیجان‌انگیز به

نظر می‌رسد، وقتی خودمان قدرت دگرگون‌کننده آن را تجربه کرده باشیم، به چیزی کاملاً متفاوت تبدیل می‌شود.

البته دوست من می‌توانست با من تماس بگیرد و فقط درباره فرایند خرید ماشین حرف بزند. حتی می‌توانستیم مجله‌ای را ورق بزنیم و دور همه ماشین‌ها و وانت‌هایی را که دوست داشتیم روزی داشته باشیم، خط بکشیم. اما آن اطلاعات زمانی تبدیل به واقعیت گشت که او زنگ زد و گفت این اتفاق برای او رخ داده است. به ما مسری‌ترین هدیه ممکن داده شده است؛ قلبی تازه که از روح خدا آکنده است. و من باور دارم که همین قلب تازه یکی از موثرترین ابزارهایی است که خدا برای رساندن پیغام انجیل به جان‌های گمشده به ما بخشیده است.

### بگذار کسی شهادت دهد

بگذارید کمی از اندروی نوجوان برای تان بگویم. من مواد مخدر سنگین مصرف نمی‌کردم، حتی مواد سبک هم نه. دزدی ماشین نمی‌کردم و اهل خشونت و دعوا هم نبودم. اما خیلی زمان نمی‌برد تا بفهمید چقدر از خداوند دور بودم. نام بازی من فریب کاری بود. متکبر، بی‌ادب، بددهن، و گاهی هم بی‌رحم بودم. دنبال تایید دیگران بودم، آن هم از راه به‌زیر کشیدن دیگران یا آشکار کردن ناامنی و ضعف‌های شان. می‌توانم بیشتر ادامه دهم، اما ترجیح می‌دهم متوقف شوم. منظور را متوجه شدید!؟

نکته اینجاست که اگر با سام، اشلی، تایلر، یا درک تماس بگیرید، آن‌ها آنچه را گفتم تایید خواهند کرد. حتی می‌توانند نمونه‌ها و خاطرات مشخص و دقیقی از لغزش‌های دوران نوجوانی من را برای تان نقل کنند؛ یعنی مدارک هم وجود دارد! از سوی دیگر، اگر به کلیسایی که اکنون عضو آن هستم بیايید و با چارلی، جاستین، ایسن، یا ریچل صحبت کنید، همگی داستانی متفاوت برای تان خواهند گفت. امیدوارم بگویند که دیگر بی‌ادب، فریب‌کار، یا بی‌رحم نیستیم، و اکنون شادی خود را در بنا کردن ایمان دیگران یافته‌ام، نه در ویران کردن آن‌ها. چیزی تغییر کرده است. چیزی به‌طور عینی و آشکار باعث دگرگونی من شده است.

شهادت دادن در مورد کارهای مسیح در بین مسیحیان امر بسیار متداولی است، اما برای بسیاری از مسیحیان این فقط داستانی دلنشین از ایمان آوردن افراد محسوب می‌شود. اما

معنای «شهادت دادن» بسیار فراتر از این است. شهادت در اصل همان «گواهی دادن» است. وقتی به موضوع گواهی دادن فکر می‌کنم، ذهنم فوراً به سوی یکی از ژانرهای محبوب تلویزیونی، یعنی درام‌های دادگاهی، کشیده می‌شود. در این برنامه‌ها، وکلای زبان‌باز در برابر هیأت منصفه‌ای جدی می‌ایستند و شاهدان پر احساس را که در جایگاه قرار گرفته‌اند، با پرسش‌های پیاپی مورد بازخواست قرار می‌دهند. این صحنه برای‌مان آشناست. در واقع، تمام نظام حقوقی ما بر همین فرایند بنا شده است. معمولاً چیزی شبیه به این است:

— وکیل: بفرمایید خانم، شب تصادف چه دیدید؟

— شاهد اول: مردی با یک ماشین قرمز به زنی با دوچرخه زرد زد.

— وکیل: و شما آقا، آن شب چه دیدید؟

— شاهد دوم: دیدم یک ماشین قرمز به زنی با دوچرخه زرد زد.

— وکیل: و در آخر، از شما می‌پرسم، دختر خانم، وقتی در حیاط جلو با گچ بازی می‌کردید، چه دیدید؟

— شاهد سوم: مردی که در ماشین بود از روی دوچرخه زرد رد شد.

از این صحنه ساده چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ اگر شما در هیأت منصفه بودید، حکمتان چه بود؟ گمان می‌کنم همان نتیجه‌ای را بگیری که من می‌گیرم. مردی با ماشینی قرمز به زنی با دوچرخه زرد زده است. تمام! کار تمام است. ما بر اساس شهادت، انسان‌ها را زندانی می‌کنیم، جرمه‌های سنگین می‌بندیم، و تصمیم‌هایی می‌گیریم که زندگی‌ها را تغییر می‌دهند. خطرات ذهنی این شاهدان، وقتی از چند منبع مختلف تکرار و تایید می‌شوند، به‌عنوان مدرکی عینی پذیرفته می‌شوند و اینجاست که ماجرا واقعاً جالب می‌شود.

شاهدان بسیاری می‌توانند گواهی دهند که من در نوجوانی یک‌جوری بودم، و شاهدان بسیاری نیز می‌توانند گواهی دهند که در بزرگسالی کاملاً به شخصی دیگر تبدیل شده‌ام. آن رویداد دگرگون‌کننده زندگی من چه بوده است؟ ایمان من به قدرت انجیل، تسلیم کامل به خداوند، و دگرگونی بنیادین هویت. شهادت من فقط داستانی زیبا از آشنایی‌ام با عیسی نیست؛

بلکه مدرکی عینی است که هم قدرت انجیل را آشکار می‌کند و هم واقعیت آن را. این همان به‌کار بستن حقیقت انجیل در زندگی است.

شاید بگویید اما شما فقط یک نفر هستید! چرا باید کسی تجربه شخصی شما را باور کند؟ پرسش خوبی است. اما واقعیت این است که من تنها کسی نیستم که چنین چیزی را تجربه کرده است. قدرت و واقعیت انجیل، با دگرگونی همه ایمانداران در طول تاریخ بشر تایید شده است. پولس رسول به معنای خاص کلمه یک قاتل بود، او عیسی را ملاقات کرد، و به انسانی تازه تبدیل شد (اول تیموتائوس ۱: ۱۲-۱۷). مارتین لوتر، پدر نهضت اصلاحات، نیز به معنای خاص کلمه گناه‌کار بود، در سده شانزدهم با عیسی روبه‌رو شد، و انسانی تازه گشت. آلیشیا، خواهر من که احتمالاً او را نمی‌شناسید، نیز فرد عجیب‌گرایی بود، او عیسی را شناخت، و تبدیل به زنی تازه گشت. شواهد فراوانی وجود دارند، و حکم نیز روشن است. پیغام انجیل در زندگی کسانی که به خدا ایمان می‌آورند، به دگرگونی کامل می‌انجامد.

### ساختار یک ملاقات

وقتی شهادت‌های خود را نه صرفاً داستان‌هایی خوشایند، بلکه شواهدی نیرومند بدانیم، بهتر می‌فهمیم که جایگاه این شهادت‌ها در موضوع بشارت کجاست. آن‌ها ابزارهایی هستند که خدا برای بشارت به دیگران به ما بخشیده است؛ ابزارهایی که باید از آن‌ها استفاده شود، نه اینکه کنار گذاشته شوند تا خاک بخورند. پس چگونه باید از آن‌ها استفاده کنیم؟ من دوست دارم شهادت خود را به سه بخش مشخص تقسیم کنم. شاید شما نیز عبارات مشابهی شنیده باشید، اما همانند انجیل، نکات اصلی تغییر نمی‌کنند:

- پیش از آنکه خدا را بشناسم، چه کسی بودم؟
- چه اتفاقی افتاد که باعث شد از او پیروی کنم؟
- اکنون که او مرا تازه ساخته است، چه کسی هستم؟

صحنه جایگاه شاهد را از آن دادگاه در ذهن خود مجسم کنید. اگر اعتبار و قدرت انجیل در جایگاه متهم باشد، شواهد شما چیست؟ شهادت شما که نشان دهد انجیل حقیقت دارد، چه چیزی است؟ من شخصاً هرگز به عنوان شاهد به دادگاه حاضر نشده‌ام، اما مطمئنم اگر چنین اتفاقی بیفتد، با بی‌حوصلگی تمام داستان کودکی‌ام را نمی‌گفتم. بلکه مهم‌ترین اطلاعات را بیان می‌کردم؛ همان حقایقی که ادعای مرا ثابت می‌کرد.

در مورد شهادت مسیحی ما نیز باید همین‌گونه باشد. من داستان مرد نابینای مادرزاد را در یوحنا فصل ۹ بسیار دوست دارم. این مرد با عیسای مسیح روبه‌رو شد و قدرت او را در باز یافتن بینایی خود تجربه کرد، اما بعد از آن، از سوی رهبران مذهبی سخت‌گیر مورد بازجویی قرار گرفت.

«پس، از او پرسیدند: «چگونه چشمانت باز شد؟» پاسخ داد: «مردی عیسی نام، گلی ساخت و بر چشمانم مالید و گفت "به حوض سیلوآم برو و شستشوی کن." پس رفته، شستشوی کردم و بینا گشتم.» (آیات ۱۰-۱۱)

فریسیان پیوسته در جست‌وجوی این بودند تا بفهمند این معجزه چگونه رخ داده است، اما در نهایت، پس از سردرگمی فراوان، دوباره نزد همان مرد بازگشتند؛ اما خسته و درمانده!

«پس بار دیگر آن مرد را که پیشتر کور بود، فرا خوانده، به او گفتند: «خدا را تجلیل کن! ما می‌دانیم که او مردی گناهکار است. پاسخ داد: «گناهکار بودنش را نمی‌دانم. تنها یک چیز می‌دانم، و آن اینکه کور بودم، و اکنون بینا گشته‌ام.» (آیات ۲۴-۲۵).

من این داستان را دوست دارم، زیرا بسیار شبیه تجربه خود ما با عیسی است. من همه جزئیات را نمی‌دانم. نمی‌فهمم چگونه خدای قدوس می‌تواند کسی مثل مرا نجات دهد، اما یک چیز را می‌دانم: من یک‌جوری بودم، با عیسی روبه‌رو شدم، و اکنون کاملاً دگرگون شده‌ام. در میان گذاشتن داستان این دگرگونی با دیگران، لازم نیست از این پیچیده‌تر باشد.

## از دل به دل

حالا که صحبت از داستان شد، بگذارید داستان خودم را بگویم. من فرزند یک شبانم و در خانواده‌ای رشد کرده‌ام که بسیار خوب بودند. مانند بسیاری از فرزندان خانواده‌های ایماندار، در نوجوانی سرکشی کردم، چون فکر می‌کردم بهتر از همه می‌فهمم. در دوران کالج، پس از آنکه تاریکی و تنهایی زندگی مستقل از خدا را تجربه کردم، خود را به عیسی سپردم و برای همراهی و دریافت هدایت به سوی او دویدم. من داستان خودم را خوب می‌دانم. اما چیزی که نمی‌دانم، داستان شماست. نمی‌دانم چرا به سوی عیسی بازگشت نمودید، یا حتی آیا اصلاً به سوی او برگشته‌اید یا خیر! نمی‌دانم زندگی‌تان آسان بوده یا دشوار، و نمی‌دانم این هفته در چه کشمکش‌هایی بوده‌اید.

شاید جزئیات را ندانم، اما از یک چیز مطمئنم. شما نیز زمانی از خدا دور بوده‌اید، یا شاید هنوز هم دور هستید؛ و زندگی را در حالی می‌گذرانید که می‌کوشید راه خود را به تنهایی پیدا کنید. همچنین مطمئنم که عیسی مشتاق داشتن رابطه‌ای عمیق و شخصی با شما است. و یقین دارم که زندگی شما، با تسلیم شدن به او، دچار دگرگونی خواهد شد و شما شاد خواهید بود.

پیش‌تر گفتم که مهم است بشارت را یک گفت‌وگو در نظر بگیریم، نه صرفاً ارائه مطالب از پیش آماده شده. البته اگر فرصت پیدا کنید که پیغام انجیل را برای گروهی ارائه دهید، سعی کنید آن سخنرانی را به بهترین نحو ممکن ارائه دهید. اما در برخوردهای فردی نیز به راحتی ممکن است طوری رفتار کنیم که گویی در خیابانی یک‌طرفه قرار دارید. در مورد خبر ماشین تازه دوستم، اگر من فقط یکی از شصت نفری بودم که پیام را در یک گروه دریافت می‌کند، برایم معنای دیگری می‌داشت. اما اینکه او مشخصاً با من تماس گرفت تا درباره این خبر خوش با من گفت‌وگویی شخصی داشته باشد، محبت او را نسبت به من نشان می‌داد تا من نیز در شادی او سهمی داشته باشم.

در گفت‌وگو با دیگران، مهم است که فقط سخن نگوییم، بلکه شنونده خوبی نیز باشیم. شاید ما مطالبی داشته باشیم که بتواند زندگی دیگران را تغییر دهد، اما این محبت ما به آن‌هاست که به این مطالب جان می‌بخشد. همان‌طور که گفتم، من داستان خودم را می‌دانم،

اما داستان شما را نمی‌دانم. با این حال، با گفت‌وگویی هدفمند، علاقه‌ای واقعی، و دلسوزی صادقانه، می‌توانم نقطه اصلی نیاز شما به انجیل را متوجه شوم. می‌توانم با ترس‌ها، تردیدها، و دودلی‌های شما آشنا شوم. شاید حتی بفهمم که داستان‌های ما در جایی به هم می‌رسند. ممکن است من فرزند یک شبان از داکوتای شمالی باشم و شما فرزند یک نظامی که در جاهای مختلف زندگی کرده‌اید، اما شاید هر دوی ما تنهایی‌ای را تجربه کرده باشیم که این تنهایی فقط در مسیح رفع می‌شود. و ناگهان، نه با سخنرانی، بلکه از راه یک گفت‌وگو، راهی هموار پیش روی من قرار می‌گیرد تا پیغام انجیل را به‌گونه‌ای در میان بگذارم که هم روشن‌تر فهمیده شود و هم با اشتیاق بیشتری پذیرفته گردد.

### تاک و شاخه‌ها

دومین عنصر زندگی «رو به دنیا» هنوز تمام نشده است. پرسش آیا دل من دگرگون شده است، بسیار مهم است، زیرا ما را به آن لحظه‌ای بازمی‌گرداند که از سوی خدا پذیرفته شدیم، دلی تازه یافتیم، و از آن او گشتیم. با این حال، با وجود اهمیت بزرگ آن لحظه، دلی گوشتین نقشی فراتر دارد که نمی‌توان در مورد آن به یک اشاره ساده بسنده کرد.

روزی کسی از من پرسید چرا خدا وقتی رابطه ما با او آغاز می‌شود، همان لحظه ما را به آسمان نمی‌برد؟ آیا این ایده بهتری نیست؟ من با اطمینان کامل پاسخ دادم: «چون هدف ما به‌عنوان ایمانداران این است که پیغام انجیل را با دیگران در میان بگذاریم، و اگر بر زمین نباشیم، نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم.»

پاسخم کاملاً اشتباه نبود، اما کاملاً درست هم نبود. شاید پاسخ من برای شما هم سؤال‌برانگیز باشد، شاید هم خیر. بگذارید توضیح بدهم:

بخش بزرگی از دوران نوجوانی، دانشگاه، و اوایل بزرگسالی‌ام را با درکی نادرست از رابطه‌ام با خدا گذراندم. خدا را مانند کارفرمایی می‌دیدم که چشم کارمندش به سوی اوست. او مرا استخدام کرده و من تا ابد از او سپاسگزارم. از این شغل برکات بسیاری نصیب می‌شود، اما اگر کارم را خوب انجام ندهم، رئیس از من ناراضی خواهد شد. در چنین تصویری، کارمند

هم سپاسگزار است و هم خود را بدهکار می‌بیند. سخت کار می‌کند، ارزش خود را ثابت می‌کند، و نتایجی به دست می‌آورد که در نهایت به پاداش منتهی می‌شود.

وقتی خدا را این‌گونه ببینیم، فکر می‌کنیم که او مرا آفریده و نجات داده است تا برای او کار کنم، به‌ویژه بشارت بدهم، تا او مرا محبت کند، برکت دهد، و از من خشنود باشد. اما مشکل جمله‌های شرطی این است که ترتیب‌شان باید درست باشد. در جوانی، من لزوماً واقعیت‌ها را اشتباه نفهمیده بودم؛ مشکل من در ترتیب آن‌ها بود.

وقتی از دل به‌عنوان یکی از عناصر جهان‌بینی «رو به دنیا» سخن می‌گویم، در واقع منظورم رابطه ما با مسیح و هویت ما در اوست. پس ترتیب درست چیست؟ باید رابطه‌ام با خدا را چگونه ببینم؟ شاید بخواهید این بخش را پررنگ کنید، چون به‌راحتی آن را فراموش می‌کنیم.

خدا مرا آفرید و نجات داد، زیرا او بدون قیدوشرطی مرا محبت می‌کند. انجام دادن یا ندادن کارها، محبت او را نسبت به من تغییر نخواهد داد. او مرا فرا می‌خواند تا طوری زندگی کنم که بیشترین خیر را برای من و بیشترین جلال را برای او به همراه داشته باشد. وقتی موفق می‌شوم، او از من خشنود می‌گردد، و مرا محبت می‌کند، اما اگر دچار شکست شوم، او مرا می‌آمرزد و باز همان‌گونه مرا محبت می‌کند. وظیفه من نسبت به خدا این است که محبت او را از درون خود جاری کنم نه وسیله‌ای برای کسب محبت او باشم.

به‌جای آنکه خدا را مانند رئیس خود ببینم، باید او را شبیه همسرم ببینم. من ظرف‌ها را نمی‌شویم تا محبت همسر را جلب کنم، بلکه چون او را دوست دارم این کار را می‌کنم. محبت او همان چیزی است که مرا به کار کردن، انجام دادن، و عمل نمودن ترغیب می‌کند. سی.اس. لوئیس این حقیقت را در کتاب خود<sup>۵</sup> به‌زیبایی بیان می‌کند:

«یک مسیحی در موقعیتی متفاوت از دیگرانی قرار دارد که می‌کوشند خوب باشند. آنان امیدوارند با خوب بودن، اگر خدایی هست را خشنود کنند؛ یا اگر باور دارند خدایی نیست، دست‌کم سزاوار تایید انسان‌های خوب باشند. اما یک مسیحی باور

دارد هر نیکی‌ای که انجام می‌دهد، از حیات مسیح در درون او سرچشمه می‌گیرد. او فکر نمی‌کند خدا به این دلیل ما را محبت می‌کند که خوب هستیم، بلکه باور دارد خدا ما را نیکو می‌گرداند، چون ما را محبت می‌کند. درست همان‌طور که سطح شیشه‌ای یک گلخانه به‌خاطر درخشندگی‌اش خورشید را به سمت خود جذب نمی‌کند، بلکه چون خورشید بر آن می‌تابد، می‌درخشد.»

و اگر هنوز این دلایل برای شما کافی نیست، خود عیسی توضیح می‌دهد که اثربخشی در پادشاهی خدا چگونه عمل می‌کند؛ یعنی ترتیب آن چگونه است:

«در من بمانید، و من نیز در شما می‌مانم. چنانکه شاخه نمی‌تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی‌توانید میوه آورید اگر در من نمانید. من تاک هستم و شما شاخه‌های آن. کسی که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵: ۴-۵).

پیش از آنکه این حقیقت را بفهمم، با اضطراب بسیار تلاش می‌کردم سودمند باشم. می‌خواستم برای خدا، مردم را نجات بدهم. پس من کار می‌کردم، کار می‌کردم، کار می‌کردم، و بعد با نتایج کارهایم نزد او می‌رفتم و می‌پرسیدم: «آیا حالا به من افتخار می‌کنی؟ آیا آن قدر برایت سخت کار کردم که مرا دوست داشته باشی؟» هرچند این حرف پوچ و بی‌معنا به نظر می‌رسد، اما افتادن در چنین دامی آسان است. اما وقتی یک گام به عقب برمی‌گردیم و ماهیت انجیل را به یاد می‌آوریم، درمی‌یابیم که محبت خدا این‌گونه عمل نمی‌کند. تلاش برای به‌دست‌آوردن محبت خدا مانند شاخه‌ای خشکیده است که روی علف‌ها افتاده و با تمام توان تلاش می‌کند سببی تولید کند تا درخت دوباره اجازه دهد به آن متصل شود. این کاملاً برعکس است.

عیسی به ما می‌گوید پیش از آنکه بخواهیم چیزی برای او تولید کنیم، باید در او بمانیم. انسان‌هایی که تسلیم شده‌اند و به وسیله روح هدایت می‌شوند، همان کسانی هستند که خدا برگزیده است تا پادشاهی خود را از طریق آنان گسترش دهد؛ صمیمیت بر توانایی مقدم است. در واقع، ما تنها زمانی در ماموریت نجات‌بخش او مفید و موثر هستیم، که کاملاً همگام با او حرکت کنیم.

### کاسه مرا لبریز کن

من دوست دارم وقتی درباره بشارت صحبت می‌کنم، از واژه «سرریز شدن» استفاده کنم. این تصویر، به من کمک می‌کند تا همه چیز را در جای درستش ببینم. یک لیوان از کابینت آشپزخانه خود را در نظر بگیرید. وقتی دستتان را بالا می‌برید تا آن را بردارید، آیا از پیش پر است؟ آیا در لیوان‌های دیگر سرریز می‌شود؟ البته که خیر! خالی است. پس پیش از آنکه سرریز کند، چه چیزی باید رخ دهد؟ باید لبریز شود.

اگر بشارت یک «سرریز شدن» است، پس رابطه روزانه من با خدا همان چیزی است که جام مرا لبریز می‌کند. صمیمیت من با عیسی است که میزان اثربخشی مرا در پادشاهی او تعیین می‌کند، نه برعکس. اگر زندگی من مانند جامی خالی باشد، اما آرزویم این باشد که به سوی دیگران سرریز شوم، بسیار ضروری است که به‌طور منظم از آن منبعی لبریز شوم که هرگز خشک نمی‌شود. به همین دلیل است که وضعیت قلبی ما در بشارت چنین اهمیتی دارند. همان‌طور که شاخه وقتی از درخت جدا شود نمی‌تواند میوه آورد، و لیوان نیز تا زمانی که نخست پر نشود نمی‌تواند تشنگی کسی را برطرف کند، ما نیز وقتی از مسیح دور هستیم، هیچ توانی برای مشارکت در ماموریت بزرگ نداریم. سخن عیسی را به یاد داشته باشید که گفت جدای از من هیچ نمی‌توانید کرد.

خبر خوش این است که هیچ چیز به‌اندازه لبریز کردن کاسه فرزندان او را خشنود نمی‌سازد. ما دعوت شده‌ایم که او را از نزدیک بشناسیم، هر روز با او گام بزنیم، هدایت و حکمت او را بطلبیم، و از او پیروی کنیم؛ نه برای آنکه محبتش را به‌دست آوریم، بلکه به‌سبب محبتی که از او دریافت نموده‌ایم.

بیاید این را کاربردی‌تر نگاه کنیم. چگونه می‌توانیم تشخیص دهیم که واقعاً در مسیح ساکن هستیم؟ من تمرینی کوتاه برای خودم دارم تا بتوانم خود را ارزیابی کنم. نخست، به افکار، انگیزه‌ها، خواسته‌ها و واکنش‌های خود در چند هفته گذشته فکر می‌کنم و تمامی نکات را یادداشت می‌کنم. نگاه می‌کنم آیا در این اواخر بیشتر در محبت گام زده‌ام یا در نفرت؟ شادتر بوده‌ام یا افسرده‌تر؟ آیا روزهایم در آرامش سپری شده‌اند یا با درگیری و مشاجره؟ آیا صبور، مهربان، وفادار و ملایم بوده‌ام، یا ایرادگیر، گستاخ، دورو و خشن؟ می‌توانید تعداد بیشتری از این ویژگی‌های متضاد را در نظر بگیرید و فقط از خودتان پرسید: «وضعیت قلب من چگونه است؟»

تفتیش خود، پیش از در میان گذاشتن پیام انجیل اهمیت بسیاری دارد، اما این فقط زمانی سودمند خواهد بود که نتیجه آن را به خداوند بسپاریم. به یاد داشته باشید برای کسانی که در مسیح هستند، هیچ محکومیتی وجود ندارد (رومیان ۸:۱). هدف تحمیل حس گناه و شرم نیست. پس چگونه می‌توانم بدون آنکه خود را فاقد صلاحیت یا شایستگی بدانم، با ضعف‌های خود روبه‌رو شوم؟ با نزدیک شدن به همان کسی که دل مرا دگرگون کرده است، آیا این هفته خیلی بی‌ادب بوده‌ام؟ آه؛ خداوندا، مرا ببخش و کمک کن تا مهربانی تو را به یاد بیاورم تا من نیز چون تو مهربان باشم. آیا با فرزندانم با تندی رفتار کرده‌ام؟ آه؛ خدایا، به کمک تو نیاز دارم تا با آرامش بیشتری رفتار کنم و ملایم‌تر باشم. تو با من بسیار ملایم بوده‌ای و من برای این موضوع سپاسگزارم. مرا یاری کن!

مراقبت از دل، لبریز کردن کاسه، یا ماندن در تاک، هر مثالی را که برای‌تان روشن‌تر است به کار بگیرید. این تمرین نقش بسیار بزرگی در انگیزه و توانایی ما برای در میان گذاشتن موثر خبر خوش دارد.

## ارزیابی دل

«انجیل و دل!» آیا من در انجیل ریشه دارم؟ آیا آن را می‌شناسم؟ آیا می‌توانم آن را بیان کنم؟ آیا پیام انجیل دل مرا دگرگون نموده است؟ آیا خدا زندگی مرا باز خرید کرده و عطای

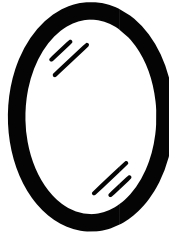
روح القدس را به من بخشیده است؟ آیا می‌توانم در محبت او نسبت به خود آرام بگیرم و در حالی که پیوسته برای تغذیه روحانی نزد او می‌روم، آن محبت را به سوی دیگران جاری کنم؟ بشارت از ذهن و دل آغاز می‌شود، نه از دهان؛ از آنچه باور داریم، نه فقط از واژه‌هایی که بر زبان می‌آوریم. هنگامی که حقیقت انجیل در دل کسانی که به آن ایمان آورده‌اند شعله‌ور شود، امکان بشارت واقعی میسر خواهد شد.

### خودآزمایی

- آیا تا به حال چیزی شگفت‌انگیزی تجربه کرده‌ام که نتوانم درباره‌اش با دیگران سخن نگویم؟
- چرا شهادت یک ایماندار این قدر مهم است؟ چرا شهادت من اهمیت دارد؟
- آیا تا به حال احساس کرده‌ام که کاسه روحانی‌ام خالی شده است؟ چه راه‌های عملی‌ای وجود دارد که بتوانم کاسه خود را لبریز کنم و آن را پر نگه دارم؟

عنصر سوم

زندگی



آیا زندگی من بازتاب‌دهنده آن چیزی هست که ادعا می‌کنم به آن ایمان دارم؟

---

### سفیران ناسازگار

دیدن چهره‌های مشهور در آگهی‌های تلویزیونی برای من بسیار خنده‌دار است. از شکل اونیل، ستاره دوازده‌باره آل استار که توضیح می‌دهد چرا به بیمه خودروی ارزان قیمت نیاز دارم، تا آزی آزبورن، برنده جایزه گرمی و چهره همیشه هنجارشکن، که می‌گوید تلویزیونم را از فلان مغازه خریده‌ام. دیدن سخنگوهایی که انگار اصلاً به آن فضا تعلق ندارند، برایم خیلی جالب است.

بیمه خودرو و خرید لوازم الکترونیکی، به‌تنهایی چیزهای خنده‌داری نیستند. شکل و آزی هم خنده‌دار نیستند. آنچه برای من جالب است، کنار هم قرار گرفتن آن محصولات و آن سخنگویان است. در ذهن من، یک ستاره میلیونر بسکتبال اصلاً کسی نیست که بخواهد بیمه ارزان خودرو توصیه کند، و یک خواننده راک هنجارشکن نیز احتمالاً معتبرترین مرجع برای فروشگاه‌های زنجیره‌ای لوازم الکترونیکی در سراسر کشور نیست. یک چیزی در این میان... اشتباه است!

با خودم فکر می‌کنم محال است آن سی‌وهفت خودروی شکل در همان شرکت بیمه شده باشند، و آزی هم احتمالاً اصلاً نمی‌داند تلویزیونش را از کجا خریده‌اند. وقتی طنز و جذابیت ستاره بودن را کنار بگذارید، روشن می‌شود که این مردان سفیران چندان سازگاری

برای آن محصولات نیستند؛ و من هر بار که آن‌ها را بر صفحه تلویزیون می‌بینم، لبخند می‌زنم.

چه بدانیم و چه ندانیم، از همان لحظه‌ای که خود را به مسیح سپردیم، ما نیز در جایگاه سفیران او قرار می‌گیریم. پرسشی که در این بخش، یعنی «زندگی»، با آن روبه‌رو می‌شویم این است: «آیا ما او را به خوبی به کسانی که ما را می‌بینند معرفی می‌کنیم، یا ما نیز سفیران ناسازگاری برای مردم به نظر می‌رسیم؟»

### از درون به بیرون

پولس در دوم قرنتیان ۵: ۲۰ می‌گوید که ما «سفیران مسیح» هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند. نه تنها هویت ما از دشمنان خدا بودن (کولسیان ۲۱: ۱) به پسران و دختران پذیرفته‌شده توسط او تغییر یافته است (رومیان ۸: ۱۴-۱۵)، بلکه به نمایندگان، فرستادگان، و سخنگویان منجی جهان تبدیل شده‌ایم. نتایج این جمله بسیار گسترده و عمیق است. ما نجات یافته‌ایم، دگرگون شده‌ایم، و دعوت شده‌ایم تا زندگی‌هایی داشته باشیم که در معرض دید جهان باشد و خدا را جلال دهد (اول پطرس ۲: ۱۲).

توجه کنید که چگونه سه عنصر نخست یک زندگی «رو به دنیا» به‌زیبایی با یکدیگر هماهنگ‌اند. انجیل به دل‌های دگرگون‌شده می‌انجامد، دل‌های دگرگون‌شده به زندگی‌های دگرگون‌شده منتهی می‌شوند، و زندگی‌های دگرگون‌شده مسیح را به دیگران معرفی می‌کنند. پیوند میان دل‌های ما و زندگی‌های ما را هر قدر هم برجسته کنیم، باز کم است. این دو، چه در جهت نیکو و چه در جهت عکس، با یکدیگر هماهنگ عمل می‌کنند. عیسی این رابطه را در گفت‌وگوی خود با گروهی از فریسیان آشکار می‌سازد؛ کسانی که متقاعد شده بودند او دیوها را به قدرت بعلزبول، رئیس دیوها، بیرون می‌راند.

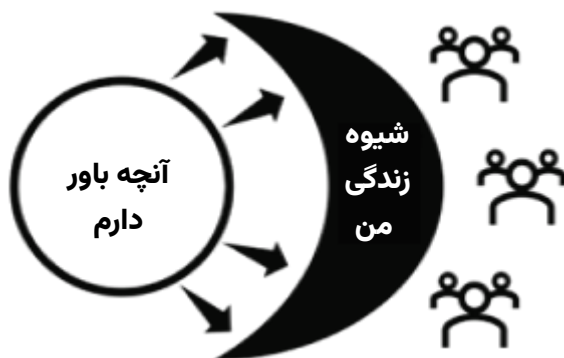
«ای افعی‌زادگان، شما که بدسیرت هستید، چگونه می‌توانید سخن نیکو بگویید؟ زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید. شخص نیک، از خزانه نیکوی

دل خود نیکویی برمی‌آورد و شخص بد، از خزانهٔ بد دل خود، بدی.» (متی ۱۲:۳۴-۳۵)

یا به بیان دیگر، آنچه در دل شما می‌گذرد، از دهان شما بیرون خواهد آمد. همانند قابلمه‌ای که روی اجاق در حال جوشیدن است، افکار، خواسته‌ها، و باورهای ما به جهان پیرامون مان سرریز می‌شوند. من دوست دارم پیوند میان دل و زندگی را با دو عبارت دوسویه و یک طرح ساده توضیح دهم:

- ✓ آنچه باور دارم، شیوه زندگی مرا تعیین می‌کند.
- ✓ شیوه زندگی من، آنچه را باور دارم آشکار می‌سازد.

هیچ کس نمی‌تواند آنچه را در دل و ذهن شما می‌گذرد، یعنی آنچه را باور دارید، ببیند. مانعی بزرگ در میان است. من نمی‌توانم به دل شما راه پیدا کنم تا رابطه‌تان با خدا را بفهمم، همان‌طور که نمی‌توانم حدس بزنم گروه موسیقی محبوب‌تان چیست یا چه دسری را بیشتر دوست دارید. برای من راهی نیست که ایمان و باورهای شما را همان‌گونه که خودتان تجربه می‌کنید، تجربه کنم. این‌ها برای من کاملاً پوشیده‌اند. من از بیرون نگاه می‌کنم.



تنها راهی که ممکن است بتوانیم با آن آنچه در درون شما می‌گذرد را ببینیم، از طریق سبک زندگی شماست: اعمال، سخنان، و اولویت‌های‌تان. حتی چیزهای ظاهراً کوچکی مانند حالت چهره شما نیز پنجره‌ای رو به دل شما می‌گشاید. این شاید بدیهی به نظر برسد، اما بخش بسیار مهمی از نقش ما به عنوان سفیران مسیح همین موضوع است.

بشارت، عملی بیرونی است که از باوری درونی سرچشمه می‌گیرد. ریشه آن در آن چیزی است که درباره خدا باور داریم، نه فقط در واژه‌هایی که بر زبان می‌آوریم. اما فقط به این دلیل که از درون آغاز می‌شود، به این معنا نیست که در همان جا باقی می‌ماند. درک ما از انجیل، داستان دگرگونی ما، و صمیمیت ما با عیسی، ما را از نظر روحانی سالم و برای بشارت به دیگران آماده نگه می‌دارد؛ اما این شیوه زندگی ماست که به کسانی که در بیرون هستند نشان می‌دهد به چه چیزی باور داریم و آیا واقعاً توسط خدا دگرگون شده‌ایم یا خیر. دالاس ویلارد، فیلسوف و الاهیات‌دان، از این مثال استفاده می‌کند:

«مهاتما گاندی، که مسیحیت را آن‌گونه که در اطراف خود در بریتانیا می‌دید، با دقت بررسی کرده بود، گفته بود اگر فقط مسیحیان مطابق با ایمان خود به تعالیم عیسی زندگی می‌کردند، همه ما مسیحی می‌شدیم. ما می‌فهمیم منظور او چه بود، و در این سخن حق با او بود. اما حقیقتِ اندوه‌بار این است که آن مسیحیان مطابق با «باور» خود نسبت به تعالیم عیسی زندگی نمی‌کردند. آنان در واقع به آن تعالیم ایمان نداشتند! افزون بر این، دانستن «پاسخ‌های درست» به این معنا نیست که واقعاً به آن‌ها ایمان داریم. ایمان داشتن به آن‌ها، مانند ایمان داشتن به هر چیز دیگری، یعنی ما آماده‌ایم چنان عمل کنیم که گویی آن پاسخ‌های درست هستند و در موقعیت‌های مناسب نیز همین‌گونه رفتار خواهیم کرد. و عمل کردن بر این اساس که پاسخ‌های درست راست‌اند، به این معناست که قصد داریم از الگو و تعالیم عیسی مسیح اطاعت کنیم.»<sup>۶</sup>

<sup>۶</sup> Dallas Willard, *Renovation of the Heart: Putting on the Character of Christ - 20th Anniversary Edition*. (Colorado: NavPress, ۲۰۲۱), ۸۶, Kindle

## فردی در حال تماشای من است

راستی، مردم در حال نگاه کردن هستند. همسایه‌ها، اعضای خانواده، همکلاسی‌ها، کارمندان، و حتی غریبه‌ها همواره در حال مشاهده شیوه زندگی ایمانداران هستند. گاهی این نگاه از روی کنجکاوی است زیرا آنها در جست‌وجوی امید هستند، و گاهی نیز با نگاهی بدبینانه‌تر بازی مغرورانه «مچ‌گیری!» را انجام می‌دهند و این کار برای پیدا کردن ضعف‌های کسانی است که جرات کرده‌اند نام مسیح را بر خود بگذارند. در هر صورت، چه بخواهیم چه نخواهیم، ما سفیران اوییم و نماینده خداوند هستیم.

من هرگز به اندازه زمانی که شب‌هنگام برای خرید یک بستنی به فروشگاه می‌روم، از این حقیقت آگاه نمی‌شوم. وسوسه می‌شوم فکر کنم می‌توانم در پس‌زمینه فروشگاه محو شوم، اما فقط به همه نتایج کوچکی فکر کنید که این رفت‌وآمد من با پیژامه می‌تواند چه تأثیری بر دیگران داشته باشد.

آیا هنگام رانندگی در پارکینگ شلوغ، صبوری می‌کنم؟ آیا باید چرخ خرید مادری را که مشغول گذاشتن بچه‌هایش در صندلی ماشین است، برگردانم؟ آیا یک دلار در جعبه هدایای امور خیریه می‌اندازم یا با دختران پیشاهنگی که بیرون فروشگاه کوکی می‌فروشند، با مهربانی رفتار می‌کنم؟ آیا با دیگران با تکان دادن دوستانه سر برخورد می‌کنم یا کاملاً از تماس چشمی پرهیز می‌کنم؟ و سرانجام، آیا به صندوق‌دار نوجوان لبخند می‌زنم و از روزش می‌پرسم، یا نفس خود را نگه می‌دارم به این امید که درباره لباس‌هایم چیزی نگوید؟

هر روز پُر از انتخاب‌های کوچک است، لحظه‌هایی که در معرض دید دیگران هستند و آنها را دعوت می‌کنند تا درباره زندگی ما، و مهم‌تر از آن، درباره خدای ما، برداشت‌هایی داشته باشند. یک رفت‌وآمد ساده به فروشگاه مواد غذایی می‌تواند مرا در داستان شخص دیگری چون قدیسی به تصویر بکشد یا چون شخصیتی منفی! اما اگر این درست باشد که آنچه درباره خدا باور دارم، شیوه زندگی مرا تعیین می‌کند، پس پاسخ همه این پرسش‌ها را از پیش دارم. بیایید دوباره از اول مرور کنیم.

اگر باور دارم که خدا مرا آفریده، مرا محبت کرده، پسرش را فرستاده تا به‌جای من بمیرد تا بتوانم برای همیشه با او باشم، و اگر باور دارم که او مرا فراخوانده تا به شیوه او زندگی کنم

و به دیگران درباره او بگویم، پس آن رفت و آمد کوچک من به فرصتی تبدیل می‌شود. صبوری من در پارکینگ، آگاهانه است، زیرا می‌خواهم به حس امنیت و ارزشمند بودن دیگران احترام بگذارم. با خوشرویی پیشنهاد می‌دهم چرخ خرید را برگردانم، چون می‌دانم این فقط بخش کوچکی از مهربانی و از خودگذشتگی‌ای است که در مسیح به من عطا شده است. می‌توانم در پول و وقت خود سخاوتمند باشم، زیرا آن‌ها نیز هدایای خدا هستند. به چشمان هر کسی نگاه می‌کنم که ممکن است در پایان یک روز سخت به لبخند یا اندکی امید نیاز داشته باشد، و وقتی نزد صندوق‌دار می‌روم در حالی که پراز شادی درونی هستم می‌خواهم سرریز آن به سمت او جاری شود. ریشه داشتن در انجیل و به یاد آوردن هویت خود در مسیح، مرا به داشتن سبکی از زندگی هدایت می‌کند که تسلیم اوست و مشتاق ماموریت اوست.

اما این فقط نیمی از معادله سبک زندگی است؛ نیمه مربوط به ما. یکی از بخش‌های کلیدیِ فهمِ نقش «زندگی» در بشارت، این است که زاویه دید و برداشت کسانی که در دنیا هستند را نیز در نظر بگیریم. ببینید آن صحنه کوچک را یک بار دیگر مرور کنیم، اما این بار از دریچه آنچه دیگران می‌بینند.

آن زوج سالخورده که آهسته از عرض پارکینگ عبور می‌کنند و از اینکه نمی‌توانند سریع‌تر حرکت کنند ناراحت هستند، سر بلند می‌کنند و لبخندی آرام و اشاره‌ای مهربان می‌بینند که می‌گوید: «عجله نکنید، من عجله‌ای ندارم!»

آن مادر، که از گفتن «نه» به سیل تمام‌نشده‌ی درخواست‌های کودکانش خسته و درمانده است و از فکر تنها گذاشتن بچه‌هایش برای برگرداندن چرخ خرید مضطرب است، از مهربانی یک غریبه تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

هم مردی که لباس بابانوئل پوشیده و زنگ به دست دارد و هم دختر پیشاهنگِ خوش‌لباس، سپاسگزار و خوشحال‌اند که یک گام دیگر به هدف خود نزدیک‌تر شده‌اند.

کارکنان فروشگاه‌ها، وقتی در حال چیدن اجناس هستند، از اینکه با آنان مثل انسان رفتار می‌شود نه همچون مزاحم شادمان می‌شوند. و آن صندوق‌دار نوجوان که در سکوت با ترس، نگرانی، و ناامیدی دست‌وپنجه نرم می‌کند، با مشتری‌ای که نام او را بر زبان می‌آورد و لبخند

بر لبش می آورد، و می پرسد آیا به دعا نیاز دارد یا نه، دلگرم می شود. شیوه زندگی ما، باورهای ما را برای دیگران آشکار می سازد.

چنین زندگی آگاهانه و «رو به دنیا» همیشه در الویت ما قرار ندارد. ما متوجه نیستیم که چه تعداد از مردم به آنچه ما داریم نیازمندند، و اینکه هر یک از اعمال ما یا آنان را به مسیح نزدیک تر می کند یا از او دورتر می گرداند. ما سفیران اوییم؛ گروهی از آسمان که فرستاده شده ایم تا نور جهان را به کسانی که در تاریکی سرگردان هستند، نمایان سازیم.

### هزینه را بسنج

من در ۱۱ ژانویه ۲۰۱۴، در سن بیست و دو سالگی، با عشق زندگی ام ازدواج کردم. هنوز دوره کارشناسی ام را تمام نکرده بودم، هنوز در خوابگاه بودم، و از نظر مالی هنوز به والدینم وابسته بودم؛ در حالی که همسرم خانه خودش را داشت، سه سگ داشت، و مدرک کارشناسی ارشدش را نیز گرفته بود. بله، خودم هم می دانم که همسری سرتر از خودم گرفتم. شب های من با بازی کردن (پینگ پنگ) و تماشای فیلم سپری می شد، در حالی که او کارهای بزرگترها؛ همانند پرداخت مالیات و تعویض روغن ماشینش را انجام می داد. اگر بگویم زندگی من در ۱۱ ژانویه ۲۰۱۴ تغییر کرد، کم گفته ام.

من دیگر نامزد او نبودم، بلکه شوهر او بودم. دیگر فقط در برابر زندگی خودم مسئول نبودم، بلکه در برابر زندگی شخص دیگری نیز مسئولیت داشتم. قبض ها باید پرداخت می شدند، سگ ها باید بیرون برده می شدند، و غذا باید آماده می شد. وارد دنیایی زیبا و رضایت بخشی شدم که همسرم آن را ساخته بود، اما قرار نبود فقط بنشینم و از آن لذت ببرم؛ ما اکنون در آن شریک بودیم. دیگر از بازی پینگ پنگ در ساعت سه نیمه شب خبری نبود. با شب زنده داری های طولانی بازی های ویدیویی که با نوشیدن نوشابه های انرژی زا همراه بود، خداحافظی کردم. در عوض، ساعت ۹ شب به رختخواب می رفتم و ساعت را تنظیم می کردم تا صبح زود بیدار شوم. به همسرم در آماده کردن صبحانه کمک می کردم و بعد از یک روز کاری، به دانشگاه می رفتم.

وقتی امروز به آن صحنه ده سال پیش نگاه می‌کنم، لبخند بر لبانم می‌آید، اما نه لزوماً چون از آن لذت می‌بردم. واقعاً سخت بود. صادقانه بگویم، گذر از زندگی مجردی به زندگی زناشویی، تکان‌دهنده بود. بسیاری از مردان جوان از ورود به این نوع زندگی مشخص می‌ترسند و قبض‌ها، کارهای خانه، و مسئولیت‌ها را مانند زنجیرهایی می‌بینند که شادی و آزادی را از آنها می‌گیرد.

من نیز از تک‌تک آن لحظه‌ها لذت نمی‌بردم. اما همسرم را دوست دارم. او را بیش از هر بازی، هر دوستی، و هر آزادی‌ای که پیش از او داشتم، دوست دارم. و به همین دلیل، با لبخندی ساده و عاشقانه، چمن‌ها را می‌زدم. سر کار می‌رفتم و در آرزوی لحظه‌ای بودم که از در خانه وارد شوم. و هر صبح، وقتی حلقه ازدواجم را در انگشتم می‌گذاشتم، به یاد می‌آوردم که زندگی‌ام با دو کلمه ساده، یعنی «بله، قبول دارم»، چگونه به کلی دگرگون شده است، و با شادی دوباره دست به کار می‌شدم.

این داستان می‌توانست به راحتی پایان دیگری داشته باشد، مگر نه؟ من با زوج‌های بسیاری صحبت کرده‌ام که همین وظایف مشترک زندگی زناشویی را با خشم، زخم، و تلخی تعریف می‌کنند. واژه‌هایی مانند «مجبورم» جای «خوشحالم که می‌توانم» را گرفته‌اند؛ مسئولیت‌هایی که در آغاز از محبت زاده شده بودند، اکنون آتش دلخوری را شعله‌ور می‌ساختند. برخی دیگر نیز رابطه جدید خود را همچون مجوزی می‌بینند برای اینکه راحت بنشینند و از همه مزایای محبت همسرشان بهره ببرند، بی‌آنکه سهمی از بار آن را بر دوش بکشند. باور نمی‌کنید؟ یک سریال طنز تماشا کنید. چند بار دیده‌ایم که شوهری بی‌خیال، پس از یک روز کاری، با نوشیدنی‌ای در دست برای دیدن بازی فوتبال جلوی تلویزیون لم داده، در حالی که همسرش با شتاب بچه‌ها را جمع‌وجور می‌کند، شام می‌پزد، و هم‌زمان سعی می‌کند ظاهرش هم مرتب بماند.

نکته جالب اینجاست که در هر کدام از این شرایط، کارهایی که برای یک ازدواج موفق و زندگی رضایت‌بخش لازم هستند، وجود دارند. قبض‌ها باید پرداخت شوند، ماشین‌ها باید شسته شوند، و غذا باید آماده شود. پس چه چیزی باعث می‌شود نتیجه‌ها این قدر متفاوت باشند؟ ارزشی که برای آن رابطه قایل می‌شویم. آیا این شخص، این رابطه، ارزش فداکاری

و تلاش مرا دارد؟ وقتی به همسرم فکر می‌کنم، پاسخ من یک بله قاطع است. در واقع، تمام زندگی‌ام را بر پایه هویت تازه‌ام بنا کرده‌ام؛ نه فقط به‌عنوان یک شوهر، بلکه اکنون به‌عنوان پدر دو فرزند. و هیچ‌کس مرا برای این میزان از فداکاری که این مسیر می‌طلبد، آماده نکرده بود.

### بهای شاگردی

عیسی در مرقس فصل ۸، به ما تصویری روشن از رابطه ما با خود را نشان می‌دهد. او گفت:

«آنگاه جماعت را با شاگردان خود فرا خواند و به آنان گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید. زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به‌خاطر من و به‌خاطر انجیل جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.» (آیات ۳۴-۳۵)

اگر از من بپرسید، این بسیار سنگین‌تر از شستن چند تا ظرف و لباس است. پیروی از عیسی یعنی اختیار هر تصمیم و هر اولویت را به او بسپاریم. برای بسیاری، فکر سپردن کامل کنترل زندگی به خدا نه‌فقط ترسناک است، بلکه همان چیزی است که از همان ابتدا مانع رابطه آنان با او می‌شود. همان‌طور که آن پسر نوجوان نمی‌تواند درک کند چرا یک مرد بالغ باید با خوشحالی ظرف بشورد و پوشک عوض کند، کسانی که از مسیح دورند نیز به‌سختی می‌توانند شادی اطاعت مسیحی را بفهمند.

اما آنان تنها نیستند. من باور دارم بسیاری از کسانی که خود را مسیحی می‌دانند نیز در فهم واقعی این شادی مشکل دارند، و همین سبب می‌شود در ماموریت خدا برای بشارت به جان‌های گمشده، کاملاً بی‌ثمر می‌گردند.

## فیض ارزان در برابر فیض گرانبها

دیتریش بونهوفر، الاهیات‌دان مشهور، در کتاب خود<sup>۶</sup> ما را با دو دیدگاه متفاوت نسبت به فداکاری مسیح آشنا می‌کند: فیض ارزان و فیض گرانبها؛ دو دیدگاهی که به سبک‌های زندگی کاملاً متفاوت می‌انجامند. این دو تعبیر را دوست دارم، چون مفهوم ارزش را منتقل می‌کنند. همان‌گونه که در مثال ازدواج دیدیم، ما نیز باید از خود پرسیم آیا مسیح ارزش فداکاری و تلاش شخصی مرا دارد؟

اگر در انجیل ریشه داشته باشیم و مرتب به یاد بیاوریم که او ما را از قلمرو تاریکی به پادشاهی خود منتقل کرده است (کولسیان ۱:۱۳)، پاسخ این پرسش آشکار می‌گردد. اما اگر از انجیل غافل شده و فداکاری مسیح را امری بدیهی بیانگریم، فقط خود را فریب داده‌ایم که بدون او هم خوب هستیم؛ زیرا خیلی زود همه چیز به هم می‌ریزد.

نخست، بیایید از فیض ارزان سخن بگوییم؛ یعنی پذیرفتن بخشش و نجات خدا، بی‌آنکه هیچ هزینه‌ای برای من یا شیوه زندگی‌ام داشته باشد. بونهوفر آن را چنین توصیف می‌کند:

«فیض ارزان به معنای تبرئه گناه، بدون تبرئه گناهکار است. آنان می‌گویند فیض به‌تنهایی همه چیز را انجام می‌دهد، پس همه چیز می‌تواند همان‌طور که بود باقی بماند... این یعنی موعظه آمرزش، بی‌آنکه توبه‌ای لازم باشد.»

به بیان ساده، این نوع نگاه به بخشش خدا، سبک‌سرانه، تحقیرآمیز و طلبکارانه است. یعنی: «اوه، عیسی بر صلیب مرد تا من مجبور نباشم بهای گناهانم را بپردازم. چه خوب به نفع من شد! حالا می‌توانم هر طور که بخواهم زندگی کنم، چون دیگر لازم نیست صورت-حساب را پرداخت کنم!» همانند همسری ناراضی، مسیحیان پیروی فیض ارزان، زیبایی فداکاری را درک نمی‌کنند و در نتیجه از شادی اطاعت محروم می‌مانند.

<sup>۶</sup> *The Cost of Discipleship*

بونهور در مقابل این نگاه تهی و سطحی، بر فیض گرانبها تاکید می‌کند؛ بر ارزش بی‌نهایت فداکاری مسیح و تأثیری که این شناخت بر همه کسانی می‌گذارد که آن را درست می‌بینند:

«فیض گرانبها همان گنجی است که در مزرعه پنهان است و انسان به‌خاطر داشتن آن با شادی می‌رود و هرچه دارد می‌فروشد (متی ۱۳:۴۴). همان مروارید گرانبهاست که تاجر برای خریدنش همه دارایی خود را می‌فروشد. همان پادشاهی مسیح است که انسان به‌خاطر آن چشم خود را که موجب لغزشش می‌شود از حدقه در می‌آورد (مرقس ۹:۴۷) این همان دعوت عیسی مسیح است که شاگردان تورهای خود را رها می‌کنند و از پی او می‌روند (متی ۴:۲۰) ... فیض گرانبهاست، زیرا انسان را وادار می‌کند که یوغ مسیح را بر خود بگیرد و از او پیروی کند؛ و این همان فیض است، زیرا عیسی می‌گوید: یوغ من راحت است و بار من سبک.» (متی ۱۱:۲۹)<sup>۸</sup>

آنچه درباره خدا باور می‌کنیم، یا به ما اجازه می‌دهد همانند دنیا زندگی کنیم، یا سبب می‌شود در اطاعت از مسیح زندگی کنیم. یکی به شهادت ما لطمه‌ای بزرگ می‌زند، و دیگری کمک بزرگی به آن می‌کند. ارزشی که برای او قایل می‌شویم، تعیین می‌کند با چه شادی و اشتیاقی اطاعت کنیم، و در تلاش‌های بشارتی خود تا چه اندازه موثر باشیم.

### هیچ کس کامل نیست

می‌دانم اکنون چه فکری می‌کنید: «اگر شیوه زندگی من این قدر بر توانایی‌ام برای در میان گذاشتن موثر ایمانم اثر می‌گذارد، پس دیگر امیدی برای من باقی نمی‌ماند!» باور کنید، من هم این حس را تجربه کرده‌ام. به‌ویژه پس از توضیح بونهور درباره فیض ارزان و فیض گرانبها، وسوسه می‌شویم فکر کنیم برای کسی که می‌خواهد شاگردسازی کند، کمال لازم

---

<sup>۸</sup> Dietrich Bonhoeffer, *The Cost of Discipleship* (New York: Simon and Schuster, ۱۹۹۵), ۴۵

است. و چون می‌دانیم از معیار خدا قاصر آمده‌ایم، برای خود دلیل می‌آوریم که چرا برای ماموریت او نه صلاحیت داریم و نه ضرورتی برای حضورمان هست.

این واکنش کاملاً عادی است. در واقع، تقریباً هر بار که درباره این بخش صحبت می‌کنم، می‌بینم ذهن‌ها فعال می‌شود و شانه‌ها می‌افتد، چون مردم دو و دو را کنار هم می‌گذارند. با خود می‌گوئیم: «من اشتباه می‌کنم. گناه می‌کنم، گاهی حتی عمداً. پس لابد من هم مسیحی فیض ارزانم. خدا هرگز از کسی مثل من استفاده نخواهد کرد.»

اما مراقب باشید. برای دشمن هیچ چیز از این بهتر نیست که شما خودتان تسلیم شوید و خاموش بمانید. دلیل پذیرش این دروغ این است که، مانند بسیاری از دروغ‌های او، قسمتی از حقیقت در آن وجود دارد. کسانی که آشکارا در گناه زندگی می‌کنند، در بشارت موثر، دچار مشکل خواهند شد. رد کردن اقتدار و هدایت خدا، مسیحیان را به سفیرانی تبدیل می‌کند، که پیام‌شان تأثیرگذار نیست. هر دوی این گزاره‌ها درست به نظر می‌رسند. اما توجه کنید که دشمن با چه زیرکی این حقیقت‌ها را چنان تحریف می‌کند که تبدیل به اتهاماتی علیه هر کسی شوند که مرتکب گناه می‌شود. ناگهان در الاهیاتی غرق می‌شویم که بر عمل کرد و کمال‌گرایی بنا شده است. زیرکانه است، این‌طور نیست؟

به همین دلیل است که ریشه داشتن در انجیل این قدر اهمیت دارد. اگر بنیان ما سست باشد، عملکرد ما نابود خواهد شد. اتهام‌های دشمن در ذهن کسانی که ماهیت واقعی پیام انجیل را می‌فهمند، از بین می‌رود؛ و دلیلش این است که ما توان کاملیت نداریم، اما کمال مسیح جایگزین کمال ما شد. آنگاه، و فقط آنگاه، ما باز خرید می‌شویم و روزه‌روز بیشتر به شباهت او تغییر می‌کنیم.

یکی از محبوب‌ترین بخش‌های کتاب مقدس برای من، در اول یوحنا آمده است:

«اگر بگوئیم بری از گناهییم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست. ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد. اگر بگوئیم گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو جلوه می‌دهیم و کلام او در ما جایی ندارد.» (اول یوحنا ۱: ۸-۱۰).

به منطق آن توجه کنید. ما باز هم گناه می‌کنیم، حتی پس از آنکه باز خرید شده‌ایم و دلی تازه در ما ایجاد شده است. هر کس بگوید گناه نمی‌کند، دروغ‌گوست و مشکلات بزرگ‌تری دارد که باید به آن‌ها رسیدگی شود. اما اینجاست که ماجرا شگفت‌انگیز می‌شود. خدا آن قدر پرمحبت و نیکوست که ما را دعوت می‌کند با گناهانمان نزد او برویم، آن را اعتراف کنیم، و آمرزش بی‌پایان او را دریافت نماییم. هر بار که با توبه نزد او می‌آییم، او گناه ما را پاک می‌کند، چنان‌که گویی هرگز گناهی رخ نداده است. اما یوحنا سخنش را همین‌جا تمام نمی‌کند. ببینید در بخش بعد چه می‌گوید:

«ای فرزندانم، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد، شفییعی نزد پدر داریم، یعنی عیسی مسیح پارسا. او خود کفّارهٔ گناهان ما است، و نه گناهان ما فقط، بلکه گناهان تمامی جهان نیز.» (اول یوحنا ۲: ۱-۲).

او می‌گوید: «تو گناه می‌کنی. اشتباه می‌کنی. این حقیقت دارد. خبر خوش این است که خدا در آمرزیدن، امین است. البته اشتباه نکنید؛ هر چه می‌توانید بکشید تا از گناه دوری کنید. اما وقتی باز هم لغزش خوردید... به عیسی نگاه کنید، اعتراف کنید، و آمرزیده شوید.»

آیا این شگفت‌انگیز نیست؟ همین‌جا در کلام خدا آمده است که زندگی ما به‌عنوان ایمانداران، نه با کمال، بلکه با ارزشی که برای مسیح قابل می‌شویم و با سرعتی که در زمان سختی‌ها به سوی او می‌دویم، تعریف می‌شود. بزرگ‌ترین تفاوت بین کسانی که فیض خدا را ارزان می‌شمارند و کسانی که آن را گرانبها می‌دانند، توبه است. فیض گرانبها به این معنا نیست که کامل خواهیم شد، بلکه به معنای این است که با شادی و اشتیاق، نقص‌های خود را به خدا می‌سپاریم، در حالی که پیوسته در شبیه شدن به مسیح رشد می‌کنیم. درک این مفهوم ساده ما را از ایمانی که بر عملکرد ما بنا شده آزاد می‌کند و به ما امکان می‌دهد حتی وقتی کم می‌آوریم، باز هم به خدای نیکو اشاره کنیم.

## نگاه عینی

بیاید این بحث را در جایی به پایان برسانیم که از آن آغاز کردیم: با این پرسش که آیا زندگی ما بازتاب آن چیزی است که ادعا می‌کنیم به آن ایمان داریم یا خیر؟ وقتی مردم به شیوه زندگی ما، تصمیم‌ها، اولویت‌ها، و واکنش‌های ما نگاه می‌کنند، آیا به مسیح نزدیک‌تر می‌شوند یا از او دورتر می‌شوند؟

من دوست دارم در هنگام بررسی این بخش، چند پرسش شخصی از خود بپرسم. نخست شیوه زندگی من چگونه آنچه را که می‌گویم به آن ایمان دارم، تایید می‌کند؟ مردم چه رفتارهای مثبتی را در من می‌بینند؟ من اغلب پیش از غذا دعا می‌کنم، بدون اینکه در نظر بگیرم کجا هستم؟ صبح‌های یکشنبه را فدا می‌کنم تا در کلیسا حضور داشته باشم. شاید این‌ها چندان بزرگ به نظر نرسند، اما ریتم‌ها و عادت‌های ساده مسیحی می‌توانند برای کسانی که در جست‌وجوی آرامش، امید، یا معنا هستند، بسیار پرمعنا باشند. چند لحظه وقت بگذارید و فکر کنید که شیوه زندگی شما چگونه شهادت‌تان را تایید می‌کند.

احتمالاً می‌توانید حدس بزنید قدم بعدی چیست. اگر قرار است جنبه‌های مثبت را فهرست کنیم، مهم است که در نظر بگیریم زندگی ما چگونه ممکن است با آنچه ادعا می‌کنیم به آن ایمان داریم، در تضاد هم باشد. شخصاً باید مراقب طعنه و شوخی‌های خود باشیم، مخصوصاً در زمان‌های نامناسب و به بهای تحقیر دیگران! هیچ چیز به اندازه یک شوخی آزاردهنده، هرچند هوشمندانه، شهادت مرا در هم نمی‌شکند.

همچنین خوب است که خود را جای دیگران بگذاریم تا از ارتفاعی بالاتر به زندگی‌مان نگاه کنیم. بالاخره، برای بسیاری از مردم، برداشت و تصور، به اندازه واقعیت، عینی و اثرگذار است. من از خود می‌پرسم: «اگر غیرمسیحیان اطرافم بخواهند سبک زندگی مرا توصیف کنند، چه خواهند گفت؟» دیگران زندگی شما را چگونه خلاصه می‌کنند؟ این واقعاً پرسش سنگینی است و حتی می‌توانیم یک قدم جلوتر برویم و بپرسیم: «اگر از همان گروه بخواهم در مورد ایمان من شهادت دهند، چه خواهند گفت؟» در پیگیری یک زندگی «رو به دنیا» خوب است نگاه کسانی را که از بیرون به ما می‌نگرند، در نظر داشته باشیم.

## ابزاری دیگر در کمر بند

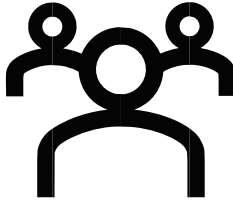
پس آیا ما سفیرانی هستیم که پیام‌مان اثرگذار نیست، یا تصویری روشن از انجیل را انعکاس می‌دهیم؟ درباره رشد ما به‌عنوان فرزندان خدا چیزهای بیشتری می‌توان گفت، اما بیایید نگاه خود را «رو به دنیا» نگاه داریم. وقتی نقش خود را به‌عنوان نمایندگان مسیح درک می‌کنیم، پیوند میان ایمان و عمل آشکار می‌شود، رابطه با خدا را بالاتر از هر چیز دیگر ارزش می‌نهمیم، و ضعف‌های خود را مرتب به او می‌سپاریم و زندگی ما تبدیل به ابزاری نیرومند برای بشارت به جان‌های گمشده می‌شود.

## خودآزمایی

- چرا مهم است که زندگی من بازتاب‌دهنده باورهایم باشد؟
- شیوه زندگی من چگونه آنچه را ادعا می‌کنم به آن ایمان دارم، تأیید یا نقض می‌کند؟
- آیا رفتارهایی در من وجود دارد که پیش از تلاش برای رساندن پیغام انجیل به دیگران، باید آن‌ها را به خدا بسپارم؟



## عنصر چهارم جان‌های گمشده



### آیا انگیزه دارم که به دیگران بشارت دهم؟

---

#### انگیزه اهمیت دارد

به‌خاطر دارم که چند سال پیش خودم را وزن کردم و از نتیجه راضی نبودم. ظاهراً خدمت به نوجوانان، آن‌هم با پیتزاهای ارزان و لاته‌های با طعم ادویه، تاثیر خود را گذاشته بود. وقت رژیم غذایی رسیده بود.

روزهای من کم‌کم حول محور کم کردن وزن می‌چرخید. لاته‌های شیرین جای خود را به فنجان‌های کسل‌کننده قهوه تلخ دادند، بین جلسه‌ها شنا می‌رفتم، و هر روز با دقت حواسم بود که یک گالن کامل آب بخورم. خیلی انگیزه‌مند بودم. باید وزن کم می‌کردم. اما همان‌طور که بدنم از نظر ظاهری تغییر می‌کرد، چیزی در ذهنم هم در حال تغییر بود. یکی از جمله‌هایی که مدام به خودم تکرار می‌کردم این بود: اگر چیزی برایم شادی می‌آورد، نباید آن را بخورم. غذا فقط منبع انرژی است و بس. خوراکی‌ها را بر اساس ارزش غذایی‌شان انتخاب می‌کردم و کم‌کم برای خودم نوعی برنامه غذایی شخصی درست کردم. طولی نکشید که از غذا، ورزش، و حتی از پیشرفت‌هایی که کرده بودم، خسته شدم. هر بار که روی دوچرخه ثابت می‌نشستم یا یک قوطی تن دیگر باز می‌کردم، باعث می‌شد تا حالم به‌هم بخورد.

بله، داشتم همان کاری را می‌کردم که روزی آن را شروع کرده بودم، اما نه انرژی داشتم و نه تمرکز ذهنی. بدنم فریاد می‌زد که به کربوهیدرات، چربی و کالری نیاز دارد، اما من فقط پروتئین بیشتری به آن می‌رساندم. درمانده و خسته شده بودم.

ببینید، من واقعاً به سالم بودن اهمیت نمی‌دادم؛ فقط می‌خواستم وزن کم کنم. رفتار و عادات‌هایم کاملاً از حد تعادل خارج شده بود، اما در سطحی عمیق‌تر، انگیزه‌های ناسالم و نامتعادل من می‌توانست برای خودم و دیگران خطرآفرین بگردد.

اگر پیش از آنکه تمرینات بی‌پایان هوازی را آغاز می‌کردم، ایستاده و از خود می‌پرسیدم چرا می‌خواهم وزن کم کنم، مسیر رسیدن به سلامتی کاملاً متفاوت می‌شد. تغییر انگیزه‌هایم احتمالاً بهترین راه را برای رژیم، ورزش، و سلامتی درازمدت به من نشان می‌داد. چرا می‌خواستم وزن کم کنم؟ خب، همیشه خسته بودم. با اینکه هنوز جوان بودم، برای نشستن روی زمین و بازی کردن با بچه‌هایم مشکل داشتم. خواب خوبی نداشتم. می‌خواستم آن قدر عمر کنم که بتوانم خانواده‌ام را بزرگ کنم. می‌خواستم سالم و پرانرژی باشم. و بله، می‌خواستم بتوانم شلوارهایم را به راحتی بپوشم.

تعادل. بله، داشتن رژیم خوب است، اما بدن به کربوهیدرات و چربی هم نیاز دارد. ورزش ضروری است، اما زیاده‌روی در آن باعث آسیب می‌شود. استراحت هم برای بدن و هم برای ذهن ما مهم است. انگیزه درست و متعادل، به تغییر پایدار می‌انجامد.

همین را می‌توان درباره بشارت نیز گفت. دلایل گوناگونی وجود دارد که چرا باید انجیل را با دیگران در میان بگذاریم، اما مکث کردن برای پرسیدن این که «چرا؟» و درک تصویر کامل، برای سلامت و انگیزه‌مند بودن در مسیر رسیدن به عنصر چهارم ما، یعنی جان‌های گمشده، ضروری است.

### ماموریت خدا

در آخرین فصل انجیل متی، یکی از روشن‌ترین بخش‌های تمام کتاب مقدس درباره بشارت ثبت شده است: ماموریت بزرگ.

«آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!» (متی ۲۸: ۱۸-۲۰).

این بخش تنها یکی از بخش‌هایی است که نخستین دلیل ما برای در میان گذاشتن پیغام انجیل را بیان می‌کند، و آن هم دلیل کوچکی نیست. خدا خودش به ما فرمان داده است. او ماموریتی داده که بروید و شاگرد بسازید؛ و ما را فراخوانده است که در این ماموریت سهمی داشته باشیم. کسانی که انجیل را شنیده‌اند، توبه کرده‌اند، تسلیم شده‌اند، و اکنون به‌عنوان سفیران مسیح زندگی می‌کنند، احتمالاً از این فرمان غافلگیر نمی‌شوند. در اینجا، اطاعت ما از خدای قادر مطلق، همان چیزی است که ما را به میدان می‌آورد.

## هدف ما

برای فهمیدن دومین دلیل اصلی بشارت، باید به ابتدای کتاب مقدس، یعنی به کتاب پیدایش، برگردیم. هدف اصلی خلقت انسان چه بود؟ چرا آفریده شدیم؟ پیش‌تر هنگام صحبت درباره پیغام انجیل به این موضوع اشاره کردیم. ما آفریده شدیم تا در رابطه‌ای محبت‌آمیز با خدا باشیم. یا همان‌طور که اعتقادنامه کوتاه وست‌مینستر می‌گوید: «غایت اصلی انسان این است که خدا را جلال دهد و برای همیشه از او لذت ببرد.»<sup>۹</sup>

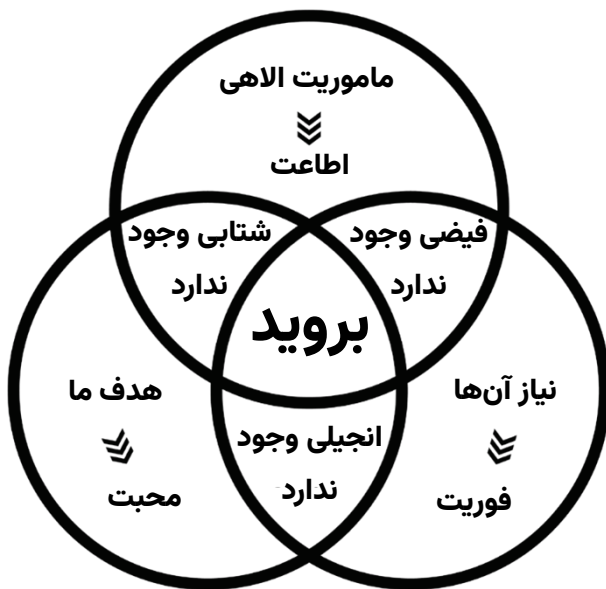
عیسی نیز هنگامی که از او پرسیدند بزرگترین حکم خدا چیست، همان مقصود پیدایش و سخنان تنبیه و لایوان را تکرار کرد، یعنی هدف از خلقت ما را بیان کرد:

---

<sup>۹</sup> Edwin Hall, *The Shorter Catechism of the Westminster Assembly with Analysis and Scripture Proofs* (Philadelphia: Presbyterian Publication Committee, ۱۸۵۹), ۵

«ای استاد، بزرگترین حکم در شریعت کدام است؟ عیسی پاسخ داد: «خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما. این نخستین و بزرگترین حکم است. دومین حکم نیز همچون حکم نخستین است: "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما. تمامی شریعت موسی و نوشته‌های پیامبران بر این دو حکم استوار است.» (متی ۲۲:۳۶-۴۰).

خدا را محبت کنید و دیگران را محبت کنید، همین و بس! ما فقط به این دلیل پیغام انجیل را در میان نمی‌گذاریم که خدا چنین گفته است. ما این کار را می‌کنیم چون جست‌وجوی او با تمامی دل، جان و فکر، باعث می‌شود تا با او بیشتر صمیمی بگردیم. اگر تا اینجا دقت کرده باشید، می‌بینید که صمیمیت با خدا به‌طور طبیعی ما را برمی‌انگیزد تا درباره او با دیگران صحبت کنیم. جست‌وجوی روزانه خداوند، چشمان ما را باز می‌کند تا دیگران را آنگونه ببینیم که خدا می‌بیند، نه از چشم‌انداز انسانیت سقوط کرده و درونی خودمان. وقتی فیض، رحمت و فداکاری او را به یاد می‌آوریم، محبت به همسایگان مان نه به‌خاطر اطاعتی سرد و بی‌روح، بلکه به‌خاطر محبت از ما سرریز می‌شود. ما محبت می‌کنیم زیرا او نخست ما را محبت کرد (اول یوحنا ۴:۱۹).



### نیاز آنان

سومین دلیل ما برای در میان گذاشتن پیغام انجیل، شاید همانند اطاعت از ماموریت الهی روشن و شفاف نباشد، و یا به سادگی محبت به خدا و محبت به مردم هم نباشد، اما به همان اندازه اهمیت دارد. نیاز روحانی دیگران، همان انگیزه هشداردهنده‌ای است که باید هر صبح آن را به خود یادآوری کنیم.

کتاب مقدس دوباره درباره وضعیت روحانی ما چه می‌گوید؟ بله، درست است:

«... زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند.» (رومیان ۳:۲۳)

«پس، همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ

آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند.» (رومیان ۵:۱۲).

«زیرا مزد گناه مرگ است،...» (رومیان ۶:۲۳ الف).

دیگر چه پرسشی باقی می ماند؟ انگیزه ما این است که به جان‌های گمشده بشارت دهیم، زیرا آنان از خدا دور هستند و هنوز زیر سلطه گناه قرار دارند. اینجا واژه فوریت به ذهن ما می آید. ما با فوریت به دیگران می‌رسیم، زیرا نیاز را می‌دانیم، بزرگی خطر را می‌دانیم، و می‌دانیم که آن سوی این نجات، چه اندازه نیکوست.

### تعادل خود را حفظ کنیم

حالا بیایید همه اینها را کنار هم بگذاریم. خدا ما را دعوت می‌کند تا در ماموریت او برای یافتن و نجات جان‌های گمشده شریک شویم؛ او ما را دعوت می‌کند تا او را با تمامی وجود محبت کنیم، محبتی که به اطرافیان نیز سرریز می‌شود؛ و همچنین نیاز فوری کسانی را که از او دورند به ما یادآوری می‌کند. وقتی این سه دلیل در هماهنگی با هم عمل کنند، در ما انگیزه‌ای ایجاد می‌کنند که با اطاعت، محبت، و احساس فوریت حرکت کنیم. اما اگر یکی از این جنبه‌ها کم‌رنگ شود، یا بیش از حد برجسته شود، یا کاملاً حذف گردد، چه اتفاقی می‌افتد؟ درست همانند ماشینی که یکی از چرخ‌هایش را از دست داده باشد، حرکت سخت و ناهموار می‌شود.

اطاعت + محبت - فوریت = شتابی وجود ندارد

فوریت + اطاعت - محبت = فیضی وجود ندارد

محبت + فوریت - اطاعت = انجیلی وجود ندارد

فرقی نمی‌کند چقدر بر ماموریت خدا و هدف خود برای محبت به دیگران تمرکز کنیم؛ اگر فوریت وجود نداشته باشد، در عمل هیچ عجله‌ای نخواهیم داشت. چند نفر از ما منتظر مانده‌ایم تا لحظه مناسبی پیش بیاید، یا تصور کرده‌ایم زمان زیادی در اختیار داریم، در حالی که در واقع، سنگینی جدایی مردم از خدا را فراموش کرده‌ایم؟

از طرف دیگر، اگر نیاز روحانی دیگران را بیش از حد برجسته کنیم، ممکن است به وسواس در تمام کردن کار یا انجام هر کاری برای تضمین نجات دیگران کشیده شویم، حتی تا جایی که انجیل را ارزان بفروشیم یا تحریف کنیم تا جذاب‌تر به نظر برسد.

دانستن ماموریت خدا و نیاز روحانی دیگران، بدون توجه به هدف ما، یعنی محبت به خدا و محبت به مردم، به کمبود شدید فیض منتهی خواهد شد. در چنین وضعی، بشارت دیگر سرریز شده از محبت نخواهد بود، بلکه به یک وظیفه تبدیل می‌شود.

اما مراقب باشید. تمرکز بیش از حد بر هدف ما نیز می‌تواند به ایمانی درونی شده بینجامد؛ ایمانی که مدام احساس می‌کند هنوز باید وقت بیشتری را صرف محبت به خدا و مردم کند، اما هرگز آن گام جسورانه را برای در میان گذاشتن پیغام انجیل بر نمی‌دارد. رابطه‌ها مهم‌اند، همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، اما بالاخره باید محبت ما به دیگران به بشارت ختم شود.

و در نهایت، اگر نسبت به هدف خود مطمئن باشیم و نیاز روحانی دیگران را نیز درک کنیم، اما سهم خود را در ماموریت خدا کم‌اهمیت بشماریم، دیگران از شنیدن انجیل محروم خواهند شد. بدون اطاعت، انگیزه خوب جای عمل و پیگیری را می‌گیرد. درست مانند تجربه داشتن تناسب اندام، تاکید بیش از حد بر اطاعت می‌تواند به فرسودگی روحانی و دزدگی منتهی شود. اطاعت کور، جدا از رابطه‌ای محبت‌آمیز با خدا و محبت حقیقی نسبت به دیگران، نمی‌تواند ادامه‌دار باشد.

### بازگشت به تعادل

دلایل مشخصی که ما برای در میان گذاشتن پیغام انجیل داریم، به‌شدت از موقعیت و پس‌زمینه زندگی‌مان تاثیر می‌پذیرد. تجربه‌های گذشته و روابط بین‌فردی نقش بزرگی در شکل‌دادن به چرایی عملکرد ما دارند، اما پیام‌هایی که در موعظه‌ها، کتاب‌ها، فیلم‌ها و دیگر رسانه‌ها می‌شنویم نیز تأثیرگذار هستند. من موعظه‌های بسیاری درباره ماموریت بزرگ شنیده‌ام، اما آن‌ها دقیقاً همان موعظه‌هایی نیستند که شما شنیده‌اید. کتاب‌های مفید و غیرمفید بسیاری درباره در میان گذاشتن ایمانم خوانده‌ام، و بهتر است اصلاً از سیل پایان‌ناپذیر بحث‌های الهیاتی در فضای مجازی سخنی نگویم.

انگیزه ما به آرامی، از خلال لحظه‌ها، صداها و نتیجه‌گیری‌های گوناگون شکل می‌گیرد؛ قطعاً از یک پازل که با هم تصویری از بشارت را در ذهن ما شکل می‌دهند. این تصویر می‌تواند کامل و زیبا باشد، یا کج و گیج‌کننده. اما یک چیز قطعی است که انگیزه نامتعادل یک‌شبه به وجود نمی‌آید؛ بلکه به مرور زمان شکل می‌گیرد.

با این حال، درست مثل چراغ اخطار موتور در خودرو، تشخیص این عدم تعادل فقط نشانه‌ای است که می‌گوید چیزی باید اصلاح شود. تجدیدنظر در انگیزه بشارت ما، فرایندی مادام‌العمر است. پس به‌جای آنکه وقتی می‌بینید چرایی شما درست نیست و می‌خواهید خود را از ماموریت خدا کنار بکشید، آن را نزد خداوند ببرید.

بهترین راه برای متعادل نگه داشتن ماموریت خدا، هدف ما، و نیاز روحانی دیگران، دعاست. سپردن آرزوها و خواسته‌های خود به خداوند و طلب حکمت و هدایت او، سریع‌ترین راه رسیدن به هماهنگی است. و پس از آنکه انگیزه‌های خود را به او سپردیم، می‌توانیم کلام او را بگشاییم تا پاسخی روشن و کامل دریافت کنیم و تصویر کامل را ببینیم.

پیش از آنکه ادامه دهید، مکث کنید و از خود بپرسید: «چه چیزی مرا برای در میان گذاشتن پیغام انجیل برمی‌انگیزد؟ آیا انگیزه من متعادل است یا نامتعادل؟ برای آنکه چرایی کارم با اراده خدا تنظیم شود، چه چیزی را باید به خدا تسلیم نمایم؟»

### ماشین‌های قرمز

وقتی مدتی را صرف فکر کردن به چرایی در میان گذاشتن پیغام انجیل کردیم و آن را به خدا سپردیم، سرانجام وقت آن می‌رسد که نگاه خود را به دیگران معطوف کنیم. می‌دانم که تا اینجا صفحات زیادی را درباره شما سخن گفته‌ام: درباره درک شما از انجیل، دل شما، زندگی شما، و انگیزه شما. مگر این کتاب درباره بشارت نیست؟ بالاخره باید درباره دیگران نیز حرف بزنیم، مگر این‌طور نیست؟ کاملاً درست است. اما امیدوارم اکنون ببینید که پیش از آنکه به‌صورت افقی به دیگران نگاه کنیم، رابطه عمودی ما با خدا چه اندازه اهمیت دارد. اگر بشارت واقعاً سرریز محبت خدا باشد، همان‌طور که مدام گفته‌ام، پُر شدن تبدیل به امری

حیاتی می‌گردد و حالا که این کار را انجام داده‌ایم، بیایید درباره جان‌های گمشده صحبت کنیم.

من دوست دارم وقتی با مسیحیان درباره افرادی بی‌ایمان پیرامون‌شان حرف می‌زنم، از این مثال استفاده کنم: «بار آخری که به کلیسا می‌رفتید، چند ماشین قرمز دیدید؟» معمولاً یکی پیدا می‌شود که با شیطنت عدد دقیقی می‌گوید، و من هم به او می‌گویم: دروغ می‌گویی! فرقی نمی‌کند این را عصر یکشنبه می‌خوانید یا شب جمعه، شش خیابان تا کلیسا فاصله دارید یا چهل و پنج دقیقه راه، شما واقعاً نمی‌دانید چند ماشین قرمز دیده‌اید. می‌دانید که ماشین قرمز وجود دارد، می‌دانید در جاده‌ها یا در جلوی درب خانه‌ها دیده می‌شود، و احتمالاً حداقل از کنار یکی گذشته‌اید، اما نمی‌توانید با قطعیت بگویید چند تا ماشین دیده‌اید. چرا؟ چون توجه نمی‌کردید!

عیسی به طرزی شگفت‌انگیز به مردم توجه داشت. اما من اغلب آن قدر در دنیای کوچک خودم غرق می‌شوم که از کنار مردم رد می‌شوم، بی‌آنکه حتی بفهمم آنها به امید نیاز دارند. مشکل این نیست که بی‌علاقه‌ام؛ مشکل این است که دقت نمی‌کنم. اما عیسی این‌گونه نبود. به مردم توجه می‌کرد. می‌ایستاد، در چشمان‌شان نگاه می‌کرد، و خبر خوش پادشاهی خدا را در همان موقعیت بیان می‌کرد. انجیل‌های متی، مرقس، لوقا و یوحنا، پر از نمونه‌هایی هستند که نشان می‌دهند عیسی ماشین‌های قرمز را می‌دید.

### حیطه تاثیرگذاری

آنچه برای من بسیار جالب است، شیوه‌ای است که عیسی به مردم توجه می‌کرد. او در کنار دریای جلیل راه می‌رود و ناگهان می‌گوید: «نگاه کنید، ماهیگیرها! از پی من بیایید و شما را صیاد انسان‌ها خواهیم ساخت.» (متی ۴: ۱۸-۲۰).

برای نوشیدن آب کنار چاهی می‌ایستد و می‌گوید: «چرا با این زن سامری گفت‌وگویی درباره آب حیات آغاز نکنم؟» (یوحنا ۴: ۵-۲۶).

عیسی کسانی را که در حیطه تاثیرپذیری او بودند، تشخیص می‌داد و همان تشخیص را به ما نیز بخشیده است.

این راهی ساده برای پیدا کردن ماشین‌های قرمز در زندگی خودتان است. نخست، به پیرامون خود فکر کنید؛ یعنی افرادی که نزدیک شما هستند: همسایه‌ها، همکاران، فرزندان‌تان؛ و اگر خودتان کودک هستید، والدین‌تان. خدا این افراد را در زندگی شما قرار داده است.

بعد، به افرادی که مرتبا با آنها روبرو می‌شوید فکر کنید؛ یعنی کسانی که مرتب آنها را می‌بینید. آیا هر صبح همان خانمی را می‌بینید که با سگش قدم می‌زند؟ آیا تا به حال به کسی فکر کرده‌اید که در کلاس ریاضی کنار شما می‌نشیند، یا کسی که با او در یک دفتر کار می‌کنید، یا عضوی از تیم فوتبال‌تان؟ خدا بارها و بارها فرصت تاثیرگذاری بر دیگران را به ما می‌بخشد.

و در نهایت، به نقاط مشترک فکر کنید. چه چیزهایی را دوست دارید؟ چه سرگرمی‌هایی دارید؟ آیا عاشق فوتبال یا موسیقی کانتری هستید؟ عضو کتابخانه‌ای هستید؟ خدا شما را منحصر به فرد آفریده است، اما همان چیزهایی که شما را جذب می‌کنند، می‌توانند دیگران را نیز جذب می‌کنند. ما فرصت داریم بر افرادی تاثیر بگذاریم که هم‌فکر ما هستند؛ کسانی که اگر به خاطر علائق و سرگرمی‌های مان نبود، شاید هرگز با آنها روبه‌رو نمی‌شدیم.

بخشی از زندگی «رو به دنیا» این است که با چشمان مسیح ببینیم؛ فراتر از نیازها، خواسته‌ها و مشغولیت‌های خود نگاه کنیم، و به مردمی توجه کنیم که خدا هر روز در مسیر ما قرار می‌دهد.

### توجه به همسایگان

بیباید زاویه نگاه خود را تغییر دهیم. مثال ماشین قرمز مثال خوبی است، اما به‌گمانم عیسی واژه بهتری به کار برد. وقتی او درباره رابطه افقی ما با مردم سخن گفت، فرمود: «همسایه خود را همچون خویشتن محبت کن.» اما منظور او از همسایه کیست؟ البته ما نخستین کسانی نیستیم که این پرسش را مطرح می‌کنیم.

در لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷ یکی از رهبران مذهبی از عیسی می‌پرسد: همسایه من کیست؟ و عیسی در پاسخ، داستان سامری نیکو را بیان می‌کند. ماجرا از این قرار است که مردی یهودی

را زدند، اموالش را دزدیدند، و او را نیمه‌جان در کنار جاده رها کردند. دو مرد یهودی دیگر، اولی کاهن و دومی یک لایوی، از آنجا گذشتند، اما بدون آنکه بایستند و کمک کنند، از کنارش رد شدند. سرانجام، یک سامری، یعنی کسی که از نگاه آن رهبر مذهبی اصولاً نباید به آن مرد زخمی کمک می‌کرد، ایستاد و به او کمک کرد. او را به مسافرخانه برد و هزینه درمانش را پرداخت. در پایان این بخش، عیسی از آن رهبر مذهبی پرسشگر پرسید: «به نظر تو کدام‌یک از این سه نفر همسایه آن مردی بود که به دست راهزنان افتاد؟»

منظور عیسی این است که همسایه ما فقط کسی نیست که هم‌وطن یا هم‌زبان ما باشد؛ کسی که شبیه ما باشد، مثل ما رفتار کند، یا مانند ما فکر کند. همسایه، هر کسی است که به امید، رحمت، فیض، و محبت مسیح نیاز دارد.

پس وقتی سعی می‌کنیم ماشین‌های قرمز را ببینیم، بیایید واژگان خود را تغییر دهیم. بیایید همسایگان را ببینیم. چه کسانی هستند که خدا آنها را در زندگی ما قرار داده و آنها به آنچه ما داریم، نیاز دارند؟

کتاب مقدس ما را نور جهان، کهناتی شاهانه، و سفیران مسیح می‌نامد. همه این‌ها واژه‌هایی بسیار تاثیرگذاری هستند. نور می‌تابد، کاهنان به خدا اشاره می‌کنند، و سفیران نمایندگی می‌کنند.

ما دعوت شده‌ایم تا پیغام امید خدا را به کسانی برسانیم که در تاریکی گرفتارند، اما اگر وقتی اختصاص ندهیم تا همسایگان خود را ببینیم و به سوی آنان حرکت کنیم، همه این‌ها بی‌ثمر خواهد بود. شمع در اتاق روشن چه فایده‌ای می‌رساند؟ یا سفیری که در کشور خودش مانده باشد چه سودی دارد؟ زندگی با رویکرد «رو به دنیا» از ما می‌خواهد که از حیثه آشنا، امن و آرام خود خارج شویم، تا تاثیری که نیاز است بر دیگران بگذاریم را بتوانیم بر آنها بگذاریم.

### خب، حالا چه می‌فهمیم؟

و چون این همسایگان انسان هستند و نه پروژه، ما فقط به وضعیت روحانی هر شخص توجه نمی‌کنیم، بلکه به داستان زندگی آنها نیز توجه داریم. وقتی روایت زندگی آنها را با دقت

می‌شنویم و به داستان‌ها، تجربه‌ها، و دیدگاه‌های دیگران توجه می‌کنیم، این موضوع کمک می‌کند تا تشخیص دهیم که چگونه می‌توانیم انجیل را به موثرترین شکل با آنان در میان بگذاریم. من دوست دارم برای سنجش میزان شناخت خود از کسانی که خدا در زندگی‌ام قرار داده، چند پرسشی از خودم بپرسم.

نخست اینکه چه مدت است که او را می‌شناسم؟ چه تجربه‌ای با هم داریم؟ چگونه با او آشنا شده‌ام؟

سپس مدتی به پیشینه ایمانی او فکر می‌کنم. آیا می‌دانم چگونه بزرگ شده است؟ آیا می‌دانم به خدا ایمان دارد یا اصلاً چیزی از مسیحیت می‌داند؟ وقتی از کتاب مقدس نقل قول می‌کنم، آیا حرف‌هایم برای او بی‌معناست، یا آیا در کودکی به کلیسا می‌رفته است؟ آیا اصلاً می‌دانم نسبت به موضوعات روحانی چه نظری دارد؟ آیا نگاهش بدبینانه است؟ بی‌تفاوت است؟ چرا چنین احساسی دارد؟ آیا تا به حال با او درباره ایمان گفت‌وگویی داشته‌ام؟ آیا او می‌داند که من مسیحی هستم؟

حالا شخصی را در حیطه تاثیرگذاری خود تصور کنید؛ یک فرد مشخص با چهره‌ای روشن در ذهنتان، و دوباره این پرسش‌ها را مرور کنید. نتیجه چه بود؟ چقدر درباره او می‌دانید؟ گاهی این تمرین مرا فروتن می‌کند، زیرا متوجه می‌شوم که رابطه‌های من با کسانی که از مسیح دورند، تا چه اندازه‌ای سطحی است. با این حال، جای ناامیدی نیست، زیرا مانند بسیاری از مطالب این کتاب، حالا که می‌دانم کجا ایستاده‌ام، می‌توانم گام‌های بعدی را برای رشد بردارم.

### کنجکاو باشید

یکی از کاربردی‌ترین نکته‌هایی که درباره این بخش می‌توانم بگویم موضوع بسیار ساده-ای است. اگر می‌خواهیم پیغام انجیل را به دیگران برسانیم، باید کنجکاو باشیم. باید بپرسیم، با دقت گوش بدهیم، جزئیات را به خاطر بسپاریم، و صادقانه محبت کنیم. اما یک هشدار وجود دارد و آن این است که کنجکاوای شما چیزهایی را آشکار خواهد کرد که شنیدن‌شان راحت نیست. مردم درباره باورهای خود با شما سخن خواهند گفت، اما ممکن است شنیدن

این موضوع که ایمان ارزشمند شما شاید از سوی کسانی که از مسیحیان دارای فیض ارزان و یا از کلیساها آسیب دیده‌اند، لگدمال شود، چندان خوشایند نباشد.

به همین دلیل است که باید در انجیل ریشه بدوانید. به همین دلیل است که در مسیح می‌مانیم، زیرا در او هر آنچه نیاز داریم را دریافت نموده‌ایم. ما به تایید دیگران نیاز نداریم؛ لازم نیست همه با ما موافق باشند. می‌توانیم با فروتنی اتهام‌ها را تحمل کنیم و با محبت پاسخ دهیم. وقتی باورهای ما مورد حمله قرار می‌گیرد، می‌توانیم صبور و رحیم بمانیم، زیرا تصویر بزرگ‌تر را می‌بینیم و می‌دانیم مردم تا وقتی ندانند که ما برای‌شان اهمیت قابل‌هستیم، به آنچه می‌دانیم اهمیت نخواهند داد.

اما بگذارید در این باره روشن صحبت کنم. اهمیت دادن به معنای تایید کردن نیست. من با مسیحیان بسیاری گفت‌وگو کرده‌ام که از داشتن ارتباط با برخی از افراد خودداری می‌کنند، زیرا شیوه زندگی یا باورهای آنان را نمی‌پسندند. آنان از این می‌ترسند که محبت کردن به چنین اشخاصی، به منزله تایید سبک زندگی آنان تلقی شود. در چنین لحظه‌هایی، دوست دارم با ملایمت به برادران و خواهرانم در مسیح یادآوری کنم که صرفاً این که من با افراد با احترام، محبت، و ملایمت رفتار می‌کنم، به این معنا نیست که دیدگاه‌های آنان را تایید می‌کنم. و برای کسانی که هنوز با این مفهوم درگیرند، پاسخ ساده است: مدتی وقت بگذارید و متی، مرقس، لوقا، و یوحنا را بخوانید. قسمت‌هایی را خواهید دید که عیسی به سوی کسانی رفت که نخبگان مذهبی محکوم‌شان می‌کردند و از آنان دوری می‌جستند، و سپس از خود همان پرسش قدیمی را بپرسید که «عیسی چگونه رفتار می‌کرد؟»

ما این همه تلاش می‌کنیم تا زندگی‌ای «روبه دنیا» داشته باشیم، چون برای مردم چیزی بهتر می‌خواهیم. می‌خواهیم آنان مسیح را بشناسند، اما این کار اغلب یک فرایند است، و کنجکاوای محبت‌آمیز ما بهترین راه را آشکار می‌کند تا بتوانید نور امید را زندگی افراد نیازمند تابان بگرانیم.

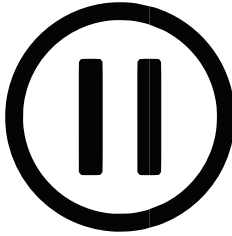
## نوری برای جان‌های گمشده

تا اینجا، دیگر باید مطالب کم‌کم در ذهن شما جا افتاده باشند. بسیاری از مردم کار را با تمرکز بر جان‌های گمشده آغاز می‌کنند، اما چون نور خودشان کم‌سو است، نوری که به سبب انگیزه‌های نامتعادل، زندگی گناه‌آلود، دوری از خدا، یا بدفهمی انجیل خاموش و ضعیف شده است، برای‌شان دشوار می‌نماید که به‌طور پیوسته در مسیر ماموریت بزرگ باقی بمانند. اما وقتی برای پرورش هر یک از این عناصر وقت می‌گذاریم و در هر مرحله با فروتنی خود را به خدا تسلیم می‌کنیم، می‌توانیم در جهانی که در تاریکی فرو رفته است، بدرخشیم.

## خودآزمایی

- وقتی نوبت در میان گذاشتن ایمانم می‌رسد، چه چیزی بیش از هر چیزی به من انگیزه می‌بخشد؟
- چرا باید انگیزه من درست باشد؟ آیا انگیزه‌های من درست هستند؟
- چند نفر وجود دارند که من به‌طور منظم با آنان در ارتباطم و لازم است پیغام انجیل را بشنوند؟ چقدر از باورهای آنان اطلاع دارم؟

عنصر پنجم  
گسست



آیا برای بشارت انجیل تردید دارم؟

---

این قدر سریع هم نه!

عنصر پنجم، کمی پیچیده است. درست وقتی که تازه هیجان ما آغاز می‌شود، ناگهان خودش را آشکار می‌کند. به این روند دقت کنید:

اگر من در انجیل ریشه داشته باشم...

اگر به یاد داشته باشم که دل من چگونه دگرگون شده است...

اگر زندگی‌ام بازتاب آن چیزی باشد که ادعا می‌کنم به آن ایمان دارم...

و اگر انگیزه من رساندن پیام نجات به دیگران باشد...

پس در میان گذاشتن پیام انجیل باید کاری آسانی باشد!

پس چرا چنین نیست؟ اجازه دهید از تجربه‌ای خود در دوران بازی بسکتبال در مقطع متوسطه مثالی بزنم. حتی در یازده سالگی هم می‌دانستم چگونه باید با توپ بسکتبال دربیلم، به کدام سمت بدم، و یک پرتاب ساده چگونه انجام می‌شود. اما هر بار که فرصتی برای امتیاز گرفتن پیش می‌آمد، خشکم می‌زد. پاهایم از حرکت می‌ایستاد، فراموش می‌کردم چطور باید توپ را به زمین بکوبیم، و ناگهان حلقه به نظرم سی فوت بالاتر به نظر می‌رسید. اصول اولیه را می‌دانستم، اما خیلی زود فهمیدم که دانستن بازی، لزوماً به معنای اجرای درست آن در آن لحظه نیست.

ممکن است انجیل را بشناسیم، کسانی را که باید آن را بشنوند بشناسیم، و کاملاً هم بخواهیم آن را با دیگران در میان بگذاریم، اما وقتی بالاخره فرصتی پیش می‌آید تا همه این‌ها را کنار هم بگذاریم، ناگهان خشکمان می‌زند.

من دوست دارم برای معرفی این مفهوم به تجربه نه‌چندان درخشان ورزشی‌ام اشاره کنم، چون دقیقاً همین اتفاق برای بسیاری از مسیحیان در بشارت رخ می‌دهد. فرصت‌ها آمدند و رفتند، گفت‌وگوها سخت و ناراحت‌کننده شدند، و ما یاد گرفتیم از موضوعات روحانی دوری کنیم. شرطی شدیم که خاموش بمانیم و به‌جای آنکه علت تردیدها را بررسی کنیم، کنار کشیدیم و در حالی که احساس کردیم خدا را از خود ناامید کرده‌ایم، سرمان را پایین انداختیم. آن زمان متوجه این موضوع نبودم، اما حالا که چند دهه به عقب برمی‌گردم، می‌توانم بگویم چرا خشک می‌شدم. نمی‌خواستم تیمم را ناامید کنم. با اینکه پیراهن تیم را به تن داشتم، در توانایی خود برای انجام کاری که برای دیگران این‌قدر آسان به نظر می‌رسید، چندان احساس اطمینان نمی‌کردم. بنابراین، بعد از دو سال احساس غریبه بودن در تیم، کنار کشیدم.

از خودتان این پرسش مربوط به این بخش را بپرسید:

آیا برای درمیان گذاشتن انجیل تردید دارم؟ اما به همین‌جا بسنده نکنید. کمی عمیق‌تر بروید و بپرسید: چرا تردید دارم؟ چه چیزی مرا متوقف می‌کند؟ من دوست دارم برای توصیف این پاسخ‌های گوناگون، از اصطلاح مشخصی استفاده کنم. من آن‌ها را گسست‌های انجیلی می‌نامم.

### گسست انجیلی

من به هر چیزی که ما را از درمیان گذاشتن خبر خوش عیسی بازمی‌دارد، گسست انجیلی می‌گویم. این گسست را مانند دره‌ای میان دو صخره تصور کنید. یک صخره، دانش است؛ دانستن انجیل و شناخت کسانی که باید آن را بشنوند. صخره دیگر، عمل است؛ یعنی اینکه واقعاً به‌سوی دیگران برویم و آنچه را درباره عیسی می‌دانیم با آنان در میان بگذاریم.



تنها راه عبور از دانش به عمل، این است که گسست‌های انجیلی خود را بشناسیم و سپس ترس‌ها، تردیدها، و دروغ‌هایی را که دشمن در ذهن‌مان می‌نشانند را با حقیقت خدا پُر کنیم.

### شیوه گفتار و ریشه‌ها

در چنین بحثی، شاید درست مانند اندروی کلاس هفتم که می‌دید بچه‌های دیگر پشت سر هم امتیاز کسب می‌کنند، احساس کنیم این فقط ما هستیم که با چنین مشکلی دست‌وپنجه نرم می‌کنیم. بعضی مواقع با خود فکر می‌کنیم که این فقط من هستیم که با بشارت انجیل مشکل دارم.

در سال ۲۰۲۰، نظرسنجی کوچکی آماده کردم و برای صدها نفر از سن، پیشینه، فرقه، قومیت، کشور، و سطوح مختلفی از بلوغ روحانی ارسال کردم. می‌خواستم بدانم چه چیزی مردم را از بشارت انجیل باز می‌دارد. پس از چند ماه، فهرستی از چند صد گسست انجیلی در اختیارم بود. احتمالاً می‌توانید تنوع پاسخ‌ها را تصور کنید. برخی از افراد برای توضیح کامل دلیل خود، متنی طولانی نوشته بودند، و برخی دیگر فقط از یک واژه استفاده کرده بودند. بعد نوبت بخش جالب ماجرا رسید که همه را در یک فایل گردآوری کردم. وقتی با دقت هر پاسخ را بررسی کردم، متوجه چیزی شگفت‌انگیز شدم. پاسخ‌ها به یک الگو اشاره می‌کرد. بگذارید این‌طور توضیح بدهم. وقتی شما را می‌بینم، می‌توانم بگویم: سلام، هی، درود، یا عبارت‌های دیگری شبیه این. با واژه‌های گوناگون می‌توانم یک احساس واحد را بیان کنم. این شیوه‌های متفاوت بیان، شیوه گفتار نامیده می‌شود.

وقتی داده‌های آن نظرسنجی را نگاه می‌کردم، دیدم که بسیاری از پاسخ‌ها در اصل یک چیز را می‌گویند؛ جملات متفاوتی که از یک ریشه سرچشمه می‌گرفتند. برای مثال:

شیوه گفتار ۱: می‌ترسم به رابطه‌ی من با دیگران آسیب بزند.  
 شیوه گفتار ۲: نمی‌خواهم مردم را از خود برانم.  
 شیوه گفتار ۳: صحبت درباره ایمان باعث ناراحتی مردم می‌شود.  
 ریشه گسست: ترس از رنجاندن دیگران

همان‌طور که می‌بینید، این سه نفر با واژه‌هایی متفاوت و بر اساس تجربه‌های شخصی متفاوت، در واقع یک چیز را بیان می‌کردند. آنها می‌ترسیدند کسی را برنجانند. همین روند در مورد صدها گسستی که برای من ارسال شد نیز ادامه داشت. با دقت همه را دسته‌بندی کردم تا هر شیوه گفتار به ریشه‌اش برسد. و وقتی کارم تمام شد، به هفت گسست انجیلی رسیدم. هفت تا! نه ۱۳۹۳ تا! نه یکی برای هر انسان روی زمین! فقط هفت ریشه اصلی که همه ایمانداران منفعل در امر بشارت در آنها مشترک بودند.

همه ما دلایل خاص خود را برای خاموش ماندن داریم، و آنها را به شکل‌های گوناگون بیان می‌کنیم. اما وقتی شیوه‌های گفتار شخصی گسست‌ها را تا ریشه دنبال می‌کنیم، آرامش، اطمینان، و حس همراهی در ما ایجاد می‌شود؛ چون می‌فهمیم این گسست‌ها اموری عادی هستند و می‌توان بر آنها غلبه کرد، و ما در این نبرد تنها نیستیم.

بیاید چند صفحه‌ای را به بررسی این هفت ریشه اختصاص دهیم و برای کمک گرفتن، به کلام خدا رجوع کنیم. اگر باور داریم که کتاب مقدس برای همه چیز کفایت دارد، پس می‌توانیم به آن اعتماد کنیم تا نه تنها گسست انجیلی خود را بشناسیم و آنها را درست مدیریت کنیم، بلکه یک‌بار برای همیشه بر آنها غلبه کنیم.

### ترس از طرد شدن

هیچ‌کس دوست ندارد طرد شود. من به دبیرستان رفته‌ام و می‌دانم کل این داستان چگونه است. خیلی آسان‌تر است که رفتار خود را طوری تغییر دهم تا پذیرفته شوم، تا اینکه خطر

طرد شدن را به جان بخرم. ترس از طرد شدن باعث می‌شود برای حفظ رابطه‌ها یا آبروی‌مان خاموش بمانیم.

اگر حرفم را نپذیرند و جو سنگین شود باید چه کار بکنم؟ اگر به من برچسب بزنند، مسخره‌ام کنند، یا درباره‌ام شایعه درست کنند، بعد من باید چه کار بکنم؟ این گسست آن قدر نیرومند است که می‌تواند ما را وادار کند تا از باورهای خود کوتاه بیاییم، هویت خود را پنهان کنیم، و به‌جای پادشاه، به جمعیت وفادار بمانیم. اما کتاب مقدس درباره روبه‌رو شدن با طرد شدگی چه می‌گوید؟ ببینید عیسی به شاگردانش چه گفت:

«اگر دنیا از شما نفرت دارد، به یاد داشته باشید که پیش از شما از من نفرت داشته است. اگر به دنیا تعلق داشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست می‌داشت. اما چون به دنیا تعلق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیده‌ام، دنیا از شما نفرت دارد.» (یوحنا ۱۵:۱۸-۱۹).

من بیش از هر چیز می‌خواهم شبیه عیسی بگردم. می‌خواهم همانند او عمل کنم، همانند او فکر کنم، همانند او پاسخ دهم، و همانند او سخن بگویم. و با این حال، با وجود این اشتیاق برای پیروی از او در همه چیز، اغلب از این فکر می‌لرزم که مانند او با من رفتار شود.

لازم نیست عهد جدید را کامل بدانید تا ببینید که عیسی چگونه طرد شد. او را زدند، به او خیانت کردند، او را ترک کردند، تحقیرش کردند، و بر صلیب آویختند. او در شدیدترین شکل ممکن طرد شد. اما ما به‌جای آنکه از سختی‌ها و رنج‌های ایمان‌مان بگریزیم، دعوت شده‌ایم که صلیب خود را برداریم و از پی او برویم (مرقس ۸: ۳۱-۳۸).

در همین لحظات تاریک ترس است که من به نمونه‌هایی همانند پولس استناد می‌کنم؛ مردی که دعوت مسیح را جدی گرفت و نتیجه‌اش این بود که طرد شد، تحت تعقیب قرار گرفت، کتک خورد، زندانی شد، و در نهایت سر از تنش جدا کردند. و با این حال، همان‌جا در زندان، در حالی که تنها جرمش بشارت انجیل بود، این واژگان را نوشت:

«معنی نیازمند بودن را می‌دانم، نیز معنی زندگی در وفور نعمت را. در هر وضع و حالی، رمز زیستن در سیری و گرسنگی، و بی‌نیازی و نیازمندی را فرا گرفته‌ام. قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.» (فیلیپیان ۴:۱۲-۱۳).

من باور دارم عیسی واقعاً منظورش همین بود وقتی فرمود:

«خوشابه‌حال شما، آنگاه که مردم به‌خاطر من، شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بدی به‌دروغ علیه‌تان بگویند. خوش باشید و شادی کنید زیرا پاداشتان در آسمان عظیم است.» (متی ۵:۱۱-۱۲الف).

اگر هدف ما این است که شبیه عیسی شویم، پس می‌توانیم وقتی همانند او با ما رفتار می‌شود، شادی کنیم. من نمی‌توانم به شما وعده دهم که کمتر طرد خواهید شد. اما می‌توانم به شما یادآوری کنم که طرد شدن از سوی دنیای سقوط‌کرده، نشانه‌ای است از اینکه شما به خدا تعلق دارید. به‌هرحال، اینجا مقصد نهایی ما نیست. ما فقط در حال عبوریم، در راه رسیدن به مسکن ابدی خود هستیم.

### ترس از عدم کفایت

شاید نگرانی شما بیشتر از طرد شدن این باشد که احمق به نظر برسید. ترس از عدم کفایت، دومین ریشه گسست انجیلی است که ترجیح می‌دهیم به‌خاطر حس عدم کفایت، خاموش بمانیم. بگذار آن مسیحیان واجد شرایط انجیل را بشارت دهند؛ شبانان، مشایخ، و میسیونرها!

اگر چیزی را فراموش کنم یا خراب کنم چه؟ اگر چیزی پرسند و من جواب همه را ندانم

چه؟

به یاد دارید که پیشتر گفتیم، انجیل در اوج سادگی‌اش زیباست؟ خدا آن قدر نیکوست که از ما کمال دانش و بی‌نقص بودن را نمی‌خواهد؛ فقط می‌خواهد آماده، مطیع، و عاشق او باشیم. من بیان پولس را در نامه‌اش به قرتیان، که غرق در فلسفه بودند، دوست دارم:

«زیرا مسیح مرا نفرستاد تا تمعید دهم بلکه تا بشارت رسانم، ولی نه با حکمت سخنوری، مبادا قدرت صلیب مسیح بی‌اثر گردد.» (اول قرتیان ۱: ۱۷).

پولس می‌توانست در بحث‌های فلسفی پیچیده درباره آموزه‌های روحانی به‌خوبی از خود دفاع کند، اما می‌دانست زیبایی و قدرت انجیل در سادگی آن و در دسترس بودن آن برای هر کسی است که حاضر باشد خود را تسلیم کند.

در کلیسای ما جمله‌ای وجود دارد که شعار ما گشته است: «اصل را اصل نگه دارید!» یعنی گرچه رشد در شناخت ایمان‌مان، کاری مهم و مادام‌العمر است، اما هرچه باور می‌کنیم، فکر می‌کنیم، می‌گوییم، و انجام می‌دهیم، باید در انجیل ریشه داشته باشد. این جمله، هم هشدار است برای افراد اهل مطالعه که در دانش غرق نشوند، و هم دلگرمی‌ای است برای کسانی که نوایمان هستند تا بدانند چون جواب همه‌چیز را نمی‌دانند، به این معنا نیست که آنها فاقد صلاحیت هستند.

بیا بید به چند شخصیت کتاب مقدسی نگاه کنیم که در نگاه نخست شاید برای پیشبرد پادشاهی خدا فاقد صلاحیت به نظر می‌رسیدند، اما خدا به شکلی شگفت‌انگیز از آنان استفاده کرد.

نخست، زن سامری کنار چاه (یوحنا ۴: ۴-۳۰، ۳۹، ۴۱). داستان را خودتان بخوانید، اما نکته این است که او زنی گناهکار و طردشده با الاهیاتی آشفته بود. هیچ‌کس نمی‌خواست با او معاشرت کند، و او در گناه زندگی می‌کرد. اما وقتی عیسی با او سخن گفت و خود را به‌عنوان مسیح آشکار ساخت، نتوانست خاموش بماند. او به شهر برگشت، نزد همان مردمی که از او دوری می‌کردند، و از آنان خواست بیایند و عیسی را ببینند. به آنچه بعد رخ داد دقت کنید:

«پس در پی شهادت آن زن که گفته بود «هرآنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت»، بسیاری از سامریان ساکن آن شهر به عیسی ایمان آوردند. چون آن سامریان نزد عیسی آمدند، از او خواستند نزدشان بماند. پس دو روز در آنجا ماند. و بسیاری دیگر به سبب شنیدن سخنانش ایمان آوردند. ایشان به آن زن می‌گفتند: «دیگر تنها به خاطر سخن تو ایمان نمی‌آوریم، زیرا خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که این مرد براستی نجات‌دهندهٔ عالم است.» (آیات ۳۹-۴۱).

زن سامری پنج دقیقه بعد از شناخت عیسی آن قدر شگفت‌زده و لبریز از شادی بود که این شادی او به سوی دیگران نیز سرریز شد. شاید بهترین واژه برای توصیف او این باشد: کاتالیزور. ممکن است ما فکر کنیم که او کاملاً فاقد صلاحیت برای ایفای نقش در ماموریت الهی است، اما خدا چنین نظری نداشت.

حالا به پطرس و یوحنا فکر کنید؛ دو ماهیگیر ساده با تحصیلاتی کمتر از دانش‌آموزان راهنمایی. اگر کسی قرار بود فاقد صلاحیت باشد، آن‌ها بودند. اما این موضوع آن‌ها را متوقف نکرد. روزی، پس از آنکه به خاطر بشارت انجیل دستگیر و بازجویی شدند، ایستادند و اعلام کردند:

«در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی دیگر به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.» (اعمال رسولان ۴:۱۲).

این‌ها جملاتی جسورانه از زبان دو ماهیگیر عادی و عامی است، آیا این طور نیست؟ اما بخش زیبای ماجرا اینجاست؛ بخشی که ما هم می‌توانیم وقتی ترس از عدم کفایت به سراغ-مان می‌آید به آن چنگ بزنیم. واکنش مردم به این جسارت را ببینید:

«چون شهامت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده‌اند.» (اعمال رسولان ۱۳:۴).

ما برای در میان گذاشتن خبر خوش، فقط به خاطر دانسته‌های مان واجد صلاحیت نمی‌گردیم، بلکه به خاطر کسی که او را می‌شناسیم. پیش‌نیازهای بشارت این‌هاست: تسلیم، دلی دگرگون‌شده، و رابطه‌ای مستمر با مسیح.

وقتی مانند پولس متمرکز باشیم، مانند پطرس و یوحنا با عیسی صمیمی باشیم، و مانند زن سامری سرشار از شادی باشیم، خدا از ما استفاده خواهد کرد. او در به‌کار گرفتن افراد وفادار امین است، نه فقط زیرکان، بااستعدادها، نخبگان، یا کسانی که الهام‌بخش به نظر می‌رسند. نگذارید چیزهایی که هنوز نیاموخته‌اید، شما را از در میان گذاشتن این حقیقت باز دارد که خدا چگونه زندگی‌تان را دگرگون کرده است.

### ترس از رنجاندن دیگران

این سطور در سال ۲۰۲۴ نوشته شده است و به نظر می‌رسد جهان هرگز تا این اندازه پر از تله‌های اجتماعی و فرهنگی نبوده است. هر چیزی می‌تواند توهین‌آمیز تلقی شود. حتی تلاش برای توهین‌آمیز نبودن نیز برای برخی توهین‌آمیز است. و دیگر از این هم نگویم که مذهب تا چه اندازه برای عده‌ای آزاردهنده است، درست است؟ ترس از رنجاندن دیگران، یعنی خاموش ماندن برای آنکه مبادا دیگران را بیازاریم و ناراحت کنیم، برای ساکت نگه داشتن بسیاری از مسیحیان کفایت می‌کند.

- ✓ اگر چیزی بگویم که آنان را عصبانی کند یا دلشان را برنجاند چه؟
- ✓ اگر به خاطر سبک زندگی یا انتخاب‌های‌شان فکر کنند دارم آنان را داوری می‌کنم چه؟

در اینجا می‌خواهیم ابتدا با حقیقت اصلی مان آغاز کنیم و بعد آن را در پرتو کتاب مقدس بررسی کنیم. حقیقت این است که پیغام انجیل توهین‌آمیز است. ما نمی‌توانیم از این واقعیت

فرار کنیم. پیروی از عیسای مسیح مستلزم اعتراف به گناه، توبه واقعی، و تسلیم شدن است. شنیدن این جملات آسان نیست. فکر نمی‌کنم تا به حال کسی را دیده باشم که برای نخستین بار با شنیدن این جمله که تو گناهکاری، لبخند زده باشد.

با این حال، هرچند شنیدن این حقیقت دشوار است، اما انجیل به امید، شادی، و آرامش بزرگی می‌انجامد. آنچه در آغاز آزاردهنده به نظر می‌رسد، در نهایت بزرگ‌ترین خیر ماست. بگذارید با مثالی توضیح دهم. نخستین بار که فهمیدم بوی عرق گرفته‌ام، کلاس ششم بودم. چندش‌آور است، می‌دانم. اما من همان‌روز صبح متوجه این موضوع نشده بودم. چهارشنبه‌شب در کلیسا، در میان جمعی از بچه‌های دیگر، این موضوع را فهمیدم. اگر تا به حال یک پسر یازده‌ساله را از نزدیک دیده باشید، می‌دانید که معمولاً خیلی تیزبین نیستند؛ پس در واقع من نخستین کسی نبودم که بوی بد خودم را فهمیدم. دوستم متوجه شد. مرا کنار کشید و گفت: «مرد حسابی، خیلی بو می‌دی!» اول از او ناراحت شدم که چرا چنین چیز ناخوشایندی می‌گوید، اما بعد خودم بو کشیدم... و فهمیدم خیلی به من محبت داشت که به من گوشزد نمود.

ممکن است پیغام انجیل توهین‌آمیز باشد، اما کتاب مقدس نشان می‌دهد که اگر موضوعات آزاردهنده نیز با محبت بیان شوند، می‌توانند اثرگذاری فوق‌العاده‌ای داشته باشند. به موعظه پطرس در اعمال رسولان ۲: ۱۴-۴۱ فکر می‌کنم. پس از آنکه آنها از روح القدس پُر شد، پطرس برخاست و شروع به موعظه انجیل کرد. اما به‌جای آنکه در پایان موعظه‌اش دعوتی ملایم و دلنشین برای آمدن به جلو و پذیرفتن عیسای مسیح به‌عنوان خداوند و نجات‌دهنده شخصی مطرح کند، سخنش را این‌گونه به پایان رساند:

«پس قوم اسرائیل، جملگی به یقین بدانند که خدا این عیسی را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح ساخته است.» (اعمال رسولان ۲: ۳۶)

در حقیقت پطرس گفت: «همین عیسی که شما او را کشتید!» و واکنش آنان به این حقیقت تند و کوبنده، احساس تقصیر و محکومیت بود. اما آنها گفتند: «چه باید بکنیم؟» و

پطرس به آنان گفت توبه کنند، آمرزش مسیح را بپذیرند، و خود نیز از روح پر شوند. او با صداقت آمیخته با محبت آنان را به خانواده الهی دعوت کرد.

پطرس از گفتن «مچ شما را گرفتم!» لذت نمی برد. او قصد نداشت خرده گیر یا بی رحم باشد. او انجیل را به گونه ای مطرح کرد که برای آنان قابل درک باشد و آنان را به توبه و تسلیم ترغیب کند.

پیغام انجیل تند و برنده است، اما لازم نیست ما در هنگام رساندن آن به دیگران، بی جهت تند و آزاردهنده باشیم. ما آن را با جسارت در میان می گذاریم، اما با صبر، ملایمت، و فیض. ما آن را با محبت واقعی به دیگران می گوییم، نه از موضع داوری. به یاد داشته باشید، ما نیز زمانی از خدا دور بودیم.

### ترس از شکست

برای بسیاری از مردم، ترس از شکست گسست بزرگی است؛ این یعنی خاموش ماندن تا مبدا اوضاع بدتر شود.

✓ اگر خدا را ناامید کنم چه؟ حتماً افراد بسیاری از من ناراحت خواهند شد.

✓ اگر با گفتن سخنی اشتباه یا سخنانی مبهم، باعث شوم کسی نسبت به عیسی بدبین شود چه؟

می توانیم برای این مورد، فرهنگ تند، نتیجه محور، و عمل گرای زمانه خود را مقصر بدانیم، اما من فکر می کنم موضوع از این عمیق تر است. باور دارم این ریشه از یک بدفهمی ظریف درباره بشارت ناشی می شود. در ادامه یک فصل کامل را به موضوع موفقیت و شکست در ماموریت خدا اختصاص خواهیم داد، اما فعلاً بیایید به یکی از مثل های عیسی نگاه کنیم: در متی ۱۴:۲۵-۳۰ مثل قنطارها را می بینیم. در این مثل، اربابی به سه خدمتکار خود بر حسب توانایی شان، مبالغی اختصاص می دهد. به یکی پنج قنطار، به دیگری دو قنطار، و به دیگری یک قنطار داد. به جای آنکه این مثل را فقط به موضوع پول محدود کنیم، آن را این گونه ببینید که خدا شما را در جایگاهی خاص قرار داده است. در فصل پیشین درباره این موضوع صحبت کردیم. او به شما عطایا، روابط، تجربه ها، و دلی تازه بخشیده است. آنچه به

من بخشیده، ممکن است با آنچه به شما بخشیده متفاوت باشد. همسر من درون گراست. او با افراد کمتری نسبت به من در ارتباط است، اما نکته اینجاست که خدا او را با معیار من نمی‌سنجد، همان‌طور که مرا نیز با معیار او نمی‌سنجد.

در این داستان، خدمتکاری که پنج قنطار داشت، امین بود و پنج قنطار دیگر به دست آورد، و ارباب به او گفت: «آفرین، ای خادم نیکو و امین.» آن که دو قنطار گرفته بود نیز دو قنطار دیگر به دست آورد و همان پاسخ را شنید. اما آن خدمتکاری که یک قنطار گرفته بود، ترسید و پولش را در زمین پنهان کرد. سرانجام وقتی ارباب نزد او آمد، گفت: «ترسیدم و رفتم و قنطار تو را در زمین پنهان کردم. اینک مال تو اینجاست.» اما ارباب به‌جای آنکه بگوید آفرین، او را بدکاره و تنبل خواند.

اما کمی عمیق‌تر نگاه کنید. چرا ارباب گفت این خدمتکار تنبل است؟ چون هیچ تلاشی نکرد. اینجاست که در تضاد ترس از شکست، دلگرمی آشکار می‌شود. خدا، درست مانند آن ارباب، بر هر چیزی حاکم است. او ما را دعوت کرده، مجهز کرده، و فرستاده است تا خود را در زندگی دیگران سرمایه‌گذاری کنیم. شکست واقعی این است که عطایا، تجربه‌ها، جایگاه، و دعوت خود را دفن کنیم. من دوست دارم بگویم ساده‌ترین راه بازنده بودن در بشارت این است که دهان خود را بسته نگه داریم.

خدا هرگز از ما کمال نخواست، بلکه فقط امانت‌داری خواسته است. او برگزید که جهان را توسط انسان‌های ناکامل اما وابسته به خود دگرگون سازد. به‌جز در حالتی که کسی آشکارا انجیل دروغین را موعظه کند، هر تلاش با امانت برای در میان گذاشتن امید عیسی با کسی که نیاز دارد آن را بشنود، موفقیت محسوب می‌شود. باز هم در فصل بعد بیشتر درباره این موضوع خواهیم گفت.

### ترس از ریاکاری

آخرین ترس در این مجموعه، ترسی تلخ و زنده است. زنده است چون واقعی است. ترس از ریاکاری! یعنی خاموش ماندن به‌خاطر شکست‌ها، ضعف‌ها، یا نافرمانی‌های شخصی،

که خزنده و آرام وارد ذهن ما می‌شود و هر امید را برای اینکه بتوانیم به ماموریت الهی بپیوندیم، نابود می‌کند.

✓ آن‌ها می‌دانند من کامل نیستم. پس من چه حق و حقوقی دارم؟

✓ اگر گناهان مرا پیش بکشند و بگویند تو از ما بدتر هستی چه؟

پس چرا گفتم آخرین ترس واقعی است؟ و چرا درباره بقیه موارد چنین چیزی نگفتم؟  
خب! آیا به شما قلبی تازه بخشیده شده، از جدایی ابدی نجات یافته‌اید، و دعوت شده‌اید که از مسیح پیروی کنید؟ بله، من هم همین‌طور. پس واضح است که دیگر هرگز گناهی مرتکب نمی‌شوید، درست است؟ او، مرتکب می‌شوید؟ بله! من هم همین‌طور. پس ما چگونه افرادی خوانده خواهیم شد؟ بله! ریاکار!

اما نکته مهم درباره ریاکاری مسیحی این است که خدا آن را پیش‌بینی کرده است. خدا می‌داند که شما کامل نخواهید بود. او از لغزش شما شگفت‌زده نمی‌شود.

وقتی فرزندانم راه رفتن را یاد می‌گرفتند، هر قدم‌شان را جشن می‌گرفتیم. حتی یک بار هم نشد که آن طرف اتاق بایستم، دست‌هایم را باز کنم، و وقتی زمین می‌خورند، آنها را سرزنش کنم. یک قدم، زمین خوردن! دو قدم، زمین خوردن! سه قدم، چهار قدم، زمین خوردن! هر بار آن‌ها را بلند می‌کردم، در آغوش می‌گرفتم، و آنها دوباره تلاش می‌کردند. و هر بار که می‌افتادند، البته ناراحت می‌شدند، اما احساس شرم نمی‌کردند، چون می‌دانستند پدری هست تا بلندشان کند، دستشان را بگیرد، با آن‌ها تمرین کند، و هنگام یاد گرفتن این فرایند، راهنمای آنها باشد.

رابطه شما با خدا رابطه‌ای زنده است، و یاد گرفتن اینکه چگونه مطابق روش او زندگی کنید، زمان می‌برد. باید عضلات روحانی‌ای را به کار بگیرید که حتی از داشتن آنها اطلاع نداشتید. اما موضوع رشد و پیشرفت است، نه کمال. شاید پیش‌تر این آیه را گفته باشم، اما بگذارید در این زمینه دوباره به آن برگردیم، چون باید با خودمان صادق باشیم. شاید تا حالا فراموش کرده باشید که این روند چگونه کار می‌کند. من که اغلب فراموش می‌کنم...

«اگر بگوییم بری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست. ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد. اگر بگوییم گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو جلوه می‌دهیم و کلام او در ما جایی ندارد... ای فرزندانم، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد، شفיעی نزد پدر داریم، یعنی عیسی مسیح پارسا. او خود کفاره گناهان ما است، و نه گناهان ما فقط، بلکه گناهان تمامی جهان نیز.» (اول یوحنا ۲:۲-۸)

یادتان هست؟ شما گناه می‌کنید. وانمود نکنید که نمی‌کنید! اما به سبب هویت تازه‌تان در مسیح و کاری که او بر صلیب انجام داد، دعوت شده‌اید تا این گناهان را نزد پای عیسی بریزید. او وعده داده که ببامرزد، و اختیار آمرزیدن را هم دارد. گناه نکنید... اما وقتی گناه کردید، به یاد بیاورید که عیسی جرمه آن را پرداخته است.

به رو بیفتید. در آغوش او بیفتید. وقتی می‌لغزید، به سوی مسیح خم شوید، نه اینکه فرار کنید و پنهان شوید، زیرا زیبایی انجیل درست در همین عدم کمال ما نمایان می‌شود. تفاوت گناه شما با گناه کسی که خدا را نمی‌شناسد این است که گناه شما دیگر شما را از او جدا نمی‌کند. پس صادق باشید. اشتباهات خود را بپذیرید. اما نگذارید گناهان‌تان شما را منفعل بگردانند و در احساس گناه و شرم فرو ببرند. درست مانند داوود پس از سقوط عظیمش در ماجرای بتشبع و شوهرش اوریای حتی، خدا را ستایش کنید و از محبت عظیم او به دیگران بگویید.

«خدایا، لکه خون را از وجود من پاک کن ای خدایی که خدای نجات من هستی، و زبانم عدالت نجاتبخش تو را شادمانه خواهد سراپید. خداوندگارا، لبانم بگشا، تا دهانم ستایش تو را بیان کند.» (مزامیر ۵۱:۱۴-۱۵).

### نبودِ حس فوریت

به گمان من، نبودِ حس فوریت، فراگیرترین گسست انجیلی‌ای است که به‌طور خاموش وجود دارد که اغلب ما با آن روبرو هستیم. این را از آن جهت می‌گوییم که برخلاف برخی از گسست‌های دیگر، معمولاً درباره آن زیاد فکر نمی‌کنیم؛ و وقتی هم به آن توجه می‌کنیم، به‌راحتی برایش بهانه می‌تراشیم. می‌توان نبودِ فوریت را این‌گونه تعریف کرد: «خاموش ماندن به‌سبب بدفهمی نسبت به ماموریت خدا.»

✓ الان وقت یا انرژی‌اش را ندارم. بالاخره یک روزی انجام خواهم داد.

✓ حتماً شخص دیگری پیغام انجیل را با او در میان خواهد گذاشت. به‌هرحال خدا بر همه امور حاکم است.

نمی‌خواهم برای توضیح این ریشه بیش از این وقت بگذارم، و نمی‌خواهم با تعارف سخن بگویم. نبودِ فوریت از ایمانی عاقبت‌طلب و بی‌تفاوت سرچشمه می‌گیرد؛ ایمانی که می‌گوید: من نجات را دارم، و اگر فرصتی شد، بعداً به سراغ تو هم می‌آیم.

دی. تی. نایلز، شبان و الاهیات‌دان سری لانکایی، بشارت را این‌گونه ساده توصیف می‌کند: «گدایی که به گدای دیگری می‌گوید از کجا می‌توان نان یافت!»<sup>۱</sup> دادن غذا به انسانی گرسنه باید او را نسبت به همه کسانی که هنوز گرسنه‌اند، دلسوز و حساس بگرداند. به همین ترتیب، تجربه نجات، فرزندخواندگی، هدف، و صمیمیت با خدا باید ما را به سوی هر کسی که هنوز در تاریکی سرگردان است، به حرکت درآورد. اما با این حال، ما اغلب راضی می‌شویم که جایی بنشینیم و فقط از غذای خودمان لذت ببریم.

یعقوب این گرایش را در فصل دوم نامه خود به‌خوبی بیان می‌کند:

«برادرانِ من، چه سود اگر کسی ادعا کند ایمان دارد، اما عمل نداشته باشد؟ آیا چنین ایمانی می‌تواند او را نجات بخشد؟ اگر برادر یا خواهری نیازمند پوشاک و خوراک روزانه باشد و کسی از شما بدیشان گوید: «بروید به سلامت، و گرم و سیر

<sup>۱</sup> D.T. Niles, *That They May Have Life* (New York: Harper & Brothers, ۱۹۵۱), ۹۶

شوید،» اما برای رفع نیازهای جسمی ایشان کاری انجام ندهد، چه سود؟ پس ایمان به تنهایی و بدون عمل، مرده است.» (یعقوب ۲: ۱۴-۱۷).

ایمان داشته باشید یا نه، بشارت یعنی رساندن پیغام انجیل به کسانی که در رنج هستند، و خود این نیز یک کار است. این کاری است که انجام می‌دهیم، نه فقط برای شادی و دریافت حیات تازه دیگران، بلکه بر شادی خودمان نیز تاثیر دارد. به کار گرفته شدن توسط خدا تجربه‌ای شگفت‌انگیز است، و اطاعت ما بی‌ثمر نمی‌ماند. نبود فوریت بیش از آنچه تصور می‌کنیم، وضعیت دل ما را آشکار می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد که هنوز ناپخته‌ایم و به درستی نفهمیده‌ایم که خدا از فرزندانش چه می‌خواهد. اما مانند بسیاری از نکات دیگر این کتاب، این بیشتر یک نشانه است که باید خود را در آن تربیت کنیم و چشمان مان را بگشاییم، نه حکم کنیم و بگوییم که نالایق و نامحبویم.

### نبودِ محبت

آخرین ریشه، سخت‌ترین همه است. سخت است، چون ما را به یاد هویت گذشته خودمان می‌اندازد. نبودِ محبت (یعنی خاموش ماندن به سبب کینه، یا داشتن نظر شخصی، یا نگرشی منفی) مانند چشم‌بندی است که چشمان مسیح را در ما می‌بندد و باعث می‌شود دیگران را از پشت لِنزِ درد، حق‌به‌جانب بودن، و خشم نظاره کنیم.

- ✓ اگر خدا واقعاً کسی را که من از او بدم می‌آید دگرگون کند، چه؟
- ✓ آن شخص به خاطر آسیبی که به من زده، شایسته نجات نیست.

برای درک این گرایش انسانی، خوب است به داستان یونس نگاه کنیم. وقتی کودک بودم، فکر می‌کردم کتاب یونس فقط درباره مردی است که ماهی او را بلعید، اما آن فقط بخش کوچکی از ماجراست. کل داستان این است که یونس نبی از سوی خدا مامور شد به شهر نینوا برود و پیغام خدا را برساند. او باید می‌گفت که توبه کنید و به سوی خداوند بازگردید،

وگرنه نابود خواهید شد. اما او در جهت مخالف حرکت کرد. وقتی طوفانی سخت برخاست، یونس دانست که این به خاطر فرار او از ماموریت خداست. پس از ملوانان خواست او را به دریا بیندازند. در اینجا ماهی وارد صحنه می‌شود. یونس بلعیده می‌شود، سپس در ساحل نینوا بیرون افکنده می‌شود، و سرانجام با وجود نافرمانی نخستینش، پیام خدا را به آشوریان می‌رساند. و چه شگفت‌انگیز، صد و بیست هزار از اهالی نینوا توبه می‌کنند و به سوی خداوند بازمی‌گردند. دیگر لازم نبود خدا نینوا را نابود کند.

احتمالاً یونس از این اتفاق بسیار خوشحال شد، درست است؟ اما خیر... واکنش او را ببینید. اصلاً جالب نیست.

«اما این در نظر یونس بسیار بد آمد و خشمش افروخته شده، به درگاه خداوند دعا کرده، گفت: «ای خداوند، آیا همین نبود سخن من، آنگاه که هنوز در ولایت خود بودم؟ از همین رو، شتابان به ترشیش گریختم. می‌دانستم تو خدایی هستی فیاض و رحیم و دیرخشم، که محبتت را پایانی نیست و از فرستادن بلا منصرف می‌شوی. اکنون ای خداوند، جانم را بستان که مردن برایم بهتر از زیستن است.» (یونس ۴:۱-۳).

یونس در واقع به خدا گفت که می‌دانستم آن‌ها را نجات خواهی داد؛ برای همین فرار کردم. او آن قدر از اهالی نینوا نفرت داشت که وقتی آنها توبه کردند و خدا از داوری‌اش برگشت، خشمگین شد.

من هم پیش‌تر آسیب‌هایی دیده‌ام؛ بی‌هیچ دلیل موجهی مورد حمله قرار گرفته‌ام. در چنین لحظاتی، خشم یونس را می‌فهمم و درست مانند بسیاری از گسست‌های دیگر، می‌گذارم این احساس بر نقش من در ماموریت خدا تأثیر بگذارد. ناگهان خودم را در جایگاه قاضی، هیأت منصفه، و مجری حکم می‌نشانم. به مردم به‌عنوان کسانی می‌نگرم که بیش از حد بد هستند یا نجات‌ناپذیرند، و حتی حاضر نمی‌شوم کاری برای‌شان انجام دهم. حالا متوجه شدید؟ گفتم که موضوع سختی است.

پس چگونه با نبودِ محبتِ مقابله کنیم؟ با به یاد آوردن او که خود محبت است (اول یوحنا ۴:۸).

«هنگامی که ما هنوز ناتوان بودیم، مسیح در زمان مناسب به خاطر بی‌دینان جان داد. حال آنکه به‌ندرت ممکن است کسی به خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، هرچند ممکن است کسی را این شهامت باشد که جان خود را برای انسانی نیک بدهد. اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» (رومیان ۵: ۶-۸).

در حالی که هنوز دشمن خدا بودم، او برای من جان خود را فدا نمود. او این کار را کرد تا محبت عظیم خود را نشان دهد. او این کار را نکرد چون من شایسته بودم یا چون طبق قواعد بازی کرده بودم. بلکه با وجود رفتار من، باز او محبت خود را نشان داد. فراموش نکنیم که انجیل قدرت آن را دارد که حتی تاریک‌ترین دل‌ها را نیز دگرگون سازد. پادزهر نفرت و داوری، به یاد آوردن آموزش خدا و دگرگونی خود ماست. تنها از این راه است که می‌توانیم مانند مسیح محبت کنیم و بر نبودِ محبت غلبه یابیم.

### تمرین، تمرین، تمرین

بعد از اینکه گسست‌های انجیلی خاص خود را شناسایی کردید؛ ریشه‌یابی کردید و آن‌ها را در نور کلام خدا بررسی نمودید، مهم است که آن‌ها را عملی کنید. بالاخره، شناختن گسست‌ها فقط نیمی از نبرد است. غلبه بر آن‌هاست که باعث پدیدار شدن اعتماد واقعی می‌گردد.

من عاشق این هستم که در نقش‌های مختلف قرار بگیرم، چه لگوبازی با بچه‌هایم باشد، چه تمرین بشارت. تمرین چیزی جز بازی قرار گرفتن در نقش‌های مختلف نیست؛ به‌جای اینکه بخواهید خود را در لحظه واقعی و در گفت‌وگو با کسانی که عیسی را نمی‌شناسند ببینید، تمرین را آغاز کنید، جایی که نتیجه نهایی چندان اهمیتی ندارد. یاد بگیرید چگونه بر گسست-

های خود غلبه کنید. یک دوست مسیحی پیدا کنید و سناریوهای فرضی بدترین حالت ممکن را شبیه‌سازی کنید، تا ببینید در گفت‌وگوهایی که گسست‌های انجیلی‌تان را آشکار می‌کنند، چگونه می‌توانید واکنش نشان دهید. موقعیت‌های واقعی‌ای را بازسازی کنید که در گذشته موفقیت‌آمیز نبوده‌اند؛ لحظاتی که آرزو می‌کردید کاش مسیر دیگری را رفته بودید یا چیزی را بهتر توضیح داده بودید. نقش آدم‌های مختلف را بازی کنید و ببینید هر شخص چگونه گسست انجیلی متفاوتی را در شما برمی‌انگیزد. تمرین کنید، چون مردم ارزش دارند تا برای آنها تلاش کنیم، و انجیل ارزش آن را دارد که ما در رساندنش ورزیده شویم.

### پاسخ‌ها و پادزهرها

آیا برای در میان گذاشتن پیام انجیل تردید دارید؟ احتمالاً بله! اما اگر فهم درستی از گسست‌های انجیلی، راه‌های شناسایی آن‌ها، و حقایق کلیدی کتاب‌مقدس داشته باشید، می‌توانید از دل این تردیدها عبور کنید، زیرا می‌دانید در این مسیر تنها نیستید. شما پادزهر ترس را در اختیار دارید؛ اعتماد به خدای قادر مطلق که شما را فراخوانده تا نه بر توان خود، بلکه با اتکا بر قدرت او آرام بگیرید. پس وقتی دشمن یک یا دو گسست انجیلی را در گوشتان زمزمه می‌کند، به او یادآوری کنید که تردیدها و محدودیت‌های انسانی ما در برابر خدا هیچ است؛ همه برادران و خواهران امین در مسیح را به یاد بیاورید که با همین گسست‌ها روبه‌رو شدند؛ و با جسارت، پیام انجیل را در میان بگذارید.

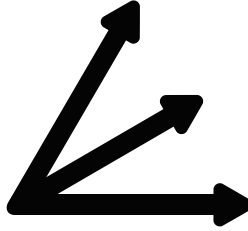
### خودآزمایی

- آیا تا به حال مشخصاً به این فکر کرده‌ام که چرا ایمانم را با دیگران در میان نمی‌گذارم؟
- برخی از بزرگ‌ترین گسست‌های انجیلی من کدام‌اند؟ آخرین باری که این گسست -ها باعث شدند تا از بشارت دادن منصرف شوم، چه زمانی بود؟
- کتاب‌مقدس چگونه می‌تواند به من کمک کند تا بر گسست‌های انجیلی خود غلبه کنم؟

- آیا تا به حال بشارت دادن را با افرادی امن و در محیطی امن تمرین کرده‌ام؟

عنصر ششم

نقش



آیا به نحوه کارکرد خدا در وجود اطمینان داریم؟

---

### ماهی‌ها در بالای درخت

ضرب‌المثل قدیمی وجود دارد که اغلب آن را به آلبرت اینشتین نسبت می‌دهند: «اگر ماهی را بر اساس توانایی‌اش در بالا رفتن از درخت قضاوت کنید، تمام عمرش را با این باور خواهد گذراند که احمق است!» این تصویر، بسیار مضحک است. معلوم است که ماهی‌ها از درخت بالا نمی‌روند! اصلاً برای بالا رفتن از درخت آفریده نشده‌اند، هیچ‌کس هم از آن‌ها چنین انتظاری ندارد، و هر کس آن‌ها را با چنین معیاری بسنجد، احتمالاً باید کمی بیشتر درباره ماهی‌ها مطالعه کند. شنیده‌ام مدرسه‌های خوبی هم دارند!!!

نکته اینجاست که تحمیل انتظارات نادرست یا دست‌نیافتنی بر مردم، نتیجه‌ای جز خرد کردن روحیه و دور کردن آنها نخواهد داشت. و البته باید با هر ذره‌ای از اعتمادبه‌نفس هم خداحافظی کنید.

عنصر ششم، یعنی نقش، برای هر کسی که می‌خواهد زندگی‌ای «رو به دنیا» داشته باشد، فوق‌العاده مهم است. بدفهمی نسبت به آنچه خدا از ما انتظار دارد، تلاش برای انجام کاری که فقط خود او می‌تواند انجام دهد، و سنجش موفقیت با معیارهای نادرست، حتی مشتاق‌ترین مبشران را نیز منفعل می‌گرداند.

پس نقش ما در ماموریت الاهی چیست؟ نقش خدا چیست؟ آیا همه چیز بر دوش ماست، یا او خود از عهده آن برمی آید؟ و اگر تمامی چیزها تحت کنترل او است، اصلاً چرا ما باید زحمتی به خود بدهیم؟ آیا کسی با من هم نظر است؟

دنبال کردن همه رشته‌های مربوط به اینکه خدا چگونه نجات می‌دهد، می‌تواند ما را گیج کند. پس اگر به دنبال بررسی عمیق الاهیاتی درباره نجات و سازوکار آن هستید، باید بگوییم که در اینجا آن را نخواهید یافت. در عوض، می‌خواهم درباره نقش خودمان و نقش خدا در نجات دیگران، بنا بر دانسته‌های قطعی سخن بگویم.

### خدمتِ آشتی

چند بار گفته‌ام که خدا ما را به ماموریت خود دعوت می‌کند. او این ماموریت را صرفاً به ما واگذار نکرده است. پولس آن را این‌گونه بیان می‌کند:

«پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است! اینها همه از خداست که به واسطهٔ مسیح ما را با خود آشتی داده و خدمت آشتی را به ما سپرده است. به دیگر سخن، خدا در مسیح جهان را با خود آشتی می‌داد و گناهان مردم را به حسابشان نمی‌گذاشت، و پیام آشتی را به ما سپرد. پس سفیران مسیح هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید. او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم.» (دوم قرنتیان ۲: ۱۷-۲۱).

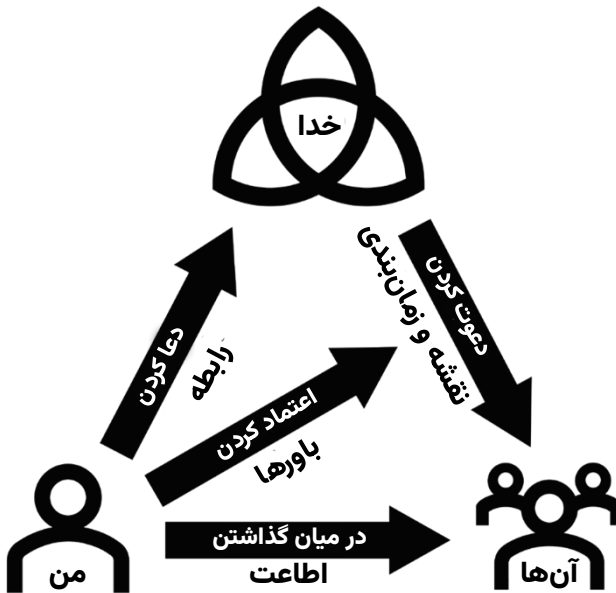
ما نجات یافتیم و طبیعت ما تازه گشت. خدا ما را با خود آشتی داد. او ما را دوباره احیا نمود و رابطه‌ای که به سبب گناه شکسته شده بود را ترمیم کرد. اما ماجرا فقط به اینجا ختم نمی‌شود. او چیزی به ما بخشید که «خدمت آشتی» نامیده می‌شود. صبر کنید. آیا خدا به ما چنین خدمتی سپرده است؟ اگر شبان شما تماس بگیرد و بگوید: «خدمت نوجوانان را به تو

می‌سپارم»، این برای شما چه معنایی خواهد داشت؟ احتمالاً به این معنا خواهد بود که باید انجام بازی‌های گروهی را تمرین کنید، زیرا همانند یک قهرمان، مسئولیت تازه‌ای به شما محول شده است.

در این بخش، کم‌کم ظرافت نقش ما در ماموریت خدا آشکار می‌شود. او آشتی می‌دهد، اما ما به‌عنوان بازوی اجرایی او عمل می‌کنیم؛ خادمان آشتی و سفیران مسیح. او پیام آشتی را به ما می‌سپارد: یعنی انجیل؛ یعنی او گناه ما را بر خود گرفت و پارسایی خود را به ما بخشید. هیچ جای این متن نمی‌گوید که ما مسئول اصلی هستیم؛ ما فقط نقشی ایفا می‌کنیم. و همین نقش، هدیه‌ای از سوی اوست.

پسرم بیش از هر چیزی دوست دارد که در کارهای خانه به من کمک کند. او ابزارهای خودش را دارد، لباس کار خودش را دارد، و حتی یک لامپ اضطراری کوچک دارد تا من در جاهای تاریک بهتر ببینم. این نسخه کوچک من، که در شباهت من ساخته شده، از کمک کردن به پدرش لذت فراوانی می‌برد؛ اما هرگز به شما نخواهد گفت که خودش رئیس است. او در نقش خود به‌عنوان شاگرد من، اعتمادبه‌نفسی کامل دارد، چون سنگینی کل پروژه را بر دوش خود احساس نمی‌کند.

بشارت نیز دقیقاً همین‌گونه است. ما به پروژه خدا دعوت شده‌ایم، یعنی خدمت نجات جان‌های گمشده؛ و وقتی نقش خود را درست بفهمیم، هیچ چیز نمی‌تواند بیش از این باعث شادی ما بگردد. پس بیایید مشخص‌تر صحبت کنیم. ما شاگرد، بازوی اجرایی، سفیر، و آشتی‌دهنده هستیم. اما ما عملاً در ماموریت خدا چه می‌کنیم؟ من دوست دارم از یک طرح ساده برای فهم این موضوع استفاده کنم.



### شناختن نقش خود

درست مانند بحثی که درباره انگیزه داشتیم، در اینجا هم باید طرف‌های درگیر در این فرایند را در نظر بگیریم: خدا، ما، و آن‌ها. چه کسی چه کاری انجام می‌دهد؟ بیایید از خودمان شروع کنیم. من باور دارم که سه عمل وجود دارد که می‌توانیم هر روز آنها را انجام دهیم. نخستین عمل، دعاست. ما دعوت شده‌ایم که دعا کنیم. خدا دل کسانی را که از او دورند دگرگون می‌سازد، همان‌گونه که پولس در رومیان ۱:۱۰ برای نجات اسرائیلیان دعا می‌کند. و چون فرزندان او هستیم و با او رابطه‌ای محبت‌آمیز داریم، پس بی‌مانع به تخت فیض او دسترسی داریم تا هر زمان که بخواهیم، به حضور او نزدیک شویم (عبرانیان ۴:۱۴-۱۶). اصطلاح رسمی آن، دعای شفاعتی است؛ یعنی دعا کردن به نیابت از دیگران. دومین عملی که می‌توانیم انجام دهیم یعنی در میان گذاشتن پیغام انجیل، چیزی است که در فصل بعد بیشتر به آن خواهیم پرداخت. فراموش نکنید که ما در حال بنا نمودن چیزی

بوده‌ایم؛ یک جهان‌بینی «رو به دنیا» که باعث می‌شود ایمان ما به سوی اطرافیان سرریز شود. وقتی برای پرورش هشت عنصر این کتاب وقت می‌گذاریم، بشارت به صورت طبیعی انجام می‌شود. اما ما نمی‌توانیم کاملاً بر بشارتِ طبیعی و خودجوش تکیه کنیم. گسست‌های انجیلی پدیدار خواهند شد، و لازم است با اطاعت پاسخ دهیم و پیغام انجیل با امانت با هر کسی که به آن نیاز دارد در میان بگذاریم، صرف‌نظر از اینکه او از چه ظرفیت روحانی‌ای برخوردار باشد.

چه کار دیگری می‌توانیم در این فرایند انجام دهیم؟ من فکر می‌کنم این عمل سوم، اغلب نادیده گرفته می‌شود و وقتی هم درباره آن سخن گفته می‌شود، معمولاً از زاویه‌ای منفعلانه به آن نگاه می‌شود. اما باور کنید، این یکی اصلاً منفعلانه نیست. ما اعتماد می‌کنیم. اگر تا به حال سقوطِ اعتماد را تجربه کرده باشید، یعنی کورکورانه خود را در آغوش باز دیگران رها کرده باشید، می‌دانید که اعتماد صفتی منفعلانه نیست، بلکه انتخابی فعال است. آیا مرا خواهند گرفت؟ اگر نگیرند چه؟ اعتماد، چیزی نیست که خودبه‌خود در ما وجود داشته باشد. مهارتی است که باید آموخته شود. ما به خدا اعتماد می‌کنیم، همان‌گونه که پسریم به من اعتماد می‌کند، با این باور که وقتی قفس مرغ‌ها را می‌سازیم یا پنکه سقفی را نصب می‌کنیم، من نقشه را می‌دانم. اعتماد ما بسیار مهم است، چون ما تصویر کامل را نمی‌بینیم. نمی‌دانیم خدا در پشت صحنه چه می‌کند و چگونه در دل افراد گمشده عمل می‌نماید.

«با تمام دل خود بر خداوند توکل کن، و بر عقل خویش تکیه منما؛ در همه راه‌های خود او را در نظر داشته باش، و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید.» (امثال ۳: ۵-۶)

پس نقش ما چیست؟ ما هر روز زانو می‌زنیم و از خدا می‌خواهیم آنچه را فقط خود او می‌تواند انجام دهد را عملی کند. ما حرکت می‌کنیم و برای رساندن خبر خوش به کسانی که به آن نیاز دارند، گام برمی‌داریم و ما اعتماد می‌کنیم، و در حاکمیت و توانایی خدا برای زنده کردن چیزهای مرده آرام می‌گیریم.

وقتی نقش خود را بشناسیم، نقش خدا کاملاً آشکار می‌گردد: «بقیه کارها!» این ما نیستیم که دل‌ها را تغییر می‌دهیم بلکه خدا این کار را انجام می‌دهد. و او این کار را مطابق نقشه، مقصود، و زمان‌بندی خود انجام می‌دهد. او در دعوت از جان‌های گمشده امین است. او آنان را به سوی خود می‌کشد و همان‌گونه که شما و مرا به خانواده خود پذیرفت، آنان را نیز در خانواده الاهی می‌پذیرد.

### مثال کشاورزی در بشارت

وقتی نقش خودمان را درست درک کنیم، آن فشاری که اغلب احساس می‌کنیم برداشته می‌شود؛ اینکه بخواهیم مردم را با نیرنگ، اصرار، ترساندن، یا وعده‌دادن به چیزی، وادار به اعتراف به ایمان کنیم، تا احساس کنیم کاری انجام داده‌ایم، از میان برداشته می‌شود. گفت‌وگویی را با جوانی در دوران دانشگاه به یاد دارم. بدفهمی نسبت به نقش خودم باعث شد آن بیچاره را با هر روش، ترفند، و حربه ترسناکی که به ذهنم می‌رسید بمباران کنم، و در پایان، چون او تصمیم نگرفت از عیسی پیروی کند، احساس شکست کامل داشتم. به بیان روشن، ناراحت بودم، چون به‌عنوان یک ماهی، نمی‌توانستم از درخت بالا بروم!

کارهایی که ما انجام می‌دهیم، تنها بخش مهم این معما نیستند. ما همچنین باید موفقیت را با معیار درستی بسنجیم. موفق شدن در بشارت یعنی چه؟ اگر موفقیت، بستن قرارداد نهایی نیست، پس چیست؟ بیابید بینیم کتاب مقدس درباره این موضوع چه می‌گوید.

پولس در اول قرن‌تین، برای رسیدگی به اختلافاتی که در کلیسا پیش آمده بود توضیحاتی ارائه می‌دهد. مسیحیان عملاً گروه‌بندی کرده بودند؛ برخی می‌گفتند از پولس پیروی می‌کنند و برخی دیگر از معلمی توانا به نام اپلس. و گرچه پولس مستقیماً درباره بشارت نمی‌نویسد، اما سخنان او به‌شدت با ذهن کسانی که درباره نقش خود در کشمکش‌اند، ارتباط پیدا می‌کند:

«مگر آپولس کیست؟ پولس کیست؟ آنان فقط خادمانی هستند که خدا به هر کدام وظیفه‌ای سپرده تا شما به واسطه ایشان ایمان آورید. من بذر را کاشتم و آپولس آن را آبیاری کرد، اما خدا بود که موجب رویش آن شد. پس نه کارنده چیزی است و

نه آبیاری‌کننده، بلکه فقط خدا که رویاننده است. آن که می‌کارد و آن که آبیاری می‌کند، هر دو یکی هستند و هر یک به فراخور محنتی که می‌کشند، پاداش خواهند یافت.» (اول قرنتیان ۳: ۵-۸)

پولس برای توضیح فرایند رشد روحانی، از مثال کشاورزی استفاده می‌کند. بیابید این مثال را بشکافیم. همسرم باغبانی را دوست دارد. او با دقت خاک را آماده می‌کند و بذرها را با عشق می‌کارد، اما اغلب یادش می‌رود به آن‌ها آب بدهد. پس من، وقتی از کنار باغ رد می‌شوم و می‌بینم نهال‌های کوچک در حال پژمرده شدن هستند، با شلنگ کمی به آن‌ها آب می‌دهم. اما این بچه‌های ما هستند که اول از همه توت‌فرنگی‌های رسیده را می‌بینند؛ آن‌ها را می‌چینند و به خانه می‌آورند تا همه از آن لذت ببریم. حالا شما بگویید: چه کسی دلیل وجود کاسه خوشمزه میوه‌ای است که در آشپزخانه ماست؟

اعتماد ما به خاطر توانایی‌های مان نیست، بلکه از امانت‌داری ما و اعتماد به توانایی خدا سرچشمه می‌گیرد. گاهی شما می‌کارید؛ یعنی فرصتی پیدا می‌کنید تا برای نخستین بار پیغام امیدبخش عیسی را با کسی در میان بگذارید. گاهی هم آبیاری می‌کنید؛ یعنی نیکی‌ی خدا را به کسی یادآوری می‌کنید، هرچند آن شخص پیش‌تر هم آن را شنیده است. و گاهی نیز، بدون هیچ استعداد ویژه‌ای از جانب خود، فرصت درو کردن خواهید داشت؛ یعنی با کسی دعا خواهید کرد که آماده است زندگی خود را به مسیح بسپارد.

نکته اصلی اینجا است که باید به همه آنچه خدا در دل‌ها و ذهن‌های دیگران انجام می‌دهد، توجه داشته باشیم. او در زندگی کسانی که اطراف ما هستند، نقش و نگاری از ایمان می‌بافد. شاید ما نتوانیم تصویر کامل را ببینیم، اما آیا حاضریم رشته‌ای در این بافت باشیم؟ آیا حاضریم بکاریم، با اینکه شاید شادی درو نصیب شخص دیگری شود؟ آیا بارها و بارها آبیاری خواهیم کرد، حتی اگر ندانیم آیا نتیجه نهایی را خواهیم دید یا نه؟

در سال ۲۰۰۹، خواهر بزرگ‌تر من به منطقه‌ای بسیار دشوار در آفریقا رفت تا در میان مسلمانان خدمت کند. او و همسرش ده سال تمام در آنجا زندگی کردند. آنها به هر کسی که حاضر به شنیدن پیغام بود خدمت کردند، زندگی خود را برای ماموریت‌شان گذاشتند و خیر

خوش را با امانت اعلام کردند. اما وقتی ده سال بعد آنجا را ترک کردند، ثمر روحانی اندکی دیده شد. نه داستان دگرگونی‌های چشمگیر و نه بیداری‌ای فراگیر!

روزی از خواهرم درباره آن دوران پرسیدم. به‌طور خاص پرسیدم که چگونه توانستید ادامه دهید؟ آیا احساس شکست نمی‌کردید؟ پاسخ او نفس را در سینه‌ام حبس کرد. گفت که آنان فقط ده سال کاشتند و آبیاری کردند، و در زمان‌بندی خدا آرام گرفتند، نه در زمان‌بندی خودشان. او احساس شکست نمی‌کرد. فقط خود را بخشی از نقشه خدا می‌دید.

عیسی نیز همین مفهوم را هنگامی بیان کرد که به شاگردانش درباره کاشتن و درو کردن محصول روحانی تعلیم می‌داد:

«در اینجا این گفته صادق است که یکی می‌کارد و دیگری می‌درود. من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که دسترنج خودتان نیست. دیگران محنت کشیدند و شما دسترنج آنان را برداشت می‌کنید.» (یوحنا ۴: ۳۷-۳۸).

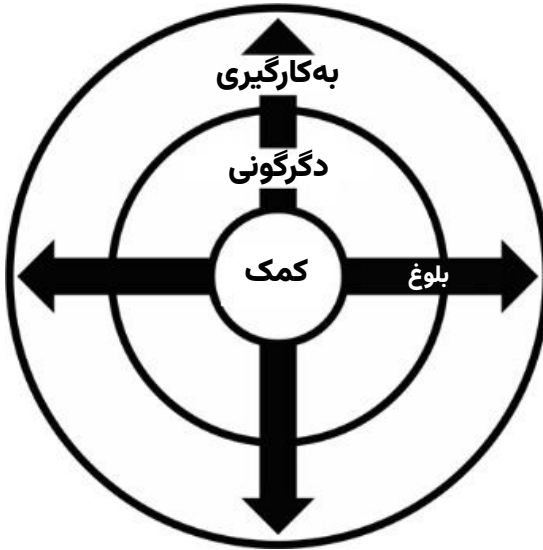
می‌توانم آن صحنه را تصور کنم؛ روزی که خانواده‌ای میسیونر به همان کشور آفریقایی وارد می‌شوند. کاش به‌گونه‌ای می‌توانستم شاهد این باشم که چگونه کسانی که در سال ۲۰۱۳ از خواهر من و شوهرش پیغام انجیل را شنیده بودند، سال‌ها بعد دوباره همان پیغام را می‌شنوند و این بار زانو می‌زنند و تسلیم می‌شوند.

موفقیت در بشارت، با تعداد توبه‌های فوری سنجیده نمی‌شود، بلکه با امانت‌داری افراد اندازه‌گیری می‌شود. بله، هدف نهایی ما نجات دیگران است؛ اما وقتی نقش خود و نقش خدا را درست بفهمیم، می‌توانیم به نقشه، هدف، و زمان‌بندی او اعتماد کنیم.

### دعای «رو به دنیا»

پیش از آنکه به عنصر بعدی بپردازیم، بیایید کمی بیشتر درباره دعا صحبت کنیم. همان‌گونه که در میان گذاشتن پیغام انجیل و اعتماد کردن به نقشه و زمان‌بندی خدا ما را

هم به بالا، یعنی به سوی خدا، و هم به سوی دنیا، یعنی به سوی کسانی که می‌خواهیم پیغام را به آنان برسانیم، معطوف می‌سازد، دعای «رو به دنیا» نیز همین کار را انجام می‌دهد.



پرورش یک زندگی دعایی «رو به دنیا»، فرایندی شبیه به رشد طبیعی خود ما انسان‌هاست. ما نیز مانند کودکان، کار را با درخواست کمک از پدر خود آغاز می‌کنیم. در روزهای نخست ایمان‌مان، بیشتر نگران کشمکش‌ها، نگرانی‌ها و نیازهای خود هستیم، و او با محبت به ما پاسخ می‌دهد. اما هرچه بالغ‌تر می‌شویم، نیازهای دیگران را نیز می‌بینیم و از پدر خود می‌خواهیم به آنان نیز کمک کند.

کمی بعدتر، نیاز خودمان به دگرگونی را هم می‌بینیم. گرایش‌های گناه‌آلود خود را تشخیص می‌دهیم و از خدا می‌خواهیم دل، فکر و رفتار ما را دگرگون سازد. این نیز به تدریج زندگی دیگران را هم در بر می‌گیرد، زیرا آرزو می‌کنیم آنان نیز آن‌گونه زندگی کنند که خدا برای خیریت ایشان و جلال خود در نظر گرفته است.

و سرانجام، پس از آنکه درخواست کردن از خدا و هماهنگ شدن مداوم با اراده او در ما شکل گرفت، از او می‌خواهیم از ما استفاده کند. درست مانند یک جوان بیست‌ویک ساله که

آماده است به کسب و کار خانوادگی بپیوندد، نقش خود را در مأموریت خدا درک می‌کنیم و مشتاقانه آماده ورود به کار می‌شویم. بلوغ بیشتر نیز به ما نشان می‌دهد که خدا فقط از ما استفاده نمی‌کند، بلکه از همه ایمانداران استفاده می‌کند؛ و از این رو، برای دیگران نیز دعا می‌کنیم تا خدا آنان را نیز به کار بگیرد.

همه این مراحل برای یک زندگی دعایی «رو به دنیا» ضروری هستند. مهم است به یاد داشته باشیم که با رشد ما، مراحل پیشین از بین نمی‌روند. هر یک از آن‌ها، یعنی کمک، دگرگونی، و به کار گرفته شدن، در زندگی مأموریتی نقشی مهم ایفا می‌کنند. برای مثال، یک ایماندار بالغ دعا می‌کند که خدا از او برای بشارت دادن به دیگران استفاده کند، اما همچنان در شرایط دشوار از او کمک می‌طلبد و از او می‌خواهد هر روز او را بیشتر شبیه مسیح بگرداند. فقط دعا نیست که با رشد ما گسترش می‌یابد؛ تمرکز ما نیز گسترش پیدا می‌کند. ما از دعای منفعلانه به سوی دعای فعالانه حرکت می‌کنیم.



دعای فعالانه بر موقعیت‌های گذشته یا حال متمرکز است. کتاب مقدس به ما می‌گوید درخواست‌های خود را به حضور خدا ببریم تا آرامش غیرقابل توصیف او را دریافت کنیم (فیلیپیان ۴: ۴-۷). خدا از اینکه درباره کشمکش‌ها و شرایط زندگی‌مان به او بگوییم، خشنود می‌گردد. اما بُعد دیگری از دعا نیز وجود دارد که به گمان من اغلب از آن غافل می‌شویم، و آن دعای منفعلانه است. دعا درباره آنچه خدا می‌تواند آن کار را انجام دهد یا خواهد کرد، در آینده یا در جاهایی که ما نمی‌توانیم به آنجا برویم. به احتمال زیاد، این کم‌استفاده‌ترین سلاحی است که در زرادخانه بشارتی خود داریم، و تنها زمانی محقق می‌شود که نقش خود را به درستی بفهمیم. حالا که این کار را انجام دادیم، بیایید آماده شویم و تجهیز بگردیم.

یعقوب به ما یادآوری می‌کند که وقتی با خدا صمیمی شویم، دعا‌های ما مؤثر و نیرومند خواهند بود (یعقوب ۵: ۱۶ب). مزبور ۳۴: ۱۵ نیز می‌گوید که خداوند به فریاد پارسایان گوش

می‌دهد. در لوقا فصل ۱۸، عیسی برای شاگردان خود مثلی می‌زند تا به آنان یاد دهد که باید همیشه دعا کنند و هرگز خسته خاطر نگردند.

حال این‌ها را کنار هم بگذارید. وقتی در مسیح می‌مانیم، او به دعاهای ما توجه می‌کند؛ دعاهایی قدرتمندی که در ماموریت بزرگ اهمیت بسیاری دارند. پس ما دست از دعا برنمی‌داریم. پیوسته درخواست‌های خود را نزد خدا می‌آوریم و از او می‌خواهیم در دیگران و از طریق دیگران عمل کند، آن‌گونه که فقط خود او می‌تواند. آیا این شگفت‌انگیز نیست؟ در یک نمونه دیگر، پولس نامه خود به کلیسای افسس را این‌گونه به پایان می‌برد:

«و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسین دعا کنید. برای من نیز دعا کنید، تا هرگاه دهان به سخن می‌گشایم، کلام به من عطا شود تا راز انجیل را دلیرانه اعلام کنم، که سفیر آنم، هرچند در زنجیر! دعا کنید که آن را با شهامت اعلام کنم، چنانکه شایسته است.» (افسیسیان ۱۸:۶-۲۰).

وقتی عملکرد و تمرکز دعای بشارتی را درک می‌کنیم، نباید تکرار و پیوستگی آن را نیز فراموش کنیم. هیچ آیه‌ای بهتر از اول تسالونیکیان ۵:۱۷ به ما یادآوری نمی‌کند که خدا چقدر مشتاق است پیوسته از ما بشنود. در آنجا آمده است که باید بی‌وقفه دعا کنیم. این سخنان باری سنگین نیست، بلکه دعوتی است برای نزدیک شدن به خدا در هر زمان.

از خود بپرسید: «هر روز چه اندازه از وقت من صرف سخن گفتن با خدا می‌شود؟ هر روز چه اندازه از وقت خود را صرف دعا برای دیگران می‌کنم؟» وقتی با چنین پرسش‌هایی صادقانه روبه‌رو می‌شویم، می‌توانیم عادت‌های تازه‌ای در دعا شکل دهیم که چشمان ما را بر عیسی ثابت نگه دارد و دل ما را متوجه دیگران سازد.

## تصویر بزرگ

درک نقشی که در ماموریت بزرگ ایفا می‌کنیم، زمان می‌طلبد. اما هرچه رشته‌های این بافت یکی‌یکی در جای خود قرار می‌گیرند، تصویر شگفت‌انگیز آشکار می‌شود. ما گوشه‌ای از آنچه خدا در حال انجام آن است را می‌بینیم و هنگامی که به او پیوند می‌خوریم، شادی، هدف و حس تعلق را تجربه می‌کنیم. من شاهد آن بوده‌ام که این عنصر چگونه زندگی‌ها را دگرگون کرده است. شاهد آن بوده‌ام که این عنصر چگونه مسیحیان را از زنجیر نتیجه‌گرایی آزاد ساخته است. من ماهی‌های بسیاری را دیده‌ام که سال‌ها با این حس زندگی کرده بودند که بی‌عرضه‌اند، اما ناگهان فهمیدند که شنا کردن چه اندازه مهم است.

## خودآزمایی

- برخی از سوتفاهم‌های رایج درباره نقش مسیحیان در بشارت را بنویسید. سوتفاهم از نقش خود، چگونه می‌تواند بر ایمان ما اثر بگذارد؟
- دعا چه نقشی ایفا می‌کند؟ خدا با چه روش‌هایی از طریق دعا، زندگی مردم را دگرگون کرده است که شما شاهدش بودید؟
- زندگی دعایی من چگونه می‌تواند بیشتر «رو به دنیا» باشد؟

## عنصر هفتم

### نقشه



## آیا آمادگی من از محبت سرچشمه می‌گیرد؟

---

### جزئیات شاگردسازی

زیستن یک زندگی «رو به دنیا» به‌طور اتفاقی رخ نمی‌دهد؛ همان قدر که پرتاب یک پاس گل به‌طور اتفاقی رخ نمی‌دهد. این کار به تعهد، تمرین، آسیب‌پذیری، و بله، به آمادگی نیاز دارد.

شاید پرسید: «اما اندرو، مگر نگفتی نباید تمرکزمان بر معامله کردن یا یافتن فرمولی باشد که مطمئن شویم مردم دعای نجات را اعلان می‌کنند؟ مگر نگفتی باید به خدا و نقشه او اعتماد کنیم؟» بله، دقیقاً همین را گفتیم. اما فقط چون اکنون می‌خواهیم درباره آمادگی صحبت کنیم، به این معنا نیست که همه آنچه پیش‌تر آموخته‌ایم را فراموش کنیم. در واقع، دقیقاً به‌خاطر همان چیزهایی که تا اینجا بررسی کرده‌ایم، اکنون آماده‌ایم تا به این موضوع بپردازیم که برنامه‌ریزی در عمل چه شکلی دارد.

راهبرد و برنامه‌ریزی در بشارت، واژه‌های بدی نیستند. تنها زمانی زیان‌بار می‌شوند که آن‌ها را جدای از مسیح به‌کار بگیریم. عنصر هفتم از همان ابتدا یک فرض بسیار مهم را در خود دارد. متوجه آن شدید؟ در حالی که عناصر دیگر پرسش‌های ساده‌ای با پاسخ بله یا خیر بودند، عنصر «نقشه» یک پرسش بسیار جهت‌دار و مشخص مطرح می‌کند: آیا آمادگی من از

محبت سرچشمه می‌گیرد؟ پیش‌فرض این پرسش چیست؟ این‌که ما از قبل در حال آماده شدن هستیم!

من اغلب فرصت پیدا می‌کنم که در کلیساها، اردوها، و گردهمایی‌های مختلف موعظه کنم. وقتی مسئولیت ارائه کلام خدا را می‌پذیرم، وارد یک فرایند فراطبیعی می‌شوم. همان‌طور که در عنصر ششم گفتیم، من فقط نقشی کوچک در آنچه خدا در صبح یکشنبه در دل‌ها و ذهن‌های همه شنوندگان انجام می‌دهد، دارم. نجات هر یک از افراد حاضر، بر توانایی من در ارائه یک موعظه خوب استوار نیست؛ و با این حال، ساعت‌ها برای آن آماده می‌شوم. با دقت کتاب مقدس را مطالعه می‌کنم، به نمونه‌های شخصی فکر می‌کنم تا متن در زندگی هر شنونده جان بگیرد، و تشخیص می‌دهم که چگونه باید با هر کلیسا، بر اساس هویت فرقه‌ای و جماعت خاص آن، برخورد کنم.

به‌اختصار، برای کاری با جدیت بسیار آماده می‌شوم که تماماً بر دوش من نیست. آیا خواندن تفسیرها به این معناست که به هدایت و رهبری روح خدا اعتماد ندارم؟ هرگز! آیا توجه به میانگین سن افراد و جامعه اطراف هر گروه به این معناست که در شیوه ارایه‌ام فریب‌کارانه عمل می‌کنم؟ خیر! من با جدیت خود را آماده می‌کنم، چون می‌خواهم نماینده خوبی برای خدا و کتاب مقدس باشم، می‌خواهم مطمئن شوم که پیام روشن منتقل می‌شود، و می‌خواهم هر شخصی احساس کند که برای او ارزش قایل شده‌ام. من برنامه‌ریزی می‌کنم، چون می‌خواهم آنها را محبت کنم.

یکی از جمله‌هایی که زیاد تکرار می‌کنم این است: «برنامه‌ریزی اهمیت دارد، چون مردم اهمیت دارند!» هدف من فریب دادن مردم نیست، بلکه این است که تا آنجا که می‌توانم به مناسب‌ترین و موثرترین شکل ممکن بر آنان تاثیر بگذارم. می‌خواهم دیگران را انسان ببینم، نه پروژه؛ افرادی با داستان‌های منحصر به فرد، نه آمار افراد نجات‌یافته. درست همان‌گونه که برای موعظه آماده می‌شویم، ما نیز پیش از مشارکت در کار فراطبیعی خدا فراخوانده شده‌ایم که خود را آماده سازیم. این کار را با پرسیدن پرسش‌های مناسب، دعا کردن برای موضوعات مشخص، و تمرین سناریوهای مختلف انجام می‌دهیم. چرا؟ زیرا مردم برای عیسی ارزش دارند، و بنابراین باید برای ما نیز ارزش داشته باشند.

## عمیق‌ترین نیاز به انجیل

سخن از عیسی به میان آمد؛ او توانایی شگفت‌انگیزی داشت که آنچه را من دوست دارم آن را «عمیق‌ترین نیاز به انجیل» بنامم را تشخیص دهد؛ یعنی بخش‌های خاصی از زندگی هر شخص که شدیداً به امید، آموزش، یا بازخرید نیاز دارند. او مردم را به‌عنوان افرادی منحصربه‌فرد می‌دید، به چیزی که در آنان می‌دید اشاره می‌کرد، و سپس آن را به حقیقتی درباره خدا و پادشاهی او پیوند می‌داد.

من اغلب برای توضیح این موضوع، به داستان آن جوان دولتمند اشاره می‌کنم. نام او را نمی‌دانیم، اما در متی، مرقس، و لوقا از او یاد شده است. آنچه از این گزارش‌ها می‌دانیم این است که او ثروت زیادی داشت، تمام زندگی پیش رویش بود، و جایگاه اجتماعی خوبی داشت؛ او فردی مهم بود. برای من جالب است که عیسی با چه سرعتی عمیق‌ترین نیاز به انجیل او را پیدا کرد. آن جوان از عیسی پرسید: «چه کنم تا وارث حیات جاودان شوم؟ و پس از آنکه عیسی حکم اعظم را درباره محبت به خدا و محبت به دیگران یادآوری کرد، دقیقاً به قلب موضوع اشاره کرد:

«عیسی چون این را شنید، گفت: «هنوز یک چیز کم داری؛ آنچه داری بفروش و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کن، که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن.» (لوقا ۱۸: ۲۲).

در واقع، عیسی به او گفت: «ثروت را به من بسپار؛ پول و دارایی‌ات را. آینده‌ات را به من بسپار؛ آرزوها و نقشه‌هایت را. و جایگاهت را نیز به من بسپار؛ چون از اینجا خواهیم رفت و وقتی برویم، دیگر کسی نخواهد دانست تو چه کسی بودی!» اما آن جوان، به‌جای آنکه با تسلیم و شادی پاسخ دهد، غمگین از آنجا رفت، زیرا ثروت بسیار داشت. ما نمی‌دانیم در نهایت برای او چه اتفاقی افتاد؛ آیا بعداً فهمید که به نجات‌دهنده نیاز دارد، یا تا آخر زیر بار دارایی‌ها و محبوبیتش خفه شد. اما عیسی او را می‌شناخت و دقیقاً می‌دانست که باید چگونه خبر خوش

را به او برساند. او عمیق‌ترین نیاز به انجیل آن شخص را تشخیص داد و دعوت خود را متناسب با همان شکل داد.

نمونه‌های بسیاری نیز وجود دارند که عیسی باز همین کار را انجام می‌دهد؛ یعنی افراد را می‌بیند و تشخیص می‌دهد که نه تنها به خبر خوش نیاز دارند، بلکه باید آن را چگونه بشنوند.

### دعای هدفمند

تشخیص نیازهای خاص کسانی که اطراف ما هستند، کار چندان دشواری نیست. فقط باید حاضر باشیم برای فهمیدن آن زحمت بکشیم؛ یعنی آماده شویم. من مردم را به دو شیوه برای آماده شدن تشویق می‌کنم: دعای هدفمند و پرسش‌های درونی.

همه از دعای کلی‌خدایا، لطفاً دل ..... را آماده کن تا پیام انجیل را بپذیرد بهره می‌برند. اما من باور دارم مهم است که کمی عمیق‌تر درباره کسانی که می‌خواهیم به آنان بشارت دهیم، فکر کنیم.

نخست از خود پرسید: «دارم برای چه کسی دعا می‌کنم؟ این شخص کیست؟ داستان زندگی او چیست؟» شاید همان همسایگانی را به خاطر بیاورید که در فصل چهارم، هنگام صحبت درباره «جان‌های گمشده»، گفتیم می‌خواهید با پیام انجیل بر آنان تاثیر بگذارید.

سپس، بر اساس آنچه درباره او می‌دانید، از خود پرسید: «برای چه چیزی دعا می‌کنم؟ می‌خواهید خدا به‌طور مشخص در زندگی این شخص چه کاری انجام دهد؟»

در پایان پرسید: «چرا برای این شخص، برای چنین موضوعی دعا می‌کنم؟ چرا این درخواست‌های خاص برای من برجسته شده‌اند؟ خدا از طریق دعا‌های من چه کاری می‌تواند در زندگی آنان انجام دهد؟»

گرچه این پرسش‌ها شبیه هم به نظر می‌رسند، اما هر یک ما را به شیوه‌ای متفاوت به چالش می‌کشند. پاسخ دادن به پرسش «چه» ذهن ما را متوجه وضعیت روحانی دیگران و موانع خاصی می‌سازد که آنان را از پیروی مسیح بازمی‌دارد. پاسخ دادن به پرسش «چرا» ما را وادار می‌کند تمامی همسایگان را به‌عنوان شخصی منحصربه‌فرد در نظر بگیریم.

در دعاهای خود تا حد ممکن دقیق و ریزبین باشید. هدف این است که به داستان هر شخص فکر کنید و ببینید دوست دارید خدا چه کاری در زندگی او انجام دهد. وقتی هدفمند دعا می‌کنیم، همه سود می‌برند. هنگامی که داستان‌های منحصر به فرد دیگران را به حضور خداوند می‌بریم، هم به جان‌های گمشده نزدیک‌تر می‌شویم و هم به خدا، زیرا بر نقشه و زمان‌بندی او تکیه می‌کنیم. کسانی که از مسیح دورند، توسط دعاهای ما به سوی خدا کشیده می‌شوند، و از طریق پیگیری محبت‌آمیز ما، به ما نزدیک‌تر می‌گردند.

### عادت‌های کاربردی در دعا

دعا کردن هدفمند برای دیگران شاید برای شما عادت‌ی تازه باشد. بله، شاید در ابتدا کمی ناآشنا یا سخت به نظر برسد، اما این یکی از موثرترین راه‌هایی است تا بتوانیم به دیگران همچون یک انسان بنگریم و همچون کسانی که دوستشان داریم، بخواهیم که از آنها مراقبت کنیم. در آغاز این مسیر دعای هدفمند، چند نکته کاربردی را در نظر داشته باشید:

- ✓ هر روز برای هر شخص وقت بگذارید و تک‌تک برای آنان دعا کنید.
- ✓ بیش از اندازه از خود انتظار نداشته باشید. اگر به دعای طولانی عادت ندارید، واقع‌بینانه نیست که تصور کنید در یک روز می‌توانید چنین عادت‌ی را ایجاد کنید.
- ✓ از کم شروع کنید. در آغاز، چند دقیقه به هر شخص اختصاص دهید و با رشد خود، این زمان را بیشتر کنید.
- ✓ جزییات را یادداشت کنید و هرگاه موضوع تازه‌ای به ذهن‌تان آمد یا رابطه‌تان عمیق‌تر شد، آن را به فهرست دعای خود بیفزایید.
- ✓ بگذارید دعاهای‌تان از محبت و دلسوزی نسبت به دیگران سرچشمه بگیرد، نه بر اساس حس وظیفه.

## تامل درباره گفت‌وگوها

دومین راه برای تشخیص بزرگ‌ترین ضرورت نیاز به انجیل افراد، پرسیدن پرسش‌های خوب و شخصی است. پس از آنکه مدتی برای شخصی دعا کردید، از خود بپرسید: «آیا در هنگام دعا چیزی برایم آشکار شده است؟» خدا نیکوست، و اغلب چیزهایی را بر ذهن و دل ما می‌گذارد که اگر در او نمی‌ماندیم و اراده او را بر اراده خود ترجیح نمی‌دادیم، هرگز متوجه آنها نمی‌شدیم.

بپرسید: «آیا اخیراً علاقه‌ای واقعی به زندگی این شخص نشان داده‌ام؟» تصور کنید چقدر غیرطبیعی به نظر می‌رسد اگر کسی فقط برای شناخت پیشینه و دیدگاه روحانی شما به شما نزدیک شود و بعد شما را نادیده بگیرد، و تنها زمانی بازگردد که بخواهد پیغام انجیل را با شما در میان بگذارد. زمانی رابه این کار اختصاص دهید و درباره رابطه خود با دیگران فکر کنید. آیا افراد محبت شما را چشیده‌اند، یا فقط احساس می‌کنند پروژه‌ای برای شما هستند؟

این هم پرسش خوبی است: «آیا پیش از آنکه انجیل را با این شخص در میان بگذارم، جزئیات مهمی هست که باید درباره او به خاطر بسپارم؟ آیا او همجنس‌گراست؟ مسلمان است؟ از کلیسا آسیب دیده است؟ آیا شما این را می‌دانید؟ این اطلاعات چگونه به شما کمک می‌کند تا بزرگ‌ترین ضرورت نیاز به انجیل او را تشخیص دهید و راه‌های مناسب‌تری برای در میان گذاشتن پیغام انجیل پیدا کنید؟ او چه موانعی ساخته تا خدا را از زندگی خود دور نگه دارد، و مناسب‌ترین راه برای عبور از این موانع چیست؟» می‌بینید یک پرسش مناسب چه چیزهایی را آشکار می‌کند؟ بیایید آن قدر این کار را مهم بدانیم که به‌سوی شناخت افراد حرکت کنیم!

و یک پرسش دیگر: روشن است که ما می‌خواهیم مردم به ایمان نجات‌بخش در عیسی برسند، اما شاید پیش از آغاز یک گفت‌وگو، بهتر باشد بپرسیم: «در این گفت‌وگو، دقیقاً می‌خواهم با این شخص به چه چیزی برسم؟» گاهی فقط می‌خواهیم کسی را با محبت خدا آشنا کنیم. گاهی فقط می‌خواهیم به پرسش‌های او درباره مسائل روحانی پاسخ دهیم. فکر کردن به هدف‌های مشخص برای هر گفت‌وگو، به ما کمک می‌کند که بر یک موضوع در هر زمان تمرکز کنیم و فکر نکنیم که باید همه‌چیز را یک‌باره بر سر مردم بریزیم. این کار

همچنین به ما کمک می‌کند بهتر آماده شویم. اگر هدف من این است که به دوستی نشان دهم عیسی چقدر نیکوست و شهادت خود را با او در میان بگذارم، می‌توانم پیش از آنکه دهان باز کنم، برای همان موضوعات وقت بگذارم و درباره‌شان فکر کنم و دعا نمایم.

وقتی هدفمند دعا می‌کنیم، پرسش‌های مناسب و شخصی می‌پرسیم، و به بزرگ‌ترین ضرورت نیاز به انجیل هر شخص توجه می‌کنیم، خدا بهترین روش و بهترین زمان را برای اقدام و در میان گذاشتن خبر خوش بر ما آشکار خواهد ساخت.

### درهم آمیختن روش‌ها

با من به عنصر نخست، یعنی انجیل، برگردید. پیشتر گفتم که یک پیغام واحد را می‌توان، و باید، به شیوه‌های گوناگون در میان گذاشت. آیا این مطلب هم‌اکنون برای شما روشن‌تر شده است؟ ما از روش‌های متفاوت استفاده نمی‌کنیم تا بامزه یا زرنگ به نظر برسیم. ما برای یاد گرفتن این روش‌ها و تشخیص زمان مناسب استفاده از آن‌ها زحمت می‌کشیم تا وقتی مردم، یعنی انسان‌های واقعی، در مسیر ما قرار می‌گیرند، بتوانیم به موثرترین شکل ممکن امید را برای «بزرگ‌ترین ضرورت نیاز به انجیل» آنان ارائه کنیم.

آیا روش «راه رومیان» را برای کسی به کار می‌برید که حقیقت کتاب مقدس را انکار می‌کند؟ احتمالاً خیر! در عوض، شاید به سقوط و آشفتگی جهان اشاره کنید و از او پرسید چرا فکر می‌کند دنیا این‌گونه غرق در شرارت است؟ آیا باید مفهوم خدا به‌عنوان پدرمان را برای کسی مطرح کنیم که از سوی پدر زمینی‌اش مورد بدرفتاری، آزار و طردشدگی قرار گرفته است؟ شاید بله، شاید خیر! بسته به جزییات داستان زندگی او و هدایت روح خدا، بهترین کاری که می‌توانید بکنید شاید این باشد که بر پدر کامل و آسمانی تاکید کنید. یا شاید این بدترین کار ممکن باشد؛ کاری که میخی بزرگ در دل گفت‌وگو، و حتی رابطه شما با آن فرد، فرو کند.

متوجه شدید چرا فقط حفظ روش‌ها کارآمد نیست؟ برنامه‌ریزی اهمیت دارد، چون مردم اهمیت دارند. هر دو بخش این جمله مهم‌اند. ما باید هرچه می‌توانیم درباره مردم بدانیم، و باید با آماده شویم تا با جدید کامل پیغام انجیل را برای آنان بیان کنیم؛ اما اگر همه اینها از

محبت سرچشمه نگیرد، فقط به طبلی آزاردهنده یا سنجی پرصدا تبدیل خواهیم شد (اول قرنیتیان ۱۳:۱).

### اکنون زمان حرکت است

پیشتر هم گفتم و دوباره برای کسانی که تازه متوجه روند کار شده‌اند، تکرار می‌کنم. مردم آنقدر ارزش دارند که ما برای آنها برنامه‌ریزی و تمرین کنیم. به زمانی فکر کنید که برای خواندن این کتاب صرف کرده‌اید. این یعنی شما در حال برنامه‌ریزی هستید. در حال تمرین هستید. دارید بیرون از دنیای کوچک خود فکر می‌کنید و گام‌هایی برمی‌دارید تا زندگی‌ای «رو به دنیا» داشته باشید. شگفت‌انگیز است که وقتی همه چیز را کنار هم می‌گذاریم، چقدر ساده به نظر می‌رسد اما همه بخش‌ها مهم‌اند. شناخت پیغام انجیل، ارزیابی دل، زندگی خدامحورانه، یافتن جان‌های گمشده، پُر کردن گسست‌ها، درک نقشی که داریم، و برنامه‌ریزی با محبت، همه ما را به این لحظه می‌رسانند. برنامه‌ریزی بسیار مهم است، اما بالاخره زمانی فرا می‌رسد که باید رفت.

فصل بعدی ما درباره واکنش‌ها و گام‌های بعدی خواهد بود؛ یعنی آنچه پس از گفت‌وگوهای جسورانه در مورد پیغام نجات رخ می‌دهد. پس لحظه‌ای مکث کنید و این را در خود نهادینه کنید. شما آماده‌اید. ابزارهای لازم، یعنی همین عناصر، برای در میان گذاشتن پیغام انجیل به شما داده شده‌اند. اما برای کسانی که هنوز احساس نمی‌کنند کاملاً آماده‌اند، بیایید یک تمرین دیگر را نیز با هم مرور کنیم.

گفت‌وگوهای انجیلی باید چیزی مابین کار حساب شده و هم مناسب باشد. ما باید هدفمند باشیم، اما تهاجمی یا تحمیل‌گر نباشیم. از سوی دیگر، نباید فقط منتظر بمانیم تا لحظه‌ای کاملاً بی‌نقص خودبه‌خود پیش بیاید. به من اعتماد کنید؛ احتمالاً چنین لحظه‌ای هرگز نخواهد آمد. شاگردسازی کار راحتی نیست، اما مهم است پیش از وارد شدن به گفت‌وگوها، تشخیص دهیم چرا خیلی راحت هستیم. پس اگر شما از آن دسته افرادی هستید که با وجود رسیدن تا اینجا، هنوز آمادگی در خود احساس نمی‌کنید، این سه پرسش را از خود بپرسید:

- ✓ آیا به‌طور پیوسته برای شخصی که می‌خواهم به او پیغام را برسانم دعا کرده‌ام؟
- ✓ آیا از نظر روحانی احساس پُری می‌کنم، یعنی به مسیح متصل هستم؟
- ✓ آیا گسست‌های خود را در رابطه با شخصی که برای نزدیک شدن به او تردید دارم، شناسایی کرده‌ام و به خدا سپرده‌ام؟

اگر پاسخ شما به این سه پرسش مثبت است، از دل این ناراحتی عبور کنید. تردید شما از سوی دشمن می‌آید؛ همان که چون شیری غرآن در گردش است و می‌خواهد شما را ببلعد (اول پطرس ۵:۸). همان که می‌خواهد بکشد، بدزدد، و نابود کند (یوحنا ۱۰:۱۰)، یا دست‌کم شما را منفعل نگاه دارد.

اگر پاسخ شما به هر یک از این سه پرسش منفی است، متوقف شوید و پیش از آنکه پیش بروید، بر رفع آن مسئله تمرکز کنید. یادتان هست؟ جایی مابین گفتگوهای حساب شده و مناسب. ما از سر بی‌تفاوتی مکث و بازبینی نمی‌کنیم، بلکه از روی فوریت. و با این حال، می‌دانیم که اگر شتاب‌زده و بی‌آنکه آماده و مجهز باشیم به پیش حرکت کنیم، نه فقط برای دیگران، بلکه برای خود ما نیز خطرناک خواهد بود. شروع کنید به دعا کردن، به مسیح نزدیک شوید، و زمانی را صرف اندیشیدن و تمرین راه‌حل‌ها برای گسست‌های انجیلی خود کنید؛ سپس با ایمان گام بردارید.

### بخت با دلیران است

وقتی با امانت خود را برای در میان گذاشتن پیغام انجیل آماده می‌کنیم، در اعتماد و جسارت رشد می‌یابیم. آمادگی و برنامه‌ریزی از ما محافظت می‌کند تا بشارت را صرفاً فعالیتی لحظه‌ای و ناگهانی نبینیم. بدون این دو، ترس از خراب کردن یا کار با عدم آمادگی، می‌تواند ما را فلج کند. خدا عادت دارد پادشاهی خود را از طریق انسان‌های سقوط کرده اما جسور پیش ببرد؛ انسان‌هایی که او را محبت می‌کنند و دیگران را محبت می‌کنند؛ انسان‌هایی که حاضرند آبرو، آینده، و حتی جان خود را به خطر بیندازند تا دیگران مسیح را بشناسند! انسان‌هایی که

نخستین و آخرین واژگان ماموریت بزرگ را به یاد دارند و از آن تسلائی که در آن حکم وجود دارد، آگاه هستند:

«آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.» (متی ۲۸:۱۸-۲۰).

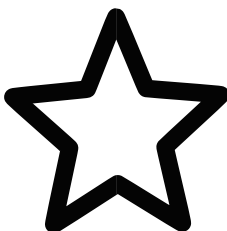
پرسشی که باید از خود پرسیم این است: منتظر چه چیزی هستیم؟ خدا در زندگی کسانی که اطراف ما هستند عمل می‌کند. بیایید آن قدر آنان را محبت کنیم که برویم و آنان را شاگرد او بسازیم.

### خودآزمایی

- آمادگی و برنامه‌ریزی چگونه به ما کمک می‌کند تا به‌طور موثر به جان‌های گمشده بشارت را برسانیم؟ اگر این آمادگی از محبت سرچشمه نگیرد، نتیجه آن چه می‌شود؟
- چرا به خاطر سپردن جزییات درباره کسانی که امیدوارم بتوانم به آنان بشارت بدهم، سودمند است؟
- زمینه و شرایط زندگی یک شخص، چگونه می‌تواند بر شیوه ارائه انجیل به او اثر بگذارد؟
- پیش از نزدیک شدن به دیگران، مهم‌ترین چیزهایی که باید به یاد داشته باشیم کدام‌اند؟

## عنصر هشتم

### پیروزی



## آیا هر گفتگویی را در مورد انجیل را ارزشمند می‌دانم؟

---

### اگر...

من از آن دسته آدم‌هایی نیستم که به اصطلاح «عاشق سگ» هستند. این حقیقتی است که باعث می‌شود خیلی محبوب نباشم. و قبل از اینکه بخواهید مثل بقیه فکر کنید که: «اگه سگ من رو می‌شناختی، نظرت عوض می‌شد»، باید بگویم: خیر! قول می‌دهم که نظرم عوض نمی‌شود.

من یک آدم سنگدل نیستم، بلکه دچار تروما هستم. وقتی شش ساله بودم، ناخواسته سگ دوستم را تحریک کردم. و وقتی فرار کردم تا خودم را از آن موقعیت دور کنم، مرا گاز گرفت. درست باسن مرا گاز گرفت. متوجه شدید؟ دچار تروما هستم. این ماجرا مربوط به بیست و پنج سال پیش است، اما از آن زمان به بعد، همیشه نوعی دلزدگی نسبت به سگ‌ها در من باقی مانده است. هرچند شاید غیرمنطقی به نظر برسد، اما هر بار که از کنار یک سگ عبور می‌کنم، با خودم می‌گویم: «آیا این یکی هم قرار است مرا گاز بگیرد؟»

شاید این شروع عجیبی برای یک فصل به نظر برسد، اما هر بار که مردم درباره واکنش‌های منفی‌ای که پس از بشارت دادن دریافت کرده‌اند با من حرف می‌زنند، این تجربه برای من زنده می‌شود. کوچک شمرده شدن، توهین شدن، یا حتی صرفاً نادیده گرفته شدن به‌خاطر اینکه با جسارت قدمی برداشته‌اید، درست مثل گاز گرفته شدن توسط یک سگ،

باعث بروز تروما می‌گردد و اگر مراقب نباشیم، ممکن است همین تروما نگاه ما را نسبت به ماموریت الهی شکل دهد. من به داستان‌های بسیاری از مسیحیان گوش داده‌ام که گفت‌وگوهای سخت یا پرتنش را تعریف می‌کنند و می‌گویند که دیگر هرگز بشارت نخواهند داد، چون آن مکالمه خیلی بد پیش رفت.

این فصل آخر به عنصر هشتم یعنی پیروزی اختصاص دارد. چگونه می‌توانیم هر گفت‌وگوی انجیل‌محور را، فارغ از اینکه واکنش طرف مقابل چه باشد، با حسی از پیروزمندی ترک کنیم؟ و چگونه چنگ زدن به همین پیروزی‌های کوچک می‌تواند در ما آتشی برپا کند که هر وقت بخواهیم کنار بکشیم، دوباره ما را به میدان بازگرداند؟

### دریافت واکنش‌ها

بیاید بحث را با واکنش‌ها آغاز کنیم. هر بشارتی با یکی از این سه واکنش روبه‌رو خواهد شد: مثبت، خنثی، یا منفی. فقط همین سه نوع وجود دارد. البته، درست مانند شیوه بیان و ریشه‌هایی که در عنصر پنجم دیدیم، این واکنش‌ها نیز ممکن است به شکل‌های بسیار متنوعی ظاهر شوند.

یک واکنش مثبت به پیغام انجیل ممکن است این‌گونه باشد که کسی زندگی خود را به مسیح بسپارد. دیگر از این مثبت‌تر می‌شود؟ یا شاید شما پیغام انجیل را با کسی در میان بگذارید که قبلاً زندگی خود را به مسیح سپرده بوده، اما هم‌اکنون از او دور شده یا از راه بازگشته است. بالاخره پیغام انجیل فقط برای غیرایمانداران نیست. مسیحیان نیز هر روز به انجیل نیاز دارند. حتی شاید بتوان گفت ما بیشتر باید در انجیل ریشه داشته باشیم. دیدن کسی که پس از به یاد آوردن محبت نخستین خود، زندگی‌اش را دوباره به مسیح می‌سپارد، تجربه‌ای نیرومند و واکنشی بسیار مثبت تلقی می‌شود.

حالا شکل ظریف‌تری را در نظر بگیرید. یک «هوم» متفکرانه و درخواست برای شنیدن بیشتر، بسیار مهم‌تر از چیزی است که گاهی تصور می‌کنیم. خدا می‌تواند از کنجکاوی افراد کارهای شگفت‌انگیزی خلق کند. من به یاد تمام کسانی می‌افتم که مرتکب این اشتباه شدند و درباره تیم فوتبال مورد علاقه‌ام پرسیدند. پس کمربندت را ببند عزیز من! چون با اینکه

خودت نخواسته بودی طرفدارِ دوآتشه‌ی تیمِ «میامی دلفینز» بشوی، من از این کنجکاوی‌ات حسابی استفاده می‌کنم! مثبت‌اندیش باش!

یکی دیگر از واکنش‌های مثبتی که اغلب نادیده گرفته می‌شود، پذیرفتن دعوت برای شرکت در جلسات کلیسایی یا حتی فقط یک ملاقات دوباره است. شاید به نظر قدمی کوچک بیاید، اما مگر همه ما از جایی شروع نکردیم؟ فقط چون همسایه‌ات زانو نمی‌زند و دست‌هایش را بالا نمی‌برد، به این معنا نیست که خدا کاری انجام نمی‌دهد.

وقتی به واکنش‌های مثبت فکر می‌کنم، اغلب به یاد نیقودموس می‌افتم؛ آن فریسی کنجکاوی که چون از واکنش همقطاران‌ش می‌ترسید، شب‌هنگام نزد عیسی آمد. او گفت و گویی شگفت‌انگیز با عیسی داشت که در آن، عیسی او را با پیغام انجیل آشنا کرد؛ به‌ویژه با آن آیه مشهور که گفت:

«زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» (یوحنا ۳: ۱۶).

اما نیقودموس در همان لحظه توبه نکرد. بعدتر دوباره او را در یوحنا فصل ۷ می‌بینیم که از عیسی در برابر دیگر فریسیان دفاع می‌کند، و باز در کنار قبر، جایی که بدن مصلوب عیسی را با عطرهای گران‌بها تدهین می‌کند (یوحنا ۱۹: ۳۸-۳۴). چند سال و چندین برخورد با عیسی اتفاق افتاد، تا اینکه کنجکاوی نیقودموس سرانجام او را به نجات و وفاداری به مسیح رساند. نوع دوم واکنش، واکنش خنثی است. احتمالاً واکنش‌های خنثی از همه رایج‌ترند، اما این موضوع باعث نمی‌شود پذیرش آن‌ها آسان‌تر شود. افراد بسیار زیادی هستند که فکر می‌کنند مسیحی هستند. برخی گمان می‌کنند چون والدین‌شان بخشی از یک کلیسا هستند، پس خودشان هم مسیحی محسوب می‌شوند. برخی به این تکیه می‌کنند که در خانواده‌ای مسیحی بزرگ شده‌اند، یا در کریسمس و عید پاک به کلیسا می‌روند، یا با خود می‌گویند: من که آدم نسبتاً خوبی هستم!

من و شما می‌دانیم که تنها راه نجات، توبه از گناهان و تسلیم شدن کامل به مسیح است (یوحنا ۱۴:۶). و شما باید بدانید که بسیاری از مخاطبین شما با اینکه هنوز این موضوع را درک نکرده‌اند، اما با اصرار می‌گویند که از قبل مسیحی هستند. این واکنش، منفی نیست، اما قطعاً مثبت هم نیست. خنثی است؛ بین این دو!

وقتی شبان گروه جوانان بودم، بارها این جمله را شنیدیم که برخی می‌گفتند احتمالاً وقتی بزرگ‌تر شدم زندگی‌ام را به مسیح خواهم سپرد، اما الان نه! ابتدا می‌خواهم در کودکی و نوجوانی کمی خوش بگذرانم. با وجود فریادهای درونی‌ام، سعی می‌کردم آن‌ها را همان‌گونه که بودند، ببینم. آن‌ها را کامل رد نکنم هر چند واکنش آن‌ها ایده‌آل نبود. این همان واکنش خنثی است.

ممکن است مردم درباره پیغام انجیل گیج شوند یا منظور شما را درست نفهمند. برخی دیگر هم می‌فهمند چه می‌گویید، اما اصلاً برای آن‌ها این موضوع مهم نیست. در مجموع، واکنش‌های خنثی نسبت به پیغام انجیل آزاردهنده‌اند، اما قابل مدیریت‌اند. معمولاً این‌ها دلیل اصلی کنار کشیدن ایمانداران نیستند، بلکه بیشتر مانند دست‌اندازی آزاردهنده در مسیر محسوب می‌شوند.

حالا که سخن از کنار کشیدن شد، بیاید درباره واکنش‌های منفی صحبت کنیم. این‌ها همان‌هایی هستند که ترسناک‌اند؛ همان بدترین سناریوهایی که همانند گاز گرفتن سگ، حتی تا سال‌ها بعد کابوس شب‌های ما می‌شوند. کسی که واکنش منفی نشان می‌دهد ممکن است برآشفته یا خشمگین شود، با صدای بلند پاسخ دهد، یا با حرف‌هایی آزاردهنده مقابله‌به‌مثل کند. ممکن است حالت دفاعی بگیرد و برای اینکه دست بالا را داشته باشد، ضعف‌های شما را پیش بکشد، چون شما او را گناهکار خوانده‌اید. خیلی‌ها با بی‌ادبی صحبت خواهند کرد. ممکن است به خاطر ایمان‌تان تمسخر یا تحقیر شوید. می‌دانم ناخوشایند است، اما باید درباره‌اش حرف بزنیم.

در برخی از موارد، مردم آشکارا خصمانه رفتار نمی‌کنند؛ فقط فضا را سنگین می‌کنند و کم‌کم از شما فاصله می‌گیرند، و ترجیح می‌دهند رابطه به‌آرامی از بین برود، چون شما بیش از حد با آنان متفاوت هستید.

و سرانجام، ممکن است یک رد مودبانه اما قاطع دریافت کنید؛ ردی که نشان می‌دهد طرف مقابل به این موضوع علاقه‌ای ندارد، اما مایل است رابطه با شما ادامه پیدا کند. واکنش‌های منفی باعث ایجاد تروما (آسیب روانی) می‌شوند. آن‌ها سال‌ها با ما می‌مانند، مدام یادآوری می‌کنند که در آن لحظه چه حسی داشتیم و در ازای سکوت ما، وعده امنیت، تعلق و آرامش می‌دهند.

من هرگز نگفتم این کار آسان خواهد بود، درست است؟ فقط گفتم ممکن است. من باور دارم مهم‌ترین دلیل اینکه بیشتر مسیحیان خود را از خدمت بشارت معاف می‌کنند، این است که یک بار امتحان کردند و دیدند پایان کار زیاد خوشایند نبود. اما به‌جای آنکه پس از واکنش‌های خنثی یا منفی دیگران حمایت شوند، احساس شکست بر آنان غالب شده است. آنها شاید با خود فکر کرده‌اند که خدا را ناامید کرده‌اند؛ یا احساس طردشدگی داشته‌اند که هیچ‌کس دیگر به حرف من توجه نخواهد کرد؛ یا شک کرده‌اند که شاید آن کار را اشتباه انجام داده‌اند؛ یا با دشواری موضوع روبرو شده‌اند و با خود فکر کرده‌اند که دیگر رابطه آنها با این افراد تمام خواهد شد. اگر این احساس‌ها مهار نشوند، می‌توانند تاثیر عمیقی بر صمیمیت ما با خدا بگذارند و باعث شوند در آینده از فرصت‌های پیش‌رو برای بشارت، دوری کنیم.

اما عنوان این فصل چه بود؟ درست است، پیروزی! شاید بگویید «دیگر این قدر ناامیدکننده حرف نزن، اندرو!» من با تمام وجود باور دارم که ما می‌توانیم و باید هر واکنشی را نسبت به پیام انجیل را ارزشمند بدانیم: مثبت، خنثی، و بله، حتی منفی!

### مرور دوباره موفقیت

آمادگی برای مواجهه با واکنش‌ها، کلید حفظ اعتمادبه‌نفس و انگیزه‌مندی ما است. وقتی افراد با منفی‌بافی یا بی‌تفاوتی پاسخ می‌دهند، ممکن است وسوسه شویم که همه‌چیز را رها کنیم؛ اما زمانی که به حقیقتِ الهی درباره نقش خود در فرآیند بشارت چنگ می‌زنیم، می‌توانیم استوار و بانگیزه باقی بمانیم.

پیش‌تر موفقیت را چگونه تعریف کردیم؟ گفت‌وگو با امانت‌داری، نه دگرگونی‌های فوری. وقتی این را به یاد می‌آوریم، واکنش‌های خنثی و منفی را می‌توان به‌جای شکست، نوعی

کاشتن و آبیاری کردن بدانیم. آیا کسی می‌تواند ادعا کند که چون به کلیسا می‌رود، مسیحی است؟ خب، اگر از دریاچه خدمات ماموریت‌محور خدا نگاه کنیم، می‌توانیم آن واکنش خنثی را فرصتی برای آبیاری ببینیم.

از این زاویه به آن نگاه کنید: اگر کسی ادعا می‌کند مسیحی است، حتی اگر معیارش اشتباه باشد، شما می‌توانید با او مانند یک برادر در مسیح رفتار کنید. پیشنهاد دهید که با هم کتاب مقدس بخوانید، او را به کلیسا دعوت کنید، از او بخواهید برای تان دعا کند، و آشکارا درباره انجیل با او حرف بزنید. معیارها به مرور خود را نشان خواهند داد؛ یا او از چیزهای روحانی استقبال خواهد کرد و از آن‌ها لذت خواهد برد، یا خواهد فهمید که ایمان چیزی فراتر از داشتن والدین مسیحی است.

وقتی می‌فهمید که برخلاف همه چیزهایی که دنیا می‌کوشد به کسی بفروشد، موفق شده‌اید تا بذری تازه از حقیقت را بکارید، واکنش منفی نیز کاملاً قابل درک می‌گردد. چه انتظاری داشتید؟ آیا پاسخی طعنه‌آمیز و آزاردهنده دریافت کردید؟ خب، من هم گاهی وقتی چیزی بیش از حد به نقطه حساس نزدیک می‌شود، طعنه می‌زنم، با اینکه خودم هم مسیحی‌ام! وقتی تصویر بزرگ‌تر را ببینیم و به جای دیدن واکنش‌های مثبت، امانت‌داری را در الویت قرار دهیم، می‌توانیم مکالمات به ظاهر بی‌ثمر را نیز نوعی پیشرفت بدانیم. من هرگز نمی‌توانم عیسی را شکست‌خورده بنامم، با اینکه برادران خودش او را رد کردند و بسیاری از پیروانش نیز او را ترک کردند (یوحنا ۷:۵؛ یوحنا ۶:۶۶).

نمونه‌ای ملموس‌تر می‌خواهید؟ به استیفان فکر کنید، نخستین شهید کلیسای نوپا. او در موعظه انجیل امین بود، و این هم واکنش جمعیت نسبت به او بود:

«چون این سخنان را شنیدند، برافروختند و به سبب او دندانهای خود را به هم فشردند. اما استیفان پر از روح‌القدس به آسمان چشم دوخته، جلال خدا را دید و عیسی را که بر دست راست خدا ایستاده بود. پس گفت: «هم‌اکنون آسمان را گشوده و پسر انسان را بر دست راست خدا ایستاده می‌بینم. در آن دم گوشه‌های خود را گرفته، نعره‌ای بلند برکشیدند و همگی با هم به سوی او حمله بردند و او را

کشان کشان از شهر بیرون برده، سنگسار کردند. شاهدان جامه‌های خود را نزد پاهای جوانی سولس نام گذاشتند.» (اعمال رسولان ۷: ۵۴-۵۸)

استیفان با چنان امانت‌داری زیست که ایمانش به مرگ او انجامید، اما همان نیز همچون بذری عمل کرد، یا دست‌کم آبیاری کرد، که بعدها به نجات دشمن شماره یک مسیحیان، یعنی شائول، انجامید؛ همان کسی که بعدها به پولس رسول، نویسنده بخش عمده‌ای از کتاب‌های عهد جدید، شناخته می‌شود. استیفان می‌دانست موفقیت را چگونه باید سنجید. آیا ما هم می‌دانیم؟ او می‌دانست چگونه در زمانی که شرایطش به طرز بی‌باورنکردنی تاریک بود و مردم به قصد کشت به سویش هجوم می‌آوردند، همچنان شادی کند. آیا ما هم چنین نگاهی داریم؟ نگاه او به امانت‌داری نسبت به قهرمان و مظهر کامل ایمان ما دوخته شده بود، نه فقط به نتایج آن. آیا نگاه ما نیز این‌گونه است؟

### هدایت گام‌های بعدی

صرف‌نظر از واکنشی که مردم نشان می‌دهند، هر کسی که پیغام انجیل را می‌شنود، یک گام بعدی دارد. این بخشی از آموزش بشارت است که اغلب نادیده گرفته می‌شود. پس از آنکه پیغام انجیل گفته شد، چه باید کرد؟ ما هرگز نباید به‌خاطر یک واکنش خنثی یا منفی از سوی افراد، از آنها دست بکشیم، یا فقط به‌خاطر یک واکنش مثبت، آنها را به حال خود واگذاریم. بخشی از زندگی «رو به دنیا» این است که پیوسته بپرسیم: «گام بعدی چیست؟» بیایید چند گام احتمالی بعدی را برای هر نوعی از واکنش بررسی کنیم.

اگر مردم واکنشی مثبت نشان دهند، می‌توانید برای آنها و همراه آنها دعا کنید. حتی اگر نوایمان باشند، می‌توانید به آنان تعلیم دهید که دعا چیست و چگونه باید دعا کرد. می‌توانید آنان را به کلیسای خود، یا به یک کلیسای فعال در محل زندگی‌شان، معرفی کنید. در نخستین گام‌های زندگی مسیحی در کنارشان باشید و آنها را راهنمایی کنید؛ وقتی می‌افتند، در کنارشان باشید و به آنان یادآوری کنید که با گناهان‌شان به سوی خدا بدوند، نه اینکه در شرم پنهان شوند. معرفی آنها به یک راهنما یا مشاور روحانی نیز فکر بسیار خوبی است. این شخص

می‌تواند کسی باشد که خود شما را راهنمایی می‌کند، یا کسی که آماده شاگردسازی دیگران است، یا حتی خود شما. آیات دلگرم‌کننده و حقایق کتاب‌مقدسی را برای‌شان بفرستید. حتی شاید بتوانید با هم یک برنامه مطالعه کتاب‌مقدس را آغاز کنید. کنارشان بنشینید و به پرسش‌های‌شان پاسخ دهید. همان‌طور که گفته‌ام، کنجکاوی چیز زیبایی است، و هرگز نباید انتظار داشته باشیم که مردم از همان ابتدا همه‌چیز را بدانند.

اگر واکنش آنان خنثی باشد چه؟ خب، باز هم می‌توانید برای‌شان دعا کنید، مگر نه؟ اگر شما را پس نزنند، می‌توانید در مورد ایمان‌تان صحبت کنید، پیشنهاد دهید که اگر پرسشی دارند بپرسند، یا حتی آنان را دعوت کنید که در یک یکشنبه، نه فقط در کریسمس یا عید پاک، با شما به کلیسا بیایند. جویای حال آنها باشید، آنها را رها نکنید، و بارها به پیغام انجیل بازگردید. برای‌شان سرودهای پرستشی، موعظه‌های قدرتمند، مقاله‌های مفید، یا پادکست‌های مسیحی جالب بفرستید.

من دوست دارم این‌طور به این موضوع فکر کنم. می‌خواهم پرسشی از شما بپرسم، و پیش از پرسیدنش باید بدانید که برای این پرسش، یک جواب درست و یک جواب صادقانه وجود دارد. پرسش این است: وقتی هنگام رانندگی به چراغ زرد نزدیک می‌شوید، چه کار می‌کنید؟ همه کسانی که جواب درست می‌دهند، گفتند: سرعت را کم می‌کنم. آفرین! بالاخره قانون هم همین را می‌گوید. اما آن‌هایی که صادقانه چه می‌گویند؟ احتمالاً گفتید: سرعت را زیاد می‌کنم! هنوز قرمز نشده! واکنش‌های خنثی مثل چراغ زرد هستند. این مثال را با طنز به کار می‌برم، و می‌دانم اگر زیادی جلو برویم دچار مشکل می‌شویم، اما نکته‌ام همچنان پابرجاست. تا وقتی واکنش خنثی به واکنش منفی تبدیل نشده، ما می‌توانیم و باید با محبت و تشخیص درست، پیگیر آن‌ها باشیم.

و اما واکنش‌های منفی. مگر ممکن است پس از آنکه کسی بر سر ما فریاد کشید، هنوز گام بعدی‌ای وجود داشته باشد؟ خب! اگر شما چیزی را که باور دارید مهم‌ترین خبر ممکن است با کسی در میان بگذارید، اما فقط واکنش دلخواه خود را دریافت نکردید به آن شخص پشت کنید و بروید، این چه تصویری ایجاد می‌کند؟ کمی چشش‌آور نیست؟ در واقع، بسیاری

از افراد بدبین و کسانی که از مسیح دورند، دقیقاً منتظر چنین صحنه‌ای هستند تا بگویند مسیحیان واقعاً آنان را دوست ندارند و فقط می‌خواهند امتیاز نجات را مال خود کنند!

پس بیایید درباره چند گام بعدی ممکن، پس از مشاهده واکنش‌های منفی فکر کنیم. باز هم می‌توانیم برای این افراد دعا کنیم، مگر نه؟ قبلاً به تفصیل درباره اهمیت دعا کردن سخن گفتیم، حتی زمانی که خودمان در کنار آنان نیستیم. چه پیامی منتقل می‌شود اگر کسی با خشونت شما را رد کند، اما شما با محبت بی‌قیدوشرط پاسخ دهید و حتی دوستی خود را با آنها بیشتر کنید؟ این فقط ارائه پیغام انجیل نیست، بلکه همان نوع زندگی‌ای است که باید همراه پیغام انجیل باشد. شما می‌توانید با جسارت، همچنان سبک زندگی مسیحی خود را در برابر کسانی که واکنشی منفی نشان داده‌اند حفظ کنید. شاید این را ندانید، اما شما حق دارید که مسیحی باشید. در واقع، بیشتر مردم با این مشکلی ندارند که ما هر چه می‌خواهیم باور داشته باشیم، تا وقتی از آنان نخواهیم آنان نیز آن را باور کنند. پس بی‌عذر و بدون شرمساری، پیرو مسیح باشید.

پیشنهاد دهید که نگرانی‌های‌شان را روشن‌تر بیان کنند و هر پرسشی که دارند را راحت مطرح کنند. اگر پاسخ چیزی را نمی‌دانید، فقط همان واژه جادویی را بگویید: نمی‌دانم. لازم نیست همه چیز را بدانید. به آنان بگویید پاسخ را پیدا خواهید کرد و دوباره برمی‌گردید. و در آخر، در زمان‌های سخت از آنان حمایت کنید. دوستان غیرمسیحی من شاید از مسیح پیروی نکنند، اما وقتی اوضاع سخت می‌شود، اغلب از من می‌خواهند دعا کنم، چون می‌دانند من با خدا رابطه دارم و هیچ چیز را بیشتر از این دوست ندارم که برای‌شان و با آنان دعا کنم.

### منابع خود را بشناسید

وقتی پیغام انجیل را با دیگران در میان می‌گذاریم، از نظر روحانی نسبت به کسانی که آن را شنیده‌اند، مسئول هستیم. نگران نباشید، این مسئولیت بسته به افراد و شرایط، می‌تواند شکل‌های متفاوتی داشته باشد. برای مثال، وقتی انجیل را با فرزندانم در میان می‌گذارم، طبیعی است که مسئولیت ادامه شاگردسازی آنان را نیز بر عهده بگیرم. آنان با من زندگی می‌کنند. اما این را با مردی مقایسه کنید که در یک پرواز کنار من در هواپیما نشسته و احتمالاً

دیگر هرگز او را نخواهم دید. با این حال، باز هم مسئولم تا در همان زمان کوتاهی که دارم، هر کاری که از دستم برمی آید، انجام دهم.

افزون بر دانستن گام‌های مناسب بعدی برای هر نوع واکنش، مهم است که منابع خود را هم بشناسید. شاید نتوانم هر کسی را که پیغام انجیل را با او در میان گذاشته‌ام شخصاً شاگردسازی کنم، اما می‌توانم هر کسی را به مسیری درست راهنمایی کنم.

نخستین منبعی که پیشنهاد می‌کنم ساده است: کلام خدا. اگر او کتاب مقدس دارد، این عالی است. باید از کجا باید خواندن را آغاز کند؟ پیدایش؟ این روزها مکاشفه هم طرفداران بسیاری دارد. اما به او پیشنهاد دهید از کتابی مانند لوقا یا یوحنا شروع کند و برایش توضیح دهید که شناختن این که عیسی کیست، باعث می‌شود بقیه کتاب مقدس را بهتر بفهمد. این کار زمان یا انرژی زیادی نمی‌برد، درست است؟ حتی می‌توانید کمک کنید یک اپلیکشن خوب کتاب مقدس را روی تلفنش نصب کند.

سپس به کتاب‌ها و منابع دیگری فکر کنید که در رشد ایمان تان به شما کمک کرده‌اند. من مرتب کتاب‌های دیوید پلت و فرانسیس چن<sup>۱۱</sup> را پیشنهاد می‌کنم. چرا؟ زیرا وقتی خودم در تلاش بودم درکی از ایمانم داشته باشم، این‌ها همان کتاب‌هایی بودند که خیلی به من کمک کردند. اگر فقط چند لحظه وقت دارید، آدرس او را بگیرید و یک نسخه برایش بفرستید، یا دست کم او را تشویق کنید که خودش به دنبال منابع مفید برود.

هیچ چیز جای یک کلیسای محلی خوب را نمی‌گیرد. حقیقت، مشارکت، و فرصت خدمت در بدن مسیح برای رشد ما اهمیت حیاتی دارد. آیا کلیساهای منطقه خود را می‌شناسید؟ آیا حاضر و راحت هستید که به یک نوایمان یا حتی کسی که هنوز در حال جست‌وجو است کمک کنید تا خانواده کلیسایی مناسب خود را پیدا کند، حتی اگر آن کلیسا، کلیسای شما نباشد؟

دانستن راه‌های گوناگونی که خدا قوم خود را به آن ابزار مجهز می‌سازد، باعث می‌شود از پذیرش مسئولیت روحانی استقبال کنیم، نه اینکه از آن پنهان شویم.

<sup>۱۱</sup> *Radical* by David Platt and *Crazy Love* by Francis Chan

## پیروزی‌ها را ارج نهید

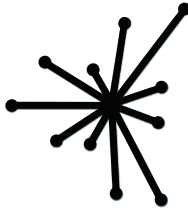
وقتی تصمیم گرفتم دعوت خدا را دنبال کنم و وارد خدمت تمام‌وقت شوم، یکی از راهنمایان روحانی من گفت: «باید یاد بگیري پیروزی‌های کوچک را ارزشمند بدانی، وگرنه دوام نخواهی آورد!» آن زمان دقیقاً نفهمیدم منظورش چیست، تا وقتی که یک شب جلسه‌ای برای نوجوانان برگزار کردم و فقط پنج نفر آمدند. کاملاً خرد شدم. برنامه و انتظارات زیادی داشتم که همه نقش بر آب شد و انگیزه‌ای برای ادامه باقی نماند. تا اینکه یکی از همان پنج نفر بعد از جلسه نزد من آمد و گفت: «می‌دانم باید کتاب مقدس بخوانم و واقعاً هم می‌خواهم، اما نمی‌دانم از کجا شروع کنم. می‌توانی کمک کنی؟» و همان لحظه، جان تازه‌ای گرفتم. من باید یاد می‌گرفتم چگونه پیروزی‌ها را تشخیص دهم و به آن‌ها بچسبم تا از ناامیدی و یاس دور بمانم. و به همین دلیل، آخرین تشویق من به شما و آخرین عنصر یک زندگی «رو به دنیا» این است: هر مکالمه‌ای در مورد پیغام انجیل را ارج نهید، و به پیروزی چنگ بزنید.

## خودآزمایی

- در گذشته، وقتی ایمانم را با دیگران در میان گذاشته‌ام، با چه نوع واکنش‌هایی روبرو شده‌ام؟
- چه چیزی باعث می‌شود پیگیر کسانی که واکنش منفی یا خنثی‌ای نسبت به پیغام انجیل نشان داده‌اند، نباشم؟
- موفقیت در بشارت چگونه سنجیده می‌شود، و چگونه سنجش درستِ موفقیت می‌تواند ما را ترغیب کند تا هر گفتگویی انجیل‌محور را ارج بنهیم؟



## پیوسته در حرکت



---

### مری! بگذار وارد زمین بازی شوم

حالا دیگر بشارت آن قدرها هم ترسناک به نظر نمی‌رسد، این طور نیست؟ درست همان طور که یک بازیکن، پس از ده هزار پاس، سال‌ها تماشای فیلم بازی‌ها، و مراقبت درست از بدنش، با اشتیاق منتظر ورود به میدان است، ایماندارانی هم که ماموریت الهی را به درستی درک می‌کنند، بی‌صبرانه می‌خواهند وارد بازی شوند. وقتی ساعت‌های طولانی تمرین ثمر می‌دهد، واقعاً صحنه‌ای زیبا خلق می‌شود؛ اما آنچه از آن هم زیباتر است، احساسی از اطمینان است که از دیدن تصویر کامل به دست می‌آید.

در آغاز به شما گفتم که اگر به‌جای مسیر، فقط بر نتیجه تمرکز کنیم، ممکن است احساس کنیم فاقد صلاحیت، بدون آمادگی، و نالایق هستیم. اما حالا که این همه تمرین کرده‌اید، آیا کمی هیجان ندارید که زیر نورافکن‌ها وارد میدان شوید؟

### ریتم‌های منظم

وقتی هر روز در انجیل ریشه می‌دوانیم؛ به یاد می‌آوریم که چگونه دگرگون شده‌ایم؛ زندگی خدامحورانه‌ای داریم که باعث جلال خدا می‌گردد؛ می‌کوشیم به جان‌های گمشده بشارت را برسانیم؛ ترس‌های خود را می‌شناسیم و بر آن‌ها غلبه می‌کنیم؛ نقشی را که در ماموریت بزرگ داریم درک می‌کنیم؛ با محبت و به‌گونه‌ای موثر برای رسیدن به دیگران

زحمت می‌کشیم؛ و هر مکالمه در مورد پیغام انجیل را ارج می‌نهیم و تکریم می‌کنیم، خدا امین است که از ما را به‌کار بگیرد.

هر یک از این عناصر، در شکل‌گیری یک جهان‌بینی «رو به دنیا» نقشی اساسی دارد؛ جهان‌بینی‌ای که به زندگی‌ای «رو به دنیا» می‌انجامد. امید من این است که شما هر روز نظمی برای پرورش این عناصر در زندگی خود در نظر بگیرید، و خود را با اراده، نقشه، و ماموریت خدا هماهنگ سازید.

فکر می‌کنم باید صادقانه مقصودم را از نوشتن این کتاب با شما در میان بگذارم. اگر قدم‌به‌قدم با این کتاب پیش آمده باشید، ممکن است برخی از کسانی را که در زندگی‌تان نیاز دارند پیغام انجیل را بشنوند، شناسایی کرده باشید. شاید حتی پیغام انجیل را نیز با آنان در میان گذاشته باشید، و این فوق‌العاده است. اما این اعتراف من است: در واقع، هدف اصلی من فقط بشارت نیست که ممکن است در نتیجه خواندن این کتابچه داشته باشید. من بیش از حد به اردوهای کلیسایی رفته‌ام تا دل به آن هیجان روحانی بسته‌ام که چند روزی الهام‌بخش بوده‌اند، اما یک هفته بعد فرو نشسته‌اند.

خیر! آنچه در پی آن هستم، بشارت‌های است که پانزده، سی، یا چهل و پنج سال دیگر خواهید داشت. ببینید، هر کسی می‌تواند کتابی بخواند و آنچه در آن آمده را انجام دهد، و هر کتابی هم می‌تواند حرف‌های خوبی بزند که خواننده را به نشان دادن واکنش ترغیب کند. اما پرسش اصلی این است که آیا این کتاب جهان‌بینی شما را دگرگون کرده و جرقه‌های در وجود شما زده است که تا پایان عمر، شیوه فکر کردن‌تان را تغییر دهد یا خیر؟! آیا این کتاب به شما عدسی تازه و مسیح‌محوری بخشیده است تا خود و دیگران را آن‌گونه ببینید که خدا می‌بیند؟ این همان پرسش اصلی است.

### هر کس، هر زمان، هر جا

این سفر با تمام شدن این کتاب پایان نمی‌یابد. این تازه آغاز راه است. ما دعوت شده‌ایم که بارها و بارها از نو آغاز کنیم؛ از چشمه محبت خدا لبریز شویم و به سمت دیگران سرریز شویم. پس وقتی صفحه را برمی‌گردانید و کتاب را می‌بندید، یک لطفی در حق من بکنید:

دوباره آن را برگردانید و بازش کنید. درک خود را از انجیل دوباره مرور کنید، به یاد بیاورید که او چگونه دل شما را دگرگون کرد، سبک زندگی خود را بررسی کنید، و روش‌های رسیدن به جان‌های گمشده را از نو آغاز کنید.

دعای من این است که با نهادهای این هشت عنصر ساده، شما واقعاً «پیوسته در حرکت» باشید.

### خودآزمایی

- وقتی واژه بشارت را می‌شنوم، چه تصاویر و احساساتی در ذهنم شکل می‌گیرد؟
- در مقیاس یک تا ده، تا چه اندازه در بشارت ایمان خود احساس راحتی می‌کنم؟
- هر چند وقت یک‌بار به ایمان دیگران فکر می‌کنم؟
- آیا آماده‌ام که دوباره به میدان بازگردم؟



## درباره «پیوسته در حرکت»

«پیوسته در حرکت» فقط یک کتاب نیست، بلکه خدمتی است که خود را وقف به چالش کشیدن، تجهیز، و فرستادن ایمانداران برای بشارت انجیل نموده است. این منبع، تنها یکی از راههایی است که ما توسط آن در کنار کلیسا می‌ایستیم. امید ما این است که از طریق این کتاب، با دلی که مشتاق حرکت پیوسته است، آشنا شده باشید؛ نه فقط با چند نکته و ترفند بشارتی، بلکه با یک جهان بینی «رو به دنیا» که هر ایمانداری را ترغیب می‌کند تا با هر کس، در هر زمان، و در هر جا، در پی مکالمات انجیل محور باشد.

ما این کار را با ابزارهای زیر انجام می‌دهیم:

- ✓ منابع - فراهم کردن کتاب‌ها، برنامه‌های درسی، مجموعه‌های ویدیویی، مقاله‌ها، موعظه‌ها، و موارد دیگر
- ✓ رویدادها - برگزاری کنفرانس‌ها، جلسات اضافی، اردوها، کارگاه‌ها، پرسش‌های روز یکشنبه، یا هر رویداد کلیسایی و اجتماعی دیگر
- ✓ آموزش رهبران - تجهیز خادمان و معلمان برای هدایت دیگران و پیوستن به شبکه سراسری
- ✓ راهبرد کلیسایی - کمک به کلیساهای محلی برای شکل دادن یک برنامه به جهت «فرستادن مبشرین» که منحصربه‌فرد، متناسب با تعداد اعضا، فرقه، موقعیت جغرافیایی، اولویت‌ها، رهبری، جامعه پیرامون، و هر عامل موثر دیگر باشد.

برای پیوستن به برنامه «پیوسته در حرکت» و گذراندن آموزش‌های لازم برای رهبری یک گروه، یا به‌کارگیری برنامه‌های ما در کلیسای محلی‌تان می‌توانید با تارنمای زیر با ما

تماس بگیرید. [www.alwaysgoing.org](http://www.alwaysgoing.org)